

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فلسفی تربیت اصیل

بر مبنای دعای مکارم الاخلاق

پاییز هزار و سیصد و نود و هشت

مکتب امام روح الله الموسوی الخمينی سلام الله عليه

فهرست

دعای مکارم الأخلاق زیباترین ارتباط با خدا، خود و دیگران	۱۵
تقاضای اوج ایمان و یقین	۱۶
تقاضای اصلاح نفس	۲۲
هوشیاری نسبت به هدف خلقت	۲۳
عالی ترین خصلت ها	۲۶
تعادل بیرونی و درونی	۳۳
تقاضای مهلت های مفید	۳۷
طلب اصلاح همه جانبه	۴۲
عالی ترین امنیت روانی	۴۵
خواری؛ خلل درونی آرد	۵۴
زندگی؛ فوق خشم ها و کینه ها	۵۷
نگذاریم نفس اماره آخرین حرف را بزند	۶۲
نشانه متقین	۶۵
آینده ای آرامش بخش	۷۲

- برکات توجه به حق در مشکلات ۷۶
- راه نجات از وساوس شیطان ۸۱
- آرامانی ترین کنترل ۸۴
- امید به مغفرت، بزرگ ترین سرمایه ۸۹
- گفتار هدایت بخش ۹۳
- پر برکت ترین راه ۹۶
- راه کسب حکمت ۹۸
- تقاضای خلوص نفس ۱۰۱
- حق؛ مأمن جان انسانها ۱۰۴
- تقاضای هدایت بر سر دو راهی ها ۱۱۰
- بهترین بستر برای انس با خدا ۱۱۶
- حرف زیاد است ولی حقیقت کم ۱۱۹
- راه های مدیریت صحیح اقتصادی ۱۲۳
- راه آسان رسیدن رزق ۱۲۷
- چگونگی یافتن امنیت روحی ۱۳۲
- راه های آبرومندی ۱۳۳
- اوقات فراغت؛ هدیه ی خدا برای بندگی ۱۳۶
- «علم عملی» یا «علم نافع» ۱۳۸
- انتهایی پاک ۱۴۱
- تقاضای محبت یا نهایت قرب ۱۴۶
- جایگاه صلوات در سلوک إلى الله ۱۵۳

مقدمه

۱- زندگی انسان عموماً در سه رابطه خلاصه می شود. یکی رابطه‌ی «انسان با خدا»، و دیگر رابطه‌ی «انسان با خود»، و سوم رابطه‌ی «انسان با دیگران»، و موفقیت هر کس در تمام زندگی به اصلاح این سه رابطه بستگی دارد، و تمام مشکلات انسان‌ها - اعم از زندگی فردی و یا اجتماعی - به جهت مختل شدن این سه رابطه است. در دعای مکارم الاخلاق اصلاح این سه رابطه توسط امامی معصوم، یعنی حضرت سجاد علیه السلام از خداوند تقاضا می شود.

در این دعا زوایای ظریف نیازهای روحی و قلبی و روانی رابطه‌ی انسان با خدا و با خود و با دیگران مو شکافی شده و با شناخت راه اصلی، در صدد جواب گویی حقیقی به آن نیازها برآمده.

۲- دعای مکارم الاخلاق؛ روابط انسان را طوری در بستر سلامت سوق می دهد که اگر انسان همت کرد تا مراتب عالی‌های معنوی را طی کند، به بحران روحی و افراط و تفریط در عمل دچار نشود و به واقع تحقق روحیه‌های مطرح شده در این دعا برای توسعه‌ی معنوی به عنوان مقدمه‌ی سیر و سلوک ضروری است.

۳- در این دعا از راه‌هایی که انسان را به ناکجاآباد گرفتار می‌کند، به شدت پرهیز شده است و از کاربردی‌ترین روش‌ها سخن گفته می‌شود، تا اگر کسی با عزمی جدی تصمیم گرفت بار سنگین اضطراب‌ها را از روان خود فرو نهد، بی‌دلیل خود را بازی ندهد، بلکه به خوبی راه درمان را بشناسد و با تمام وجود در صدد رفع مشکل برآید و نتیجه بگیرد، زیرا در مقابل انبوه راه‌های انحرافی، مسلم یک راه صحیح وجود دارد، و راه صحیح در شکل دادن به روابط سه‌گانه انسانی، همان راهی است که امام معصوم علیهم السلام معرفی می‌نماید. عمده آن است که برخورد ما با این دعا برخوردی کاربردی باشد و بخواهیم از آن در اصلاح روابط سه‌گانه‌ی خود بهره‌برداری کنیم.

۴- امروزه مکتب‌های روان‌درمانی به روش‌های مختلف در صدد تخلیه‌ی فشارهای روانی بشرِ دوران مدرن هستند، ولی در تمام آن مکتب‌ها یک نقطه ضعف اساسی نهفته است و آن عبارت است از راهنمایی به سوی ناکجاآباد؛ و نهایتاً آن مکاتب در تلاش‌اند تا با خالی کردن روان از اضطراب‌ها، انسان‌ها را خالی و بی‌محتوا کنند. به اصطلاح روش این مکتب‌ها روش «تخلیه‌ی هرگونه دغدغه از روان انسان‌ها یا به عبارت دیگر پر از هیچی کردن انسان‌هاست» و اگر هم بخواهند چیزی را جایگزین موضوع عامل آزار روانی کنند، موضوع جایگزین شده چندان تفاوتی با همان تخلیه‌ای که عرض شد ندارد، حتی اگر موضوعی معنوی جایگزین شده باشد. چرا که معنویت و هَمی باز همان تخلیه است و آن غیر از آن نوع جایگزینی است که در مجموعه‌ی یک مکتب توحیدی پیشنهاد می‌شود. پس باید در جایگزینی اضطراب‌ها، انوار عالی‌هی خدای قادر مدّ نظر باشد که آن نیز در دل یک دین محکم و قابل اعتماد عملی است؛ و در دعای مکارم الاخلاق درست همین هدف دنبال شده است. به همین جهت وقتی تقاضایی را با خدا در میان می‌گذاری،

می‌گویی: «بِقُدْرَتِكَ» یعنی؛ چنین کمالی را به کمک قدرت و توانایی‌ای که می‌دانم در خدا هست طلب می‌کنم، زیرا هرگز به خودی خود نمی‌توانم مشکل خود را حل کنم. یا پس از طرح تقاضای مورد نظر از خدا، می‌گویی: «بِمَا عِنْدَكَ» یعنی؛ به جهت آن لطف و کمالی که در نزد تو است، امیدوارم که این موضوع حل گردد و این کمال واقع شود.

۵- جا دارد در چنین دورانی که فشار مناسبات حاصل از دنیای ماشین‌ساز بیش از پیش بر روح و روان بشر سنگینی می‌کند، به راه کار مناسب متوسل شد که به واقع ما را نجات دهد. اگر امروز ما شین، فشاری را از بازوی ما کم کرد، همان فشار را بر روان ما افزود و راه نجات از این فشار روانی از طریق رهنمودهای معنوی اولیاء الهی ممکن است. به امید آن که به کمک این دعا دست خود را در دست امام سجاد علیه السلام بگذاریم و از آن طریق به سرچشمه‌ی لایزال، رب العالمین بیش از پیش نزدیک گردیم و به مکارم الاخلاق - که اوج ارتباط صحیح انسان با خدا و خود و دیگران است - دست یابیم.

إِنْ شَاءَ اللَّهُ

گروه فرهنگی المیزان

مقدمه مؤلف

۱- مسلّم ذات انسان چنان سرشته شده است که در ارتباط صحیح با «خدا» و با «خود» و با «دیگران» به فعلیت می‌رسد و به گفته‌ی ملاصدرا رحمه‌الله علیه جان انسان مثل همه‌ی موجودات ذاتی است که در نظام تکوین «عین ربط» به خالق خود است. حال اگر در نظام تشریع این ربط را مدیریت نکند و بین تشریع و تکوین او ناهماهنگی ایجاد شود، به پوچی و سرگردانی دچار می‌گردد، و قوه‌ی واهمه‌ی او فرمانده روابط سه‌گانه‌ی فوق می‌گردد.

۲- بشر امروز اگر چه تحت تأثیر فرهنگ مدرنیته، دست‌هایی از ابریشم دارد، ولی قلبش آهنین شده و ماشینیسیم تمام زوایای روان او را تسخیر کرده است و لذا تمام ارتباطاتش را از تعادل خارج نموده، در چنین بحرانی هوشیاری بزرگ آن است که انسان بتواند روان خود را طوری مدیریت کند که نه تنها از بحرانِ خشونت‌بار و خشونت‌زای دوران جدید آزاد شود، بلکه بر خطاهای گذشته خود نیز اصرار نرزد و در کلیه روابط خود تجدید نظر کند.

۳- آدمی در همه اوقات و هر جا که هست، چه بداند و چه نداند، وجودش با نسبت‌هایی که دارد متعین می‌شود. حضرت سجاد علیه السلام در دعای مکارم‌الاخلاق در نیایش با خدای خود در طلب کشف بهترین نسبت‌ها با خود و دیگران و جهان و با خدای خود می‌باشند و ما را به دست‌یابی نکاتی دعوت می‌کنند که برای سکنی‌گزیدن و به سربردن در زندگی اجتماعی از ضروریات است.

۴- وقتی متوجه شدیم «خشونت بنیاد تفکر را می‌خشکاند، و وقتی بنیاد تفکر خشکید دیگر امیدی برای ارتباط با عالم قدس نخواهد ماند. آری! وقتی متوجه شدیم «خشونت» چگونه ریشه بشر را می‌خشکاند، جایگاه عظیم دعای مکارم الاخلاق را در ریشه کن کردن خشونت در بین افراد جامعه در می‌یابیم و این که چرا این اندازه حضرت سعی دارند این بلای بزرگ با تجلی انوار الهی از بین انسان‌ها برطرف شود.

۵- اگر اخلاق و زیبایی‌های روابط بین انسان‌ها در میان نبا شد، نه تنها مردم از دین بهره ای نمی‌برند، حتی علم و تکنیک و هنر نیز راه خود را گم می‌کند و چه بسا جهان در ورطه خطر و تباهی سقوط کند.

ما همواره نیاز به اخلاقی قدسی داشته‌ایم، همچنان که نیاز به هوا داریم. خطر از آن‌جا شروع می‌شود که اهمیت هوا را به جهت آن که جسم ما را محفوظ می‌دارد بیشتر از اخلاق بدانیم که قلب و روح ما را محفوظ می‌دارد.

۶- طرح جهان مدرن طرح قهر و غلبه و قدرت بود و اگر بخواهیم نام یکی از تمدن‌های طول تاریخ را تمدن خشونت بنامیم، استحقاق تمدن جدید به این نام از همه بیشتر است. و برای نجات بشر از این مشکل بزرگ باید طرح دیگری براندازیم و آن برگشت به اخلاق قدسی است، به آن صورتی که حضرت سجاد علیه السلام در دعای مکارم الاخلاق زمینه‌هایش را پایه‌ریزی کرده‌اند و راه بشر را به سوی آسمان برای تجلی چنین اخلاقی گشوده‌اند.

۷- اگر دستورالعمل‌های مربوط به آرامش روان بدون مبانی دینی و قدسی باشد، هر چند احوالاتی را نصیب انسان می‌کند، ولی آن احوالات دوام پیدا نخواهد کرد و متأسفانه وقتی کار از کار گذشت متوجه می‌شویم نیروی خویش را بیهوده هدر داده‌ایم.

۸- آنچه در بحران روانی موجود کمتر شنیده می‌شود، روشی است که دین برای رفع بحران پیشنهاد می‌کند، زیرا روش دینی با نفس اماره ما برخورد می‌کند و ما متأسفانه می‌خواهیم بدون درگیری با نفس اماره از مشکلات روحی خود نجات یابیم و این غیر ممکن است و باید به خود بگوییم:

صد انداختی تیر و هر صد خطاست اگر هوشمندی یک انداز و راست

۹- مسلم «انسان آرام، بیش از انسان فاضل، نافع است» و آرامش واقعی در اصلاح رابطه‌ها بین خود با «خدا» و با «دیگران» و با «خود خویشتن» نهفته است، و این با مدد گرفتن از چشمه لایزال الهی ممکن است، همان راهی است که امثال دعای مکارم الاخلاق در جلو ما قرار می‌دهد.

۱۰- هیچ کس از اصلاح رفتار خود گریزی ندارد، ولی روش اصلاح رفتار؛ اولاً: باید روشی مطمئن باشد. ثانیاً: تغییر رفتار به سوی اهدافی باشد که آن اهداف به واقع در نظام هستی ارزش واقعی داشته باشند. ثالثاً: مبتنی بر فطرت و سرشت انسان‌ها باشد، و این‌ها محقق نمی‌شود مگر از طریق فرهنگی که امامی معصوم آن را پیشنهاد کند، کسی که تمام زوایای بیرونی و درونی انسان را بشناسد.

۱۱- توصیه می‌کنم به هر کدام از فرازهای دعا در فرصتی مناسب رجوع بفرمایید و در مطالعه مباحث این طور نباشد که تلاش بفرمایید پشت سر هم کتاب را تمام کنید، بلکه بر عکس؛ روح و قلب خود را آماده نمایید تا از طریق تأمل در فرازی از دعای شریف مکارم الاخلاق به خود آید و آماده‌ی جذب انوار الهی شود و سپس به فراز مورد نظر خود رجوع کنید تا إن شاء الله بیشترین بهره را نصیب خود کنید.

با توجه به نکات فوق؛ امیدوارم عزیزان بتوانند در اُنسی طولانی با دعای مکارم
 الأخلاق، جان و روان خود را به ساحتی وارد نمایند که فوق غم‌ها و شادی‌ها در ناب‌ترین
 رفتارها سیر کند. گفت:

گرچه در خشکی هزاران رنگ‌هاست	ماهیان را با ییوست جنگ‌هاست
این جهان خود حبس جان‌های شماست	هین روید آن‌سو که صحرای شماست
این جهان محدود و آن خود بی‌حد است	نقش و صورت پیش آن معنی سد است

طاهرزاده

دعای مکارم الأخلاق

زیباترین ارتباط با خدا، خود و دیگران

باسمه تعالی

با توجه به این که بهترین راه شناخت دعا، روبه‌رو شدن با خودِ ادعیهٔ اسلامی می‌باشد، به عنوان نمونه دعای شریف مکارم الاخلاق حضرت امام سجاد علیه السلام را به اختصار شرح می‌دهیم، تا ان شاء الله با فرهنگِ روحانی دعا بیش از پیش آشنا گردیم و ملاحظه نماییم که امام معصوم علیهم السلام چگونه عمیق‌ترین ابعاد فردی و اجتماعی انسان را به سوی صلاح سیر می‌دهد. زیرا همواره تأکید بزرگان اهل سلوک این است که ابتدا باید دعا را آموزش دید و سپس از طریق آن با خدا به نیایش نشست. پس اجازه دهید با چنین قصدی بحث را شروع کنیم، چون وقتی عقل و قلب، مطلب را تصدیق کرد، پیرو آن عمل کردن به آن دعا بسیار محتمل است، علاوه بر این، روشی که دعای مکارم الأخلاق مطرح می‌فرماید، موجب می‌شود انسان در عین زندگی متعادل، توسعهٔ معنوی لازم را به دست آورد.

تقاضای اوج ایمان و یقین

حضرت سجاد علیه السلام این چنین شروع می کنند:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَبَلِّغْ بَايْمَانِي أَكْمَلَ الْإِيمَانِ، وَاجْعَلْ يَقِينِي أَفْضَلَ الْبَقِيْنِ، وَأَنْتَ بِنَيْتِي إِلَى أَحْسَنِ النَّيَّاتِ، وَبِعَمَلِي إِلَى أَحْسَنِ الْأَعْمَالِ».

بار خدایا! بر محمد و آلش درود فرست و ایمانم را به درجه‌ی کامل‌ترین ایمان، و یقینم را به برترین یقین‌ها برسان، و نیتم را به بهترین نیت‌ها منتهی ساز، و کردارم را به بهترین کردارها تبدیل کن.

«اللَّهُمَّ» یعنی «یا الله»، چون انسان خلیفه‌ی «الله» است، پس تحت تربیت اسم الله - که اسم اعظم خداوند است - می‌باشد، پس ربّ و سرپرست انسان، «الله» است یعنی «الله» است که انسان را از اسفل سافلین به سوی نور می‌کشانند چرا که فرمود: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»^۱ پس؛ خداوند سرپرست تکوینی و تشریعی مؤمنان است و آن‌ها را از ظلمت‌ها به سوی نور و حقایق معنوی سیر می‌دهد، و در نتیجه انسان در مسیر ایمان به نور ربّ خود، بار سفر را از تاریکی به سوی نور برمی‌بندد. آری شیطان راهزن این راه است ولی اسم «الله» نگهبان اوست و با گفتن «اللَّهُم» یا با گفتن «یا الله» به نگهبان و مربی خود تو سل می‌جوید، این است که اکثر دعاها با اسم «الله» شروع می‌شود، هرچند توسل به دیگر اسماء الهیه مثل - یا حیّ و یا قیوم - نیز خوب است، به هر حال با گفتن اللّهم، اظهار عبودیت شروع می‌شود.

در مورد ابتدا کردن هر دعایی به صلوات بر محمد و آل او، امیرالمؤمنین علیه السلام

می‌فرماید: «إِنْ كَانَتْ لَكَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ حَاجَةٌ فَأَبْدَأْ بِمَسْأَلَةِ الصَّلَاةِ عَلَى رَسُولِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ

علیه و آله ثم سَلْ حَاجَتَكَ فَإِنَّ اللَّهَ أَكْرَمُ مَنْ أَنْ يُسْئَلَ حَاجَتَيْنِ فَيَقْضِيَ أَحَدَاهُمَا وَيَمْنَعَ الْآخَرَى»؛^۲ اگر از خداوند حاجتی داری آن را با صلوات بر پیامبر صلوات الله علیه و آله شروع کن، سپس حاجت خود را بخواه، چرا که خداوند کریم تر از آن است که چون دو حاجت از او خواسته شود، یکی را برآورده سازد و دیگری را رد کند. در ابتدای بخش های آینده باز در مورد صلوات عرایضی پیش خواهد آمد.

حضرت سجاد علیه السلام در این فراز از دعا پس از صلوات بر پیامبر و آل او،^۳ تقاضای کمال ایمان و افضل یقین و أَحْسَن نِیَات و أَحْسَن اَعْمَال را دارند. «اَكْمَلِ اِیْمَان»، آن اعتقاد دائمی است که مبتلا به آفت ضعف نمی شود و موجب می شود تا نشاط ایمانی مؤمن همچنان پا بر جای بماند، زیرا ضعف ایمان موجب اضطراب ها و افسردگی هاست، و چون دنیا محل تراحم است اگر ایمان به صورتی کامل و فعال و درخشان در قلب انسان تحرک نداشته باشد، سختی های زندگی دنیایی، انسان را می شکند و در نتیجه انسان آنچنان مشغول روزمره گی ها می شود که از هدف اصلی اش که بندگی خدا است باز می ماند. و از آن طرف هر چه ایمان شدیدتر شود انسان از سختی ها راحت تر می گذرد.

در روایات داریم: «الْاِیْمَانُ اَرْبَعَةٌ اَرْكَانُ: الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ، وَالتَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ، وَتَقْوِیْضُ الْأَمْرِ إِلَى اللَّهِ، وَالتَّسْلِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ». ^۴ ایمان چهار رکن دارد؛ رضا به قضا و حکم الهی، توکل بر خدا و اعتماد به مدیریت الهی در همه ی ابعاد زندگی، و واگذارن امور به خداوند، و تسلیم امر الهی بودن که «هر چه آن خسرو کند شیرین کند».

۲ - نهج البلاغه، حکمت ۳۶۱.

۳ - جهت بررسی بیشتر به کتاب «صلوات بر پیامبر صلوات الله علیه و آله ؛ عامل قدسی شدن روح» رجوع فرمایید.

۴ - کافی، ج ۲، ص ۵۶.

از خدا «افضل یقین» را می‌طلبم، تا از «عِلْمُ یقین»، - که از آثار خدا به خدا پی‌بردن است - بگذرم، و به عینُ یقین برسم و چشم دلم در همه عالم با آثار جلال و جمال حق روبه‌رو شود و هر چه می‌بینم حق ببینم. و از این هم بگذرم که این اندازه معرفت هنوز در مرحله‌ی دوگانگی بین عبد و رب است، و به «حَقُّ یقین» برسم که دیگر خودی نبینم. لذا وقتی در این فراز تقاضای «أَفْضَلُ یقین» را می‌کنی، در واقع می‌گویی: خدایا! تو آنچنان بر قلبم تجلی کن که به انانیتِ خودم، آتش بزنم و دیگر من در صحنه نباشم و فقط تو باشی. که گفت:

روی بنمای و وجود خودم از یاد ببر خرمنِ سوختگان را تو بگو باد ببر

«وَأَنْتَ بِنَيْتِي إِلَى أَحْسَنِ النَّيَاتِ» یعنی؛ نیت‌مِ أَحْسَنِ نِیَاتِ باشد، به عبارت دیگر؛ نیت‌مِ قربة‌الی‌الله باشد و تماماً در صحنه‌ی قلبم تو باشی و بس. «وَبِعَمَلِي إِلَى أَحْسَنِ الْأَعْمَالِ» و نه تنها نیت‌مِ بهترین نِیَاتِ، عمل‌مِ نیز که مظهر نیت‌مِ است، بهترین اعمال باشد، و موفق شوم آن بهترین نِیَاتِ را به صحنه‌ی عمل خود بیاورم. زیرا هر کس به اندازه‌ی اهداف بلندی که مدّ نظر دارد بزرگ است و در نتیجه چنین انسانی را با آنچنان اهدافی، جذبه‌ها و میل‌های پست به زانو در نمی‌آورد. وقتی تقاضای انسان، «کمال ایمان» و «افضل یقین» شد اولاً: به کمک نور کمالِ ایمان، شهوات بر او حکومت ندارند. و ثانیاً: در پرتو نور خورشیدِ افضل یقین، حقیقت دنیا و آخرت برای او روشن می‌شود، و آدم و عالم را آن‌طور که هست

می یابد و چهره ملکوتی عالم برای او نمایان می گردد، همچنان که برای حضرت ابراهیم علیه السلام به سبب افضل یقین نمایان شد.^۵

در روایات هست که رسول خدا صلوات الله علیه و آله در صف نماز صبح جوانی را دیدند که سخت نحیف و لاغر شده است، حضرت حال او را پرسیدند: جواب داد: «أَصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُوقِنًا» ای رسول خدا! صبح کردم در حالی که در یقین هستم. حضرت از سخنش تعجب کردند و فرمودند: «إِنَّ لِكُلِّ يَقِينٍ حَقِيقَةً فَمَا حَقِيقَةُ يَقِينِكَ؟» برای هر یقین حقیقتی است، حقیقت یقین تو چیست؟ گفت: یا رسول الله یقین من قلبم را اندوهگین ساخته، شبها بیدارم می دارد و روزهایم را به تشنگی کشانده، نَفَسَم از دنیا و آنچه در آن است جدا گشته، به طوری که گویا عرش پروردگارم را می بینم و نصب حساب و حشر خلائق را که من هم در بین آنها هستم می یابم، گویا اهل جهنم و بهشت را می نگرم، و صدای زفیر جهنم در گوش من طنین انداخته است. حضرت رو به اصحاب کردند و فرمودند: «هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ»^۶ این بنده ای است که خداوند قلب او را به نور ایمان منور کرده است. سپس فرمودند: نگهبان حال خود باش تا این یقین برایت بماند. شما نیز در این فراز از دعای مکارم الاخلاق، با تقاضای «افضل یقین» چنین احوالی را از خدا طلب می کنید، و ابتدا شرط آن شناختن چنین مقامی است تا بتوانید از خداوند آن مقام را تقاضا بنمایید.

۵ - خداوند در آیات ۷۵ تا ۷۹ سوره انعام روشن می فرماید، چگونه با روشن نمودن جنبه های ملکوتی عالم برای حضرت ابراهیم علیه السلام او را به یقین رساندیم. «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ».

در راستای نقش یقین و حاکمیت بر عالم، به پیامبر صلوات الله علیه و آله عرض کردند: حضرت عیسی علیه السلام بر آب راه می رفتند، فرمودند: «لَوْ زَادَ يَقِينُهُ لَمْشَى فِي الْهَوَاءِ»^۷ اگر یقین ایشان بیشتر بود در هوا راه می رفتند. پس متوجه شوید «یقین» مقامی است که با شدت و ضعف همراه است و هرچه شدت آن بیشتر باشد انسان بیشتر از حاکمیت طبع و طبیعت آزاد می شود، چنانچه مؤمن اهل یقین متوجه است که «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»، لذا همه چیز را از خدا می بیند، و از علامت ضعف یقین، تعلق قلب است به نقش استقلال و اسباب دنیا و به نفس خود.

ابراهیم خواص گوید: در بیابان عربستان جوانی را دیدم که عازم مکه بود، گفتم بدون زاد و راحله! گفت: یا ضعیف الیقین آن که آسمان و زمین را حفظ می کند قادر نیست مرا به خانه اش برساند؟ در مکه او را در حال طواف دیدم به من گفت: آیا از آن ضعف به یقین رسیدی که «إِنَّ مَنْ وَتَّقَى بِاللَّهِ فِي رِزْقِهِ لَمْ يَطْلُبِ الرِّزْقَ قَبْلَ وَقْتِهِ» آن که در مورد رزقش به خدا اعتماد کرده است، قبل از وقت رسیدن رزقش آن را نمی طلبد. نظر امام علیه السلام در دعای مکارم در راستای طلب «افضل یقین» چنین احوالی است.

امام صادق علیه السلام می فرمایند: «إِنَّ الْإِيمَانَ أَفْضَلُ مِنَ الْإِسْلَامِ، وَإِنَّ الْيَقِينَ أَفْضَلُ مِنَ الْإِيمَانِ، وَمَا مِنْ شَيْءٍ أَعَزَّ مِنَ الْيَقِينِ»^۸ ایمان از اسلام برتر است، و یقین از ایمان برتر، و هیچ چیز به اندازه یقین عزیز نیست. و امام رضا علیه السلام می فرمایند: «وَلَمْ يُقْسَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ شَيْءٍ أَقْلُ مِنَ الْيَقِينِ»^۹ هیچ چیز در بین بندگان خدا کمتر از یقین قسمت نشده

۷- بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۱۷۹.

۸- کافی، ج ۲، ص ۵۱.

۹- کافی، ج ۲، ص ۵۲.

است. همچنان که در روایت داریم؛ «عمل کم و دائمی همراه با یقین، افضل از عمل زیاد با بی یقینی است». سالک آنجا که تقاضای منتهی شدن به «افضل نیت» را دارد، می خواهد که قلب او جز خدا نخواهد، و همه اعمال و افکارش به یک مقصد منتهی شود و آن توجه به حق است، و از کسانی نبا شد که خداوند در مورد شان فرمود: «أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا»^{۱۰} قلبشان را از یاد خودمان غافل کردیم، بلکه تقاضا می کند برعکس آنها، سراسر زندگی اش در سیر و توجه به خداوند باشد و این در واقع تقاضای تطهیر نفس است از صفات ذمیمه دنیایی، و نورانی کردن قلب از عرفان و یقین. همان طور که حضرت علی علیه السلام می فرماید: «تَخْلِيصُ النِّيَّةِ مِنَ الْفَسَادِ أَشَدُّ عَلَى الْعَامِلِينَ مِنْ طَوْلِ الْجِهَادِ»^{۱۱} سختی خالص کردن نیت - که فقط خدا مد نظر باشد - از کاری که جهادگران در حین مبارزه با دشمن انجام می دهند، بیشتر است. لذا در روایت داریم: «نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ»^{۱۲} نیت مؤمن از عمل او برتر است. چون در قلب خود توجه به حقایق عالیه ای دارد که هرگز در عمل ظاهر نمی شود.

دعاکننده در دعای مکارم؛ آن عملی را می طلبد که از نیت صادق سرچشمه گرفته باشد، عملی که همراه با خشیت الهی است. یعنی «الْعَمَلُ الْخَالِصُ الَّذِي لَا تُرِيدُ أَنْ يَمْدَحَكَ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهَ»؛ آن عمل خالصی که نخواهی جز خدا کسی مدح و تعریف تو را به جهت آن عمل، انجام دهد. یعنی «إِخْرَاجُ الْخَلْقِ عَنْ مُعَامَلَةِ الْحَقِّ»؛ خلق را در معامله با حق از میان خارج کردن و از طریق چنین نیتی است که «أَحْسَنُ أَعْمَالٍ» واقع

۱۰ - سوره کهف آیه ۲۸

۱۱ - کافی، ج ۸، ص ۲۲.

۱۲ - کافی، ج ۲، ص ۸۴

می شود و در راستای آن نیت، سالک تقاضای توفیق انجام احسن اعمال را می کند. عملی که عامل آن در دنیا و آخرت برای آن عوضی نخواهد مگر نظر حق را و بس؛ نه به جهت ترس از آتش، عبادت کند، و نه به جهت طمع بهشت، بلکه خدا را به جهت خود خدا عبادت کند. با این توضیحات إن شاء الله شما با معنی فرازی که گذشت آشنا شدید و معنی «اللَّهُمَّ» و «اکمال ایمان» و «افضل یقین» و «أحسن نیت» و «أحسن اعمال» روشن شد. و حال با قلبی آماده آن را اظهار می داری و جزء تقاضای اصلی خود قرار می دهی و می گویی:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَبَلِّغْ بِيَمَانِي أَكْمَلَ الْإِيمَانِ، وَاجْعَلْ يَقِينِي أَفْضَلَ الْيَقِينِ، وَأَنْتَ بِنَيْتِي إِلَى أَحْسَنِ النَّيَاتِ، وَبِعَمَلِي إِلَى أَحْسَنِ الْأَعْمَالِ.

تقاضای اصلاح نفس

در فراز دوم دعا، تمام و کمال کردن نیت را می طلبی، تقاضا می کنی:

«اللَّهُمَّ وَفِّرْ^۱ بِلُطْفِكَ نَيْتِي وَصَحِّحْ بِمَا عِنْدَكَ يَقِينِي وَاسْتَصْلِحْ بِقُدْرَتِكَ مَا فَسَدَ مِنِّي».

الهی نیتم را طوری کامل کن که فقط وجه کریم تو مد نظرم باشد - چرا که مدد الهی به بنده اش به اندازه نیت بنده است - پس خدایا! نیتم را تمام و کامل کن، تا مدد خود را بر من، تمام و کامل کرده باشی و با کامل کردن نیت، در واقع نیتم را صیانت و حفاظت فرموده ای تا به ریا آلوده نشود، و هر چه نیت قوی شود، عمل آسان می گردد و

به کمک آنچه نزد تو است یقین را صحیح گردان و اصلاح کن به قدرت خود آنچه از من فاسد شد.

جهت «کمال نیت»، لطف او را می‌طلبی و تقاضا می‌کنی: «وَقُرْ بِلُطْفِكَ نَيْتِي» که «لطف» عبارت است از تصرف حق در عالم آن هم تصرفی خفی، و بعد تقاضا می‌کنی: «وَصَاحَّحٌ بِمَا عِنْدَكَ يَقِينِي» یقین را صحیح و ثابت و پایدار بدار تا شک بر آن نفوذ ننماید: عرضه می‌داری: «بِمَا عِنْدَكَ» یعنی؛ به امید آنچه از رحمت و لطف، نزد تو است، بدون امید به غیر تو.

چنانچه امام صادق علیه السلام فرمودند: «حَدِّثْ يَقِينِ اَيْنَ كَيْفَ بَدَأَ خَلْقَ الْاِنْسَانِ مِنْ طِينٍ»^{۱۴} در چنین حالی است که انسان همه‌ی اسباب و مسببات را به خدا اسناد می‌دهد و لذا آرامشی خاص در خود می‌یابد. بعد تقاضا می‌کنی: «وَأَسْتَصْلِحْ بِقُدْرَتِكَ مَا فَسَدَ مِنِّي»؛ خدایا آنچه را که موجب فساد روح و قلب من می‌شود از جان من خارج بفرما، تا آنجا که من در تمام ابعاد وجودم اصلاح گردم و مستقیم شوم، چرا که تا عوامل فساد از جانم بیرون نرود، خودم هم خودم را نمی‌پذیرم.

هوشیاری نسبت به هدف خلقت

در این بخش از دعا به نور حضرت سجاد علیه السلام تقاضا می‌کنی که:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَكَفِّنِي مَا يَشْغَلُنِي إِلَّا هَهِمَامُ بِهِ، وَأَسْتَعْمِلُنِي بِمَا تَسْتَلْنِي غَدًا عَنْهُ وَأَسْتَفْرِغْ أَيَّامِي فِيمَا خَلَقْتَنِي لَهُ».

۱۴ - قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَ لَهُ حَدٌّ. قُلْتُ: فَمَا حَدُّ الْيَقِينِ؟ قَالَ: أَنْ لَا تَخَافَ مَعَ اللَّهِ شَيْئاً» (بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۱۸۰).

اولاً: خدایا صلوات و سلامت بر مجاری فیضت باد که آن‌ها وسیله‌ی هدایت ما شدند. ثانیاً: تو خودت کفایت کن مرا نسبت به کارهایی که مشغولم می‌دارند و از اهدافم باز می‌کنند، تا اسیر آن کارهای پر مشغله نشوم و از تو باز بمانم. و مرا به کارهایی موفق بدار که فردای قیامت در رابطه با آن‌ها از من سؤال خواهی نمود. و روزگaram را در مقصد و جهتی قرار ده که برای آن مقصد و جهت خلقم نمودی.

در این فراز از دعا تقاضا می‌کنی؛ خدایا! از هر آنچه که مرا از تو منصرف می‌کند نجاتم بده و به هر آنچه هدف اصلی زندگی من است متوجه‌ام کن.

از جمله چیزهایی که در قیامت مورد سؤال واقع می‌شود عمر و مال است، بنا به روایت می‌پرسند: جوانی‌ات را چگونه طی کردی؟ عمرت را در چه راه گذراندی؟ مالت را از کجا به دست آوردی؟ و آن را در چه راه صرف کردی؟^{۱۵} چون فرصت دوره‌ی جوانی را به ما دادند تا در نفس و جان خود، ملکات معنوی و معارف الهی را مستقر کنیم، و فراغت‌ها را دادند تا دل بتواند با خدایش خلوت داشته باشد. حضرت رضا علیه السلام می‌فرماید: «لَوْ دِدْتُ أَنَّ أَصْحَابِي ضَرَبَتْ رُؤُسَهُمْ بِالسَّيَاطِ حَتَّى يَتَفَقَّهُوا!»^{۱۶} من دوست دارم که تازیانه بر سراصحابم زده می‌شد تا در دین تفقه کنند، زیرا این اندازه کسب معارف دین و تعمق و تفکر در آن اهمیت دارد و موجب نجات انسان است و فقط در فرصت جوانی چنین کاری ممکن است. و نیز در رابطه با کسب مال حلال، پیامبر صلوات الله علیه و آله فرمودند: ای اباذر: کسی که باک ندارد از چه راه کسب مال کند و مقید به حلال و حرام آن نیست، خدا هم باک ندارد که او را از چه دری وارد جهنم نماید. چون کسب مال

۱۵ - بحارالأنوار، ج ۷۰، ص ۶۹.

۱۶ - الکافی، ج ۱، ص ۳۱.

حلال شخصیت انسان را خدایی می‌کند و نهایت کار با روبه‌رو شدن با رحمت خدا ختم می‌شود.

وقتی متوجه شویم که ما برای بندگی خدا خلق شده‌ایم و خود خداوند هم می‌فرماید: «ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^{۱۷} پس هر آنچه که جدای جهت بندگی ما باشد و سیله بی‌محتوا شدن زندگی ما خواهد بود، همچنان که درخت سیب با سیب دادن معنی پیدا می‌کند، اصل وجودی انسان هم با بندگی معنی می‌یابد، و اگر به بندگی پردازد به اصل خود نزدیک شده و هرچه از بندگی خدا غفلت کند از اصل وجود خود دور شده است. لذا در این فراز از دعا سالک از خدا می‌خواهد مشغول دنیا نشود و گرنه از قیامتش باز می‌ماند و نسبت به هدف اصلی حیات زمینی خود حساسیت لازم را از دست می‌دهد.

فرموده‌اند: اگر دنیا را بشناسیم، از دنیا صدمه نمی‌بینیم، همان‌طور که اگر سم را بشناسیم از آن ضرر نمی‌بینیم، و اگر دنیا را نشناسیم به دنیا و آخرت خود ضرر می‌زنیم.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارُ مَجَازٍ وَالْآخِرَةُ دَارُ قَرَارٍ وَخُدُّوا مِنْ مَمَرِكُمْ لِمَمَرِكُمْ»؛ دنیا جایگاه سیر و رفتن است و آخرت محل ماندن، از محل عبورتان یعنی دنیا، برای محل استقرار ابدی‌تان بهره‌گیرید. کسی می‌فهمد در این دنیا چکار کند که بداند برای چه هدفی به این دنیا آمده است و چه چیزی نسبت به آن هدف بزرگ مشغله است و باید از آن فاصله گرفت و لذا از خدا می‌خواهد به آن‌ها مشغول نشود و می‌فهمد بر چه کاری باید همت گمارد که فردا از آن بازخواست می‌شود و از خداوند می‌خواهد

۱۷ - سوره ذاریات، آیه ۵۶

۱۸ - بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۳۴.

که زندگی‌اش را برای آنچه مسئله اصلی خلقتش حساب می‌شود، فارغ گرداند تا از آن مقصد اصلی بازماند. چقدر بیدار کننده است چنین تقاضایی که انسان از خدا بخواهد، شرایطی را برای او فراهم کند تا مشغول کاری شود که برای آن خلق شده‌است و تنها چنین کسی است که معنی زندگی دنیایی را می‌فهمد که گفت:

هر که غافل گشت از کشت بهار او چه داند قیمت این روزگار
می‌گوید:

در تمام کارها چندین مکوش جز به کاری که بُود در دین مکوش
عاقبت تو رفت خواهی ناتمام کارهایت ابتر و نان تو خام

عالی‌ترین خصلت‌ها

و سپس تقاضا می‌کند:

«وَأَغْنِنِي وَأَوْسِعْ عَلَيَّ فِي رِزْقِكَ، وَلَا تَفْتِنَنِي بِالظُّلْمِ، وَأَعِزَّنِي وَلَا تَبْتَلِنِي بِالْكِبَرِ وَعِبْدَتِي لَكَ وَلَا تُفْسِدْ عِبَادَتِي بِالْعُجْبِ وَاجْزِلْ لِلنَّاسِ عَلَى يَدِي الْخَيْرَ وَلَا تَمَحَقَّهُ بِالْمَنِّ وَهَبْ لِي مَعَالِيَ الْأَخْلَاقِ وَاعْصِمْنِي مِنَ الْفَخْرِ».

و بی‌نیازم گردان، و روزی‌ات را بر من وسعت ده، و به چشم داشت مبتلایم مکن، و ارجمندم بدار، و گرفتار کبرم مگردان و برای بندگی خودت رامم ساز و عبادتم را به آلودگی خودپسندی تباه مساز و خیر و نیکی به مردم را به دست من جاری ساز و آن را از منت‌گذاری دور دار، و برتری اخلاق عطايم کن و از این که فخر بورزم مصونم دار. دعا کننده در این فراز با تقاضای وسعت رزق از خدا می‌خواهد نیازمند مردم نباشد و دست تمنا به سوی مردم دراز نکند. خداوند به حضرت موسی علیه السلام می‌فرماید: بدترین

مردم نزد من آن کسی است که در شب چون مرداری می خوابد و در روز به جای فعالیت برای کسب مال حلال، عمرش را به بطالت می گذراند؛ «جِفَّةٌ بِاللَّيْلِ وَ بَطَالٌ بِالنَّهَارِ»؛ لذا طفیلی مردم است و چشمش به مال مردم دوخته شده است و نه به توانایی که خدا به او داده است. این نوع از فقر که به جهت عدم تلاش فرد می باشد، حتی ممکن است به کفر کشیده شود و در این رابطه فرمودند: «كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا» این است که حضرت سجاد علیه السلام تقاضای وسعت رزق می کنند تا نگرانی از رزق، همه زندگی را اشغال نکند و روح را تنگ و کدر نماید. البته تقاضای توسعه‌ی رزق در متون دینی در مقابل تنگی رزق است، و هرگز به معنی ثروتمند شدن نیست. چرا که در روایات دیگر تقاضای کفاف می نمایند که بعداً به آن پرداخته می شود.

و بعد تقاضا می کند؛ «وَلَا تَفْتِنِّي بِالنَّظَرِ» یعنی؛ خدایا! با توجه و نظر به اموالی که در دست ثروتمندان است، مرا مورد آزمایش قرار مده، مرا آنچنان به غنای روحی برسان که نظری به اموال دیگران نداشته باشم. پیامبر صلوات الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ اتَّبَعَ بَصَرَهُ مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ طَالَ هَمُّهُ وَ لَمْ يُشْفَ غَيْظُهُ»؛ هر کس چشمش به چیزهایی باشد که در دست مردم است، اندوهش طولانی می شود و غیظش هرگز شفا نیابد. و لذا است که تقاضا می کنی؛ خدایا! غنای نفسم عطا فرما. چنان که امام جواد علیه السلام می فرماید: غنا عبارت است از کمی تمنیات درونی و راضی بودن به همان چیزی که انسان را کفایت می کند، و فقر، همان حرصِ نفس و شدت یأس است.

۱۹- مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۳۴۰.

۲۰- کافی، ج ۲، ص ۳۰۷.

۲۱- بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۴۱.

در این فراز از خداوند تقاضا می‌کنی: خدایا! مرا از فتنه نگاه یا اندیشه‌ی بیهوده محفوظ

بدار. ۲۲

در ادامه‌ی دعا امام علیه السلام تقاضا می‌کنند: «وَاعِزَّنِي» خدایا! موجبات عزت نفسم را فراهم آور تا مقهور نگردم و در نتیجه آزادگیم در مقابل ارباب دنیا از کفم برود، چرا که عزت واقعی همان بندگی تو است، وقتی تو ربّ من باشی، چنانچه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مقابل خدای خود عرضه می‌دارند؛ «الهی کَفَى بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا وَ كَفَى بِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا» الهی! همین عزّت مرا بس است که بنده‌ی تو هستم، و همین فخر مرا بس است که تو پروردگار من هستی. چون بنا به فرمایش علی علیه السلام ثمره‌ی طمع، خواری دنیا و آخرت است، پس خدایا از طمع باز دار تا عزیزم کرده باشی. پیامبر صلوات الله علیه و آله فرمود: «مَنْ عَظَّمَ صَاحِبَ دُنْيَا وَ أَحَبَّهُ لَطَمَ دُنْيَاهُ سَخِطُ اللَّهِ عَلَيْهِ!» هر کس صاحب دنیا را بزرگ شمارد و او را به سبب طمع به دنیای او، دوست بدارد، خداوند بر او خشم می‌کند. حضرت سجاد علیه السلام در راستای حفظ عزت، از خطر کبر غافل نماندند. عرضه داشتند: «وَلَا تَبْتَلِنِي بِالْكِبَرِ» خدایا! مرا به کبر مبتلا مدار و از شیرینی تواضع محروم مگردان. چرا که بنا به فرمایش پیامبر صلوات الله علیه و آله تواضع موجب رفعت بنده و رحمت خدا بر او می‌شود و کبر موجب خواری فرد در دنیا و آخرت است و در

۲۲ - «نظر»؛ به معنی «نگاه کردن» و «اندیشیدن» هر دو به کار می‌رود. ولی در بعضی نسخ «بَطَر» آمده که در آن صورت معنی این فراز، عبارت می‌شود از این که خدایا! مرا گرفتار بَطَر و طغیانی که به جهت وسعت رزق حاصل می‌شود، مگردان، که البته این معنی با سیاق این بخش بیشتر هماهنگ است.

۲۳ - بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۴۰۲.

۲۴ - وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۱۷۱.

زمره جبارین در خواهد آمد. همچنان که توجه به عزت نفس، یعنی این که انسان قدر و کرامت خود را بشناسد، تا خود را به دنیا آلوده نکند.

و در ادامه می‌گویی: «وَعِبْدَنِي لَكَ وَلَا تُفْسِدْ عِبَادَتِي بِالْعُجْبِ» و برای بندگی‌ات رادم گردان. و عبادتم را به آلودگیِ خودپسندی تباه مساز.

خدایا! من افتخاری بلندتر از بندگی تو نمی‌شناسم، پس توفیق بندگی‌ات را به من مرحمت فرما، و تو نیز مرا به بندگی خود برگزین و مرا به عبودیت خودت مشغول دار و البته لطف کن که در این راستا به عجب گرفتار نشوم و گرنه کارهای خود را عظیم شمارم و کوتاهی‌های خود را نبینم و عملاً عبادات خود را فاسد کنم. پیامبر صلوات الله علیه و آله فرمود: هیچ بنده‌ای نیست که از اعمال نیک خود عجب پیدا کند مگر این که هلاک گردد.^۵ لذا است که امام علیه السلام نیز در این فراز از دعا متذکر می‌شوند که؛ عَجِبْ

۲۵- قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الْعُجْبُ كُلُّ الْعُجْبِ مِمَّنْ يُعْجَبُ بِعَمَلِهِ وَلَا يَدْرِي بِمَا يُخْتَمُ لَهُ فَمَنْ أُعْجِبَ بِنَفْسِهِ وَفَعَلَهُ فَقَدْ ضَلَّ عَنْ مَنَهِجِ الرُّشْدِ وَادَّعَى مَا لَيْسَ لَهُ وَالْمُدَّعَى مِنْ غَيْرِ حَقٍّ كَاذِبٌ وَ إِنْ خَفِيَ دَعْوَاهُ وَ طَالَ دَهْرُهُ وَ إِنْ أَوَّلَ مَا يُفْعَلُ بِالْمُعْجَبِ نَزْعُ مَا أُعْجِبَ بِهِ لِيَعْلَمَ أَنَّهُ عَاجِزٌ حَقِيرٌ وَ يَشْهَدُ عَلَى نَفْسِهِ لِيَكُونَ الْحُجَّةُ عَلَيْهِ أَوْ كَذَّ كَمَا فَعَلَ بَابِلَيْسَ وَ الْعُجْبُ نَبَاتٌ حَبَّهَا الْكُفْرُ وَ أَرْضُهَا النِّفَاقُ وَ مَاؤُهَا الْبَغْيُ وَ أَغْصَانُهَا الْجَهْلُ وَ وَرَقُهَا الضَّلَالَةُ وَ ثَمَرُهَا اللَّعْنَةُ وَ الْخُلُودُ فِي النَّارِ فَمَنْ اخْتَارَ الْعُجْبَ فَقَدْ بَذَرَ الْكُفْرَ وَ زَرَعَ النِّفَاقَ وَ لَا بُدَّ لَهُ مِنْ أَنْ يَثْمِرَ»؛ امام صادق علیه السلام فرمودند: تعجب حقیقی از آن کسی است که از اعمال خود راضی به نظر می‌رسد ولی نمی‌داند که پایان کارش چه خواهد شد، هر کس از خود راضی باشد و کارهای خود را به رخ مردم بکشد از طریق راست و مستقیم منحرف خواهد شد و طالب مقامی خواهد شد که شایسته آن نیست. کسی که طالب مقامی باشد که شایسته آن نیست دروغگو به شمار می‌رود اگر چه در ادعای خود آشکارا چیزی نگوید و مدت‌ها هم بر این بگذرد. اولین چیزی که از خودپسند گرفته می‌شود همان چیزی است که موجب خودپسندی او شده است تا او بفهمد که عاجز و ناتوان می‌باشد. خودپسند و خودخواه و از خود راضی باید گرفتار شود تا بتگردد و توجه پیدا کند که بدون جهت از حد خود تجاوز کرده است و برهان گمراهش بر او آشکار شود، همان گونه که برای شیطان آشکار گردید و رسوا شد و همگان دانستند که

عبادات انسان را فاسد و غیر مفید می‌کند، پس خدایا عباداتم را از عجب حفظ کن، تا بندگی‌ام نسبت به تو افزون شود و این که طلب کاری از تو برایم به وجود آید و از نوری که می‌توانستم از طریق عبادت به دست آورم، محروم گردم.

در این فراز تقاضای تحقق بندگی برای خداوند می‌کنی، چون هیچ منزلت و کمالی برای انسان بالاتر از بندگی خداوند نیست و تمام برکات ممکنه در راستای بندگی خدا برای انسان محقق می‌شود. به گفته‌ی مولوی:

گر تو خواهی حُرّی و دل زندگی بندگی کن، بندگی کن، بندگی
از خودی بگذر که تا یابی خدا فانی حق شو که تا یابی بقا

سپس عرضه می‌داری: «وَ أَجْرٍ لِلنَّاسِ عَلَى يَدَيِ الْخَيْرِ، وَلَا تَمَحِّقُهُ بِالْمَنِّ» و خیر و نیکی به مردم را، به دست من جاری ساز، و آن را از منت گذاری دور دار.

خدایا! نه عبادتم با عجب فاسد شود و نه خیری که به مردم می‌رسانم، با منت گذاری از بین برود. خدایا! می‌خواهم در طول زندگی خیر من به طور مستمر به مردم برسد و در قلبم محبت به مردم ریشه دوانده باشد. چنانچه پیامبر صلوات الله علیه و آله فرمود: «خَيْرُ النَّاسِ مَنْ انْتَفَعَ بِهِ النَّاسُ؟» بهترین مردم کسی است که مردم بیشترین بهره را از او ببرند. ولی نگرانم که با منت گذاردن، بهره‌ی آن خیر را از بین ببرم، پس توفیق ده که آن عمل را به منت آلوده نسازم. چرا که خودت فرمودی: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ»

او در باطن چگونه می‌باشد. عجب و خودپسندی گاهی است که دانه‌های آن کفر می‌باشد و زمین آن نفاق و آتش دوزخ است، شاخه‌هایش نادانی، برگ‌هایش گمراهی و میوه‌اش لعنت خدا و سقوط در آتش دوزخ برای همیشه است، هر کس گرفتار عجب شد بدر کفر و نفاق را پاشیده است و ناگزیر حاصل آن خواهد رسید و میوه خواهند داد.

وَالْأَذَى»^{۲۷} ای مؤمنان! صدقات خود را با منت نهادن و آزار رساندن، باطل و بی اثر نکنید. و سپس ادامه می دهد: «وَهَبْ لِي مَعَالِيَ الْأَخْلَاقِ وَأَعْصِمْنِي مِنَ الْفَخْرِ؛» خدایا به من معالی^{۲۸} و برتری اخلاق عطا فرما، و از این که در بین مردم به دارا بودن مکارم اخلاق افتخار کنم و فخر بورزم مصونم دار.

معالی اخلاق یعنی آن فضائل روحی که به فرومایگی آلوده نیست و صاحب آن بزرگوarter از آن است که به کارهای پست میل کند. سالک در این فراز آن نوع کرامت نفسی را از خداوند تقاضا دارد که به راحتی بتواند از چیزهای مادی بگذرد و نسبت به کل دنیا بی اعتنا باشد و همّت خود را در پی کمال معنوی مصروف دارد در آن حدّ که مثلاً حتی از انتقام کشی های سطحی خود را رها نماید، و نسبت به انحراف افراد همچون باران رحمت برخورد کند و برتری اخلاقی خود را به انتها برساند. در قسمت دوم این فراز از خدا می خواهد تا در اثر روحیه ی بی اعتنایی به دنیا، به خود برترینی و فخر نسبت به بقیه ی افراد دچار نشود، که این به خودی خود روحیه ای مهلک، و یادآور صفات مردم جاهلیت است، و وای به حال کسی که علاقمند است بر بقیه فخر بفروشد و شرایط مباحات و فخر بر دیگران را در زندگی برای خود فراهم کند که در این حال دریچه های ریزش رحمت الهی را بر جانش مسدود می کند، زیرا خلق خدا را کوچک می بیند، در حالی که همه یکسان اند و همه مخلوق خدا.

امام صادق علیه السلام در رابطه با معالی اخلاق می فرمایند: «أَكْمَلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا»؛ کامل ترین مؤمنان از نظر ایمان خوش خوترین آنان است. و یا می فرمایند: «إِنَّ الصَّبْرَ وَ الصَّدْقَ وَ الْحِلْمَ وَ حُسْنَ الْخُلُقِ مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ وَ مَا يُوضَعُ فِي مِيزَانِ أَمْرِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ شَيْءٌ أَفْضَلُ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ»؛ شکیبایی، راستی و درستی، بردباری، و خوی خوش از اخلاق و خوهای پیامبرانست و هر چه در میزان مرد روز قیامت از اعمال شایسته بگذارند به حسن خلق نخواهد رسید.

و پیامبر صلوات الله علیه و آله فرمودند: «أَكْثَرُ مَا يُدْخِلُ النَّاسَ الْجَنَّةَ تَقْوَى اللَّهِ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ»؛ قوی ترین عاملی که امت مرا وارد بهشت می کند، تقوای الهی و حسن خلق است. زیرا انسان در ابتدا بیش از آن که انسان باشد، حیوان است و از طریق معالی و مکارم اخلاق، انسان می شود.

پیامبر صلوات الله علیه و آله فرمودند: من سرور فرزندان آدم هستم، و بدان افتخار ندارم، چرا که این از جهت نفس من نیست بلکه از فضل پروردگار من است، لکن شکر خدا را می کنم و یادآور نعمت او هستم...»

وقتی پیامبر خدا صلوات الله علیه و آله می فرماید: «بُعِثْتُ لِأَتَمِّ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ»^{۲۹} من مبعوث شدم تا اخلاقی را که همه ی انبیاء و اولیاء پایه ی آن را گذاردند، به انتها و اکمال برسانم و صورت کامله ی آن را ارائه دهم، می فهمیم هدف اصلی زندگی انسان ها در بندگی خدا

۲۹ - إرشاد القلوب إلى الصواب، ج ۱، ص ۱۳۳

۳۰ - همان

۳۱ - إرشاد القلوب إلى الصواب، ج ۱، ص ۱۹۴

۳۲ - بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۳۷۲.

برای کامل کردن اخلاق خودشان است و لذا جا دارد که از خداوند تقاضا کنیم: «هَبْ لِي مَعَالِيَ الْأَخْلَاقِ» و بخواهیم صورت عالی‌ی آن اخلاق را به ما مرحمت فرماید و در این راستا از فخر مصون مان دارد.

تعادل بیرونی و درونی

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَلَا تَرْفَعْنِي فِي النَّاسِ دَرَجَةً إِلَّا حَطَطْتُ عِنْدَ نَفْسِي مِثْلَهَا وَلَا تُحَدِّثْ لِي عِزًّا ظَاهِرًا إِلَّا أَحَدَّثْتَ لِي ذِلَّةً بَاطِنَةً عِنْدَ نَفْسِي بِقَدَرِهَا».

خدایا: بر محمد و آلش درود فرست، درودی که مانیز در زمره‌ی درود فرستادگان به آن خانواده باشیم، و نیز در بین مردم در هیچ درجه‌ای مرا بالا مبر، مگر آنکه معادل آن، در نزد خودم پستم گردانی، و نیز برایم عزت ظاهری ایجاد مکن، مگر آن که در ازاء آن عزت، ذلت درونی برایم ایجاد کنی.

علت چنین تقاضایی از خدا این است که تواضع به هنگام رفعت مانند شکراست به هنگام نعمت، و گرنه به نعمت مشغول می‌شویم و از منعم غافل می‌گردیم. و چه بسیار انسان‌ها که چون در هنگام رفعت تواضع پیشه نکردند، به انحطاط اخلاقی افتادند. در همین رابطه پیامبر صلوات الله علیه و آله فرمودند: «هرکس برای خدا تواضع کند خدا او را بلند مرتبه می‌دارد و هرکس تکبر کند، او را خوار می‌گرداند» زیرا تعادل بیرونی و درونی موجب استحکام روح از افراط و تفریط می‌گردد، و در شرایط رفعت بیرونی است که گوهر انسانی به امتحان گرفته می‌شود و حقیقتش نمایان می‌گردد. پیامبر صلوات الله علیه و آله

می فرمایند: «أَفْضَلُ النَّاسِ عَبْدًا مَّنْ تَوَاضَعَ عَنْ رَفْعَةٍ»؛^{۳۳} برترین مردم از جهت بندگی کسی است که هنگام رفعت اجتماعی، تواضع پیشه کند. حضرت شرایط امتحان انسان‌ها را وقتی می‌دانند که نظرها به او جلب شده و لذا وقتی در شرایط رفعت و برتری اجتماعی، اهل تواضع بود، فضیلت اخلاقی خود را به دست آورده است.

انسانی که متوجه خطر گرفتارشدن به کبر در موقعیت‌های برتر اجتماعی هست، از خدا تقاضا می‌کند تا در هنگام برتری اجتماعی، او را متوجه فقر ذاتی خود کند تا متوجه شود در ذات خود هیچ است هیچ، و به جای آن که به جهت پرهیز از کبر از مسئولیت‌های اجتماعی فرار کند، با اصلاح درون خود مسئولیت‌ها را به بهترین نحو انجام خواهد داد.

در ادامه‌ی این فراز تقاضا می‌کنی: «وَلَا تُحَدِّثْ لِي عِزًّا ظَاهِرًا إِلَّا أَحَدَّثْتُ لِي ذَلِكَ بَاطِنَةً عِنْدَ نَفْسِي بِقَدَرِهَا» خدایا! برایم در منظر مردم عزت و احترامی پدید نیآور، مگر آن که به همان اندازه در ضمیر و باطنم ذلت و خواری پدید آوری. تا خریدار احترام مردم نگردم و در نتیجه از توجه به بندگی خود باز بمانم، زیرا اگر انسان به عزت ظاهری رسید ولی ذلت باطنی خود در مقابل خدا را ندید، از دست می‌رود. به گفته‌ی مولوی:

او چو بیند خلق را سرمست خویش از تکبر می‌رود از دست خویش

سالک واقعی در چنین شرایطی نجوا سر می‌دهد که خدایا! اگر عزتی هست، از تو است، و تو خواستی که من عزیز باشم پس چرا من آن را به خود بگیرم و از توجه به عزت و جلال تو محروم شوم. من عزتی می‌خواهم که در دست تو باشد، نه عزتی که در دست خلق باشد و بخواهند مرا به هماهنگی با خودشان بکشانند و از هماهنگی با تو محروم

کنند. عزّتی می‌خواهم که نفّسم را احیاء کنم و آن ذلیلانه به عزیز دل سپردن است و به دست عزّت‌های ظاهری خود را غرقه نکردن. در این حالت است که انسان به خودی خود به دنبال عزت‌های اجتماعی نمی‌دود و اگر هم خدا مصلحت دید که به ظاهر برای او مقاماتی پیش آورد، آن را به چیزی نمی‌گیرد. امام صادق علیه السلام فرمود: «مَلْعُونٌ مَنْ تَرَأَسَ، مَلْعُونٌ مَنْ هَمَّ بِهَا، مَلْعُونٌ مَنْ حَدَّثَ بِهَا نَفْسَهُ»؛ «مَلْعُونٌ» است هر کس که ریاست بر خود ببندد، ملعون است کسی که همت کند تا رئیس شود، ملعون است کسی که خود را برای ریاست آماده سازد.

یکی قطره باران ز ابری چکید خجل شد چو پهنای دریا بدید
چو خود را به چشم حقارت بدید صدف در کنارش به جان پرورید
بلندی از آن یافت، کو پست شد در نیستی کوفت تا هست شد

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «وَأَعْتَمِرُوا وَضَعِ التَّذَلُّلِ عَلَى رُؤُسِكُمْ وَإِقَاءَ التَّعَزُّزِ تَحْتَ أَقْدَامِكُمْ وَخَلْعِ التَّكْبَرِ مِنْ أَعْنَاقِكُمْ»؛ فروتنی را بر سر نهید و عزت‌مداری را به زیر پا گذارید و حلقه‌ی تکبر را از گردن خود باز گیرید.

حضرت عیسی علیه السلام از حواریون خود تقاضا کردند اجازه دهید پاهایتان را بشویم، و چون چنین کردند، فرمودند: «إِنَّ الزُّرْعَ يَنْبُتُ فِي السَّهْلِ وَلَا يَنْبُتُ فِي الصَّفَا وَكَذَلِكَ الْحِكْمَةُ تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ وَلَا تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَكَبِّرِ الْجَبَّارِ»؛^{۳۶} با فروتنی بنیاد

۳۴ - الکافی، ج ۲، ص ۲۹۸.

۳۵ - نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲

۳۶ - تحف العقول، ص ۵۰۴

حکمت برپا می‌شود و نه با تکبر، همان‌طور که در زمین نرم گیاه می‌روید و نه در زمین سخت.

امام صادق علیه السلام علامات تواضع را چنین برمی‌شمارند:

۱- اعتراف به اشتباه

۲- سبقت گرفتن در سلام و جواب سلام را به گرمی دادن

۳- در هر مجلسی به پائین‌ترین مکان راضی بودن

۴- قبول فقر و مستمندان

۵- در مقابل هر تجدید نعمت، تجدید تواضع کردن.

این است که باید به واقع از خداوند تقاضا نمود اگر بنا است عزت ظاهری نصیب من کنی، حتماً به همان اندازه، خواری باطنی‌ام را به من نشان بده تا از هلاکت من جلوگیری کرده باشی، زیرا:

آن جمال و قدرت و فضل و هنر ز آفتاب حُسن کرد این سو سفر

پس هر کمالی که در ما ظاهر می‌شود سایه‌ی جمال اوست، وای اگر از این حقیقت غفلت کنیم، در آن حالت است که با کبرِ خود، خودخواهی‌ها و برخوردهای تند ما با بقیه خلق خدا شروع می‌شود. مولوی سخن خدا را به زبان شعر بیان کرده که:

آن جمال و قدرت و فضل و هنر ز آفتاب حُسن کرد این سو سفر

واستانیم آن که تا داند یقین خرمن آن ماست، خوبان خوشه‌چین

یعنی ما گاهی آن جمال و قدرت و فضل و هنر را می‌گیریم تا انسان‌ها متوجه باشندند

«خرمن آن ماست، خوبان خوشه‌چین».

تقاضای مهلت‌های مفید

سپس عرضه می‌داری:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَتَعَنِّي بِهُدَى صَالِحٍ لَا أُسْتَبَدِّلُ بِهِ، وَ طَرِيقَهُ حَقًّا لَا أُزِيعُ عَنْهَا، وَنِيَّةً رَشِيدًا لَا أُشْكَ فِيهَا، وَعُمْرِي مَا كَانَ عُمْرِي بِذَلِكَ فِي طَاعَتِكَ، فَإِذَا كَانَ عُمْرِي مَرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ فَأَقْبِضْنِي إِلَيْكَ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَ مَقْتِكَ إِلَيَّ، أَوْ يَسْتَحْكِمَ غَضَبُكَ عَلَيَّ».

بارخدا یا! بر محمد و آلش درود فرست. و مرا از روشی پسندیده بهره‌مند کن که آن را با روش و برنامه‌ای دیگر عوض نکنم. و مرا به طریق حق رهنمون شو، آن گونه که از آن روی برنتابم، و نیتی درست و استوار به من مرحمت کن، آنسان که در آن به تردید نیفتم، و مرا تا آن زمان زنده بدار که عمرم در طاعت تو به کار رود و چون بخواهد عمرم چراگاه شیطان شود، جانم را باز گیر، قبل از آن که دشمنیت به من رو کند و یا خشم بر من مستحکم گردد.

پس از توجه به انوار مجاری فیض حق، یعنی محمد و آل او علیهم السلام، و اظهار سپاس و درود خداوند بر آنان که هرچه رحمت به ما رسیده به واسطه‌ی آنها بوده است، تقاضا می‌کنی مرا هدایتی شایسته و بر وفق صلاح، مرحمت فرما، و آن هدایت طوری سعادت بخش باشد که من آن را با هیچ چیز عوض نکنم. همچنان که تکویناً جوجه‌ی مرغ را تا مرغ شدن هدایت می‌فرمایی، مرا تشریفاً تا انسان شدن هدایت فرما. هدایت صالحی که تو بر آن فرمان برانی و نه غرایز و امیال خودم، و نه سایر انسان‌ها، چرا که تو بهتر از بقیه مصلحت‌بندگان را می‌دانی، ماوراء هدایت تو هدایتی نیست. پس مرا از آن برخوردار فرما و در این حال است که به نصایح ناصحان دل می‌سپارم و آنها را به کار می‌برم و

می‌فهمم آن نصایح در راستای هدایتگری تو است و وسیله‌ای برای نجات از مهالک دنیایی و آخرتی است که در پیش روی دارم.

«وَطَرِيقَهُ حَقٌّ لَا أَرِیْغُ عَنْهَا»؛ و مرا آنچنان از راه حق بهره مند کن که هرگز آن را ترک نگویم.

من صراط مستقیمی را می‌خواهم که به رضایت و بهشت تو منتهی می‌شود و در این راه هرگز استقامت خود را از دست ندهم، و از کسانی نباشم که در مواقع سخت، از دینداری کوتاه بیایم، زیرا مهم آن است که انسان بتواند بار ایمان خود را به سلامت به آخر برساند، زیرا چه بسیارند کسانی که بعد از هدایت شدن گرفتار ضلالت می‌شوند. چنان که رسول الله صلوات الله علیه و آله فرمودند: «ثَلَاثٌ أَخَافُهُنَّ عَلَى أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي، الضَّلَالَةُ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ، وَ مَضَلَّتْ الْفِتْنُ، وَ شَهْوَتُ الْبَطْنِ وَ الْفَرَجُ»؛ از سه چیز برای اتمم بعد از خود می‌ترسم؛ از گمراهی بعد از معرفت، از فتنه‌های گمراه کننده، و از شهوت شکم و افراط در شهوات جنسی.

پس خدا! مرا از هدایتی برخوردار فرما که هرگز از آن روی بر نگردانم و به ضلالت بعد از هدایت گرفتار نشدم.

«وَنَبِيَّهُ رُشِدٌ لَا أَشْكُ فِيهَا»؛ و بهره‌مندم فرما از نیت صحیحی که از شک و تردید مبرا باشد.

نیتی می‌خواهم که پشتوانه آن علم و معرفت باشد، نیتی که از ضمیری آگاه و خاطری مطمئن سرچشمه گرفته باشد. چرا که در سایه چنین نیتی انسان بدون تردید و دودلی

می‌تواند وظایف الهی خود را انجام دهد و از سردرگمی در کارها نجات یابد. و این مسلم است که هر ملتی آنگاه دچار فتنه‌ها و مشکلات می‌شود که در راه حق دچار شک شود و حضرت سجاد علیه السلام نجات از همین خطر را می‌طلبند. لازمه چنین نیتی توجه دادن قلب است به واقعی‌ترین و کامل‌ترین واقعیات، یعنی حضرت حق. چون در راستای ارتباط با حق است که همواره سالک از انوار الهی بهره‌مند می‌شود و احساس غنا می‌نماید و لذا هرگز سست و خسته نمی‌شود. اگر عقاید انسان پشوانه‌ی عقلی و قلبی نداشته باشد و صرفاً تحت تأثیر افکار عمومی و مشهورات زمانه اسلام را پذیرفته باشد نمی‌تواند از برکات مخصوصی که نور ایمان به مؤمنین می‌رساند و همواره ایمان آن‌ها را زنده و پایدار می‌دارد بهره‌مند شود و در این قسمت تقاضای ایمانی را می‌کنید که بتوانید دائم از نور آن استفاده نمایید.

«وَعَمْرُنِي مَا كَانَ عُمْرِي بِذِلَّةٍ لِّغِي طَاعَتِكَ، فَإِذَا كَانَ عُمْرِي مَرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ فَأَقْبِضْنِي إِلَيْكَ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَ مَقْتُكَ إِلَيَّ أَوْ يَسْتَحْكِمَ غَضَبُكَ عَلَيَّ».

تا زمانی که عمرم در اطاعت تو مصروف می‌گردد مرا از نعمت طول عمر برخوردار فرما و هرگاه عمرم چراگاه شیطان شود به آن پایان ده، پیش از آن که خشم تو متوجه من شود و یا خشم تو بر من استوار گردد.

خدایا! می‌خواهم تمام عمر در طاعت تو باشم و از شیرینی اطاعت از تو مشعوف باشم، چنین عمری برای من ارزشمند است، نه عمری که فقط بودن و نفس کشیدن در این دنیا باشد. هرگز عمری را نمی‌خواهم که شیطان مرا در آن بازی دهد و ظاهر و باطنم را در تصرف خود درآورد و از حق ناامیدم کند و به خلق امیدوارم نماید و نور فطرتم را

تیره نماید و از پروردگارم جدایم کند و نَفْسِ اَماره‌ام را بپروراند که با میل‌های پراکنده اش، میدان‌دار زندگیم گردد و آرزوهای بلند را بر من القاء کند و از قیامت‌م باز دارد و معصیت را برایم زینت بخشد و از فقر در دنیا بترساند و خشم و شهوت را بر من چیره گرداند و از این طریق عمر مرا چراگاه شیطنت خود قرار دهد. خدایا! حال که زندگی شیطانی مورد خشم و غضب و دشمنی تو است، پس مرا فرصتی چنین مده.

خداوند می‌فرماید: «الشَّيْطَانُ يُعِدُّكُمْ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُّكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»؟ شیطان شما را از فقر می‌ترساند و به کارهای زشت راغب می‌کند، در حالی که خداوند به شما وعده‌ی مغفرت و فضل می‌دهد. پس هر وقت زندگی انسان در دست چنین شیطانی بیفتد حرص دنیا در او زیاد شود و به کارهای زشت رغبت پیدا کند، لذا است که تقاضا می‌کنی در این حالت جانم را بگیر تا به چنین رذیله‌ای آلوده نشوم.

مدار و محور این فراز از دعا؛ طلب استقامت در اعتقادات و اخلاق و عمل صحیح است و به واقع استقامت در کار نیک، بسیار مشکل‌تر از اعتقاد به آن است و آنچه که طاقت مؤمنان را می‌برد، عدم استقامت است، و به همین جهت است که از خدا درخواست می‌کنی تا استقامت در اعمال و عقاید الهی برایت بماند. و خداوند هم به کسانی که در راه دینداری استقامت ورزیدند، نتایج بزرگ می‌دهد و می‌فرماید: «وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا»^{۴۱} و خداوند جزای آن‌ها را به جهت پایداری و استقامتی که در دینداری داشتند، بهشت و حریر داد.

۴۰ - سوره بقره، آیه ۲۶۸.

۴۱ - سوره انسان، آیه ۱۲.

در این فراز سالک با هوشیاری تمام نظر به زندگی افرادی می‌اندازد که در راه دینداری خوب شروع کردند ولی خوب به انتها نرساندند و آرام‌آرام از آن زنده‌دلی که باید در راه دینداری هرچه بیشتر رشد می‌کرد کاسته شد تا آنجایی که به صورتی عادی نماز می‌خوانند و دیگر هیچ.

نقطه‌ی ایده‌آل دینداری باید مراحل بعدی دینداری باشد، باید طوری قلب نسبت به حقایق معنوی ارادت بورزد که یک لحظه جهت آن به جای دیگر نیفتد. اگر در ابتدا با عبادات؛ جهت قلب را به سوی حق و حقیقت سیر می‌کند باید مواظب باشد در مراحل بعدی آن عبادات حالت عادی به خود نگیرد، بلکه با انواع برنامه‌ها توجه قلب به حق و حقیقت زنده بماند. اگر یک طلبه یا هر کس که فعالیت فرهنگی انجام می‌دهد در ابتدای امر با خلوص تمام وارد شد، باید متوجه باشد کسانی از این مسیر بهره‌ی کامل بردند که مواظب بودند گرفتار روزمرگی نشوند و در نتیجه کارشان برایشان عادی گردد. اگر ایمان را زنده نگه داریم و اگر با هوشیاری تمام خلوص خود را حفظ نکنیم یا از کار فرهنگی خود بهره‌ی کامل نمی‌گیریم و به صورت عادت ادامه می‌دهیم و یا آن را رها می‌کنیم و به کارهایی که شیطان از آن کارها راضی است، راضی می‌شویم. پس جا دارد عاجزانه از خدا بخواهیم «تا زمانی که عمرم در مسیر طاعت تو است مرا زنده نگه‌دار»، و با تمام دلواپسی نگران حضور شیطان در زندگی خود باشیم و این که خدای ناکرده ادامه‌ی زندگی‌مان در مسیر غضب الهی باشد. آری اگر برای من و شمایی که ادعای دینداری داریم جای نگرانی نداشت امام سجاد عزیز علیه السلام چنین تقاضایی را نمی‌کردند.

طلب اصلاح همه جانبه

«اللَّهُمَّ لَا تَدَعْ خَصْلَةً تُعَابُ مِنِّي إِلَّا أَصْلَحْتُهَا. وَلَا عَائِبَةً أُؤْثِرُ بِهَا إِلَّا حَسَّنْتُهَا، وَلَا أَكْرُومَةً فِي نَاقِصَةٍ إِلَّا أَتَمَمْتُهَا».

خدایا! برای من هیچ خوبی و خصلتی را که زشت تلقی می گردد و امگذار، جز این که اصلاحش فرمایی، و هیچ روش ناپسندی را که مایه سرزنشم می شود و امگذار، جز آن که پسندیده اش سازی، و هیچ کرامت نفسی را که در من ناتمام است و امگذار، مگر آن که تکمیلش کنی.

چون هر کس به اندازه‌ی تهذیب نفسی که انجام داده کرامت و ارزش دارد، و چون اصل توفیق در تهذیب نفس با لطف خدا ممکن است، با چنین بصیرتی تقاضای تهذیب نفس می کنی و عرضه می داری خدایا! عیب‌هایی که موجب عیب‌جویی مردم می شود و مانع ارتباط صحیح من با مردم می گردد را از من بزدای. چرا که من به جهت حب ذات، ناخودآگاه فکر و عملی را که مربوط به خودم باشد خوب می بینم و لذا نمی توانم عیوب خود را درست بشناسم و چنین بصیرتی جز به لطف تو ممکن نیست. در همین راستا پیامبر صلوات و الله علیه و آله فرمود: «إِذَا ارَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا زَهَّدَهُ فِي الدُّنْيَا، وَفَقَّهَهُ فِي الدِّينِ وَبَصَّرَهُ عِيُوبَهَا؟» وقتی خداوند برای بنده‌ای خیر و سعادت اراده کرده باشد، روح تعمق در دین را به او عنایت می نماید، و او را نسبت به امور دنیا بی اعتنا می کند، و نسبت به عیوبش آگاه می سازد. تا نسبت به اصلاح آن‌ها بکوشد. پس خدایا! بصیرتی عطا کن تا عیوب مرا بشناسم، و لطفی عطا کن تا بتوانم آن‌ها را برطرف کنم. خدایا! عیب‌هایی در من هست و مرا به کارهایی می کشاند که موجب ملامت من می گردد، غضب بر من چیره می شود و

کارهایی از من سر می‌زند که به واقع قابل سرزنش است و من به خودی خود نمی‌توانم آنها را فرو نشانم مگر آن که تو به لطف خودت آن را به نیکی تبدیل نمایی. خدایا! من هیچ چیزی را به اندازه کرامت و بزرگواریِ نفس، عزیز نمی‌دانم و لذا آن را بدون نقص می‌خواهم، چون هر نقصی در نفس من، جای پای روح حیوانی من است و تا من از همه این ابعاد حیوانی آزاد نشوم، به ساحت عصمت تو وارد نخواهم شد، بی‌شک تو مقلب القلوب هستی و می‌توانی مرا از نقص‌هایم آزاد کنی و روحم را از این تنگی‌ها برهانی. به همان اندازه‌ای که عیب‌های اخلاقی من به طور کامل اصلاح نشده، از حالات روحانی اولیاء تو محرومم و زندگی زیبا و آرامش قلب آن‌ها را نمی‌توانم داشته باشم، پس:

بازخر ما را از این نفس پلید کاردش تا استخوان ما رسید

به قدرت الهی امیدواریم که او کژی‌های ما را راست کند که گفت:

شاخ را بر تیشه دستی هست؟ نی هیچ شاخ از دست تیشه جَست؟ نی

اصلاح بین خود و دیگران

عالی ترین امنیت روانی

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَابْدِلْنِي مِنْ بَغْضَةِ أَهْلِ الشَّنَانِ،
الْمَحَبَّةَ وَمِنْ حَسَدِ أَهْلِ الْبَغْيِ، الْمَوَدَّةَ وَمِنْ ظَنَّةِ أَهْلِ الْإِصْلَاحِ، الثَّقَةَ وَمِنْ عَدَاوَةِ
الْأَدْنِيِّينَ، الْوَلَايَةَ وَمِنْ عُقُوقِ ذَوِي الْأَرْحَامِ، الْمَبَرَّةَ وَمِنْ خِدْلَانِ الْأَقْرَبِينَ، النَّصْرَةَ
وَمِنْ حُبِّ الْمُدَارِينِ، تَصْحِيحَ الْمَقَّةِ وَمِنْ رَدِّ الْمُلَابِسِينَ، كَرَمَ الْعِشْرَةِ وَمِنْ مَرَارَةِ
خَوْفِ الظَّالِمِينَ، حَلَاوَةَ الْأَمَّةِ».

بارخدا یا! بر محمد و آلش درود فرست، و شدت کینه ی کینه توزان را به محبت، و
حسد اهل تجاوز را به مودت، و بدگمانی اهل صلاح را به اطمینان، و دشمنی نزدیکان
را به دوستی، و گسستن خویشاوندان را به خوشرفتاری، و روبر تافتن نزدیکان را از
یاری نکردن به یاری، و دوستی ظاهر سازان را به دوستی حقیقی، و خوار انگاشتن
مصاحبان را به حسن رفتار، و تلخی ترس از ظالمان را به شیرینی ایمنی، مبدل ساز.

در ابتدای این بخش اظهار می داری؛ ای خدا! درود تو بر مجاری فیضت که ما هر چه
داریم از این خاندان پر برکت است، سپس عرضه می داری؛ «وَابْدِلْنِي مِنْ بَغْضَةِ أَهْلِ

الشَّانِ الْمَحَبَّةِ» بارالها! کینه‌ی شدید دشمنان مرا به دوستی مبدل فرما، تا زندگی‌ام گرفتار این دشمنی‌ها و کینه‌ها نشود و از اصلاح خود باز بمانم، بلکه رابطه‌ام با انسان‌ها رابطه‌ای محبت‌آمیز باشد، همچنان که امام‌الموحدين عليه السلام می‌فرمایند: «الْمُؤْمِنُ أَلْفُ مَأْلُوفٍ، وَ لَا خَيْرَ فِي مَنْ لَا يَأْلَفُ وَ لَا يُؤْلَفُ؟» مؤمن اهل الفت با مردم است، و هرکس با مردم الفت نگیرد و مردم هم با او الفت نگیرند، خیری در او نیست. عمده آن است که می‌دانیم خداوند قدرت آن را دارد تا روحیه‌ی دشمنی افراد را نسبت به ما تغییر دهد و راه رسیدن به اهداف بلند الهی را از همین طریق بر روی ما بگشاید، در همین راستا خود را نیز آماده می‌کنیم که از چنین رحمتی محروم نگردیم و بر دشمنی با دیگران اصرار نورزیم زیرا «اگر فرشتگان در پای ما به سجده افتادند، چرا ما یکدیگر را تکریم نکنیم؟» وقتی تمام زیبایی‌ها در محبت نهفته است، چرا از خدا نخواهیم که دشمنی‌ها را به دوستی و محبت تبدیل کند؟ شیطان است که زیبایی‌ها را زشت جلوه می‌دهد و کینه‌ها و کبرها را می‌افزاید.

درهای گلستان ز برایت گشوده‌اند در خارزار چون روی ای برهنه‌پا؟

اگر به نور الهی نگاه خود را به عالم و آدم عوض کردیم و عالم را نمایش حق دیدیم بسیاری از خشم‌ها و زشتی‌ها فرو می‌ریزد و به جایی می‌رسیم که همدل با حافظ خواهیم گفت:

ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم ای بی‌خبر ز لذت شرب مدام ما

و در این راستا است که باید از خدا خواست تا کینه‌ها را به محبت تبدیل کند، چرا که «در سینه‌ی پر کینه اسرار نمی‌گنجد».

«وَمِنْ حَسَدِ أَهْلِ الْبَغْيِ الْمَوَدَّةُ»، و نیز خدایا! حسد اهل معصیت و ستم را به دوستی مبدل نما. حَسَد یعنی تمنای زوال نعمت از کسی که استحقاق آن نعمت را دارد. به همین جهت حضرت محمد صلوات الله علیه و آله می‌فرمایند: «وَاسْتَعِينُوا عَلَى قَضَاءِ حَوَائِجِكُمْ بِالْكَثْمَانِ فَإِنَّ كُلَّ ذِي نِعْمَةٍ مَحْسُودٍ».^{۴۵} برای تأمین حوائجتان از پنهان کردن نعمت‌هایی که دارید، کمک بگیرید، زیرا همه صاحبان نعمت مورد حسد دیگران‌اند. در این فراز دعا از خداوند دفع حسد حسودان را می‌خواهی، آنگاه که آن حسدورزی به مرز بَغْي و تجاوز برسد و شخصیت انسان حسود برای آزار رساندن به محسود، فعال شود و تقاضای تبدیل چنین حسدِ فعال به محبت و دوستی موجب می‌شود ریشه کینه‌توزی آن فرد با انسان از بین برود و مزاحمت‌های او مانع بندگی انسان نگردد. چون در فضای حسادت، رقابت‌های آزاردهنده‌ای حاکم می‌شود که انسان از هیچ‌نگاهی احساس امنیت نمی‌کند و زیبایی‌های اعمال و اخلاق انسان‌های صالح به صورت زشت تفسیر می‌شود، در حالی که در فضای مودّت و دوستی درست عکس آن است. وقتی رابطه‌ها مودّت‌آمیز شد، انسان‌ها نسبت به همدیگر جذبه پیدا می‌کنند و در نتیجه استعدادهای درونی‌شان به زیباترین شکل ظاهر می‌شود. به عنوان مثال؛ تمام مثنوی مولوی حاصل مودّتی است که مولوی به حسام‌الدین چلبی داشت، و لذا چون او را در جلو خود می‌دید، اشعار بلند مثنوی از درون مولوی فوران می‌کرد، خود او نیز در این رابطه می‌گوید:

همچنان مقصود من از مثنوی ای ضیاء الحق حسام الدین تویی

و به همین جهت آن مدتی که همسر حسام الدین بیمار گشت و فوت نمود و حسام الدین به مولوی سر نمی زد، مولوی هم هیچ شعری نسرود. و آثار مودّت بین انسان ها تا این حدّ نقش آفرین است که موجب آنچنان شوری می شود که حاصل آن مثنوی مولوی است و این که همه باید بدانیم هیچ کس نیست که نیاز به ارتباط های محبت آمیز نداشته باشد، پس نباید از پدید آوردن مودّت ها غفلت کرد و باید از خداوند خواست آن را برای ما به وجود آورد.

«وَمِنْ ظَنِّهِ أَهْلُ الصَّالِحِ الثَّقَّةُ»، و بد گمانی افراد صالح را به اطمینان تبدیل بفرما. طوری هدایت فرما که کارهایم موجب بد گمانی افراد صالح نگردد و آن بد گمانی که در قلب آن ها پیش آمده است، خودت به اطمینان و خوش بینی تبدیل فرما. چون ما به رابطه ای بین یکدیگر نیاز داریم تا بتوانیم به انگیزه های همدیگر احترام بگذاریم و به یکدیگر بدبین نباشیم. و خودمان نیز نباید وسیله ی بدبینی افراد شویم، چنانچه رسول الله صلوات الله علیه و آله فرمودند: «أَوَّلَى النَّاسِ بِالثُّمَّةِ مَنْ جَالَسَ أَهْلَ الثُّمَّةِ؟» سزاوارترین افراد برای متهم شدن کسانی هستند که با اهل تهمت مجالست می نمایند. پس از یک طرف انسان باید مواظب باشد خودش با حضور در جلسات آنچنانی موجب متهم کردن خود نشود، و از طرف دیگر گاهی شیطان تلاش می کند ذهن افراد صالح را نسبت به انسان مکرر کند، این جاست که باید از خدا خواست چنین بد گمانی را خنثی نماید. زیرا بعضاً سم پاشی های افراد حسود گاهی ارتباط افراد صالح را نسبت به انسان کدر می کند و انسان از نعمت

ارتباط با افراد صالح محروم می‌شود و از تجلیات معنوی که خداوند مخصوص آنها کرده محروم می‌گردیم. پس جا دارد از خدا تقاضا کنیم بدگمانی افراد صالح را به اطمینان تبدیل نماید.

«وَمِنْ عَدَاوَةِ الْأَدْنِيِّينَ الْوَلَايَةُ»، و بارالها! دشمنی نزدیکان را به دوستی مبدل فرما.

اگر دشمنی افراد نسبت به من به جاست، اعمال خلافم را به اعمال نیک مبدل نما که جایی برای دشمنی آنها نماند، و اگر دشمنی آنها نابه‌جاست، قلب آنها را نسبت به من تغییر ده، تا نیت آنها نسبت به من خوش‌بینانه باشد، تا در چنین فضایی صفا و دلدادگی جاری گردد. علی علیه السلام فرمود: «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يُحِبُّ أَنْ يَكُونَ نِيَّةُ الْإِنْسَانِ لِلنَّاسِ جَمِيلَةً؟» خداوند دوست دارد که نیت انسان‌ها نسبت به همدیگر نیک و خیر باشد. و سالک در این فراز از دعا چنین شرایطی را تقاضا می‌کند. چون در شرایط دشمنی اولاً: قلب از وظیفه‌ی اصلی خود غافل می‌شود و گرفتار عداوت‌ها می‌گردد. ثانیاً: واقعیات را از پشت حجاب کینه‌ها می‌بیند و عملاً از شناخت واقعیات دور می‌افتد. در رابطه با خلاف واقع دیدن موضوعات و ضرورت توجه به آن، مولوی می‌گوید:

تا یکی مو باشد از تو پیش چشم در خیالت گوهری باشد چو یشم

و در آن صورت انسان آنچه واقعی است غیر واقعی می‌پندارد و آنچه را غیر واقعی است گمان می‌کند واقعی است و عمر خود را در پای فریب‌ها تمام می‌کند چون تلاش نکرد ریشه‌ی دشمنی‌ها را بسوزاند و آنها را به دوستی تبدیل کند.

«وَمِنْ عُقُوقِ ذَوِي الْأَرْحَامِ الْمُبَرَّةِ»، و کدورت با ارحام را به پیوستگی و نیکی با آنها

مبدل فرما.

صله‌ی رحم یک وسیله‌ی بزرگ عبادی است و برعکس آن عقوق و جدایی از ارحام، مورد خشم خدا است. چون در جدایی ارحام نسبت به هم، طبعی‌ترین و الهی‌ترین ارتباط که می‌تواند بستر بسیاری از توفیقات شود، از بین می‌رود و زشت‌ترین نوع جدایی ارحام، جدایی از والدین است. چنان‌که پیامبر صلوات الله علیه و آله فرمودند: سه چیز است که با شتاب

عقابش به انسان می‌رسد؛ (۱) حقوق والدین (۲) ظلم (۳) ناسپاسی احسان

مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: «إِنَّ لِي أَبَوَيْنِ مُخَالَفِينَ» پدر و مادری دارم که مخالف اسلام و ولایت هستند، حضرت فرمودند: «بَرَّهُمَا كَمَا تَبَرَّ الْمُسْلِمِينَ مِمَّنْ يَتَوَلَّانَا؟» به آن‌ها نیکی کن همان‌طور که به دوستان ما نیکی می‌کنی. و نیز رسول خدا صلوات الله علیه و آله بارها فرمودند: «وَقَرُّوا كِبَارَكُمْ وَارْحَمُوا صِغَارَكُمْ وَصَلُّوا أَرْحَامَكُمْ»^{۴۸} به بزرگسالان احترام و به خردسالان ترحم نمایید و ارحام خود را صله کنید. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «اَكْرِمْ عَشِيرَتَكَ فَإِنَّهُمْ جَنَاحُكَ الَّذِي بِهِ تَطِيرُ وَأَصْلُكَ الَّذِي إِلَيْهِ تَصِيرُ وَ يَدُكَ الَّتِي بِهَا تَصُولُ»^{۴۹} عشیره‌ی خود را گرامی بدار که آن‌ها بال‌های تو هستند، و به وسیله‌ی آن‌ها می‌توانی در جامعه پرواز کنی، و اصل تو هستند و بالاخره به آن‌ها برمی‌گردد، و دست‌ها و قدرت تو هستند، که صولت و مهابت تو به آن‌هاست.

۴۸- کافی، ج ۲، ص ۱۶۲.

۴۹- وسائل، ج ۱۰، ص ۳۱۳.

۵۰- مستدرک، ج ۱۵، ص ۲۴۸.

اساساً «وَحِم» یک حقیقت آسمانی دارد که اگر در زمین رعایت ارحام نشود، رابطه آن حقیقت قدسی با انسان قطع می شود و رسول خدا صلوات الله علیه و آله می فرمایند: «شَجَنَةُ مِنَ الرَّحْمَنِ فَمَنْ وَصَلَهَا وَصَلَهُ اللَّهُ وَ مَنْ قَطَعَهَا قَطَعَهُ اللَّهُ»^{۵۱} «وَحِم» رشته ای از رحمان است، هر کس به آن وصل شود خداوند با او پیوند برقرار می کند، هر کس از آن قطع رابطه کند خداوند نیز با او قطع رابطه کند. باز در روایت دیگر داریم که رسول خدا صلوات الله علیه و آله فرمودند: «الرَّحِمُ مُعَلَّقَةٌ بِالْعَرْشِ يَقُولُ: مَنْ وَصَلَنِي وَصَلَهُ اللَّهُ وَ مَنْ قَطَعَنِي قَطَعَهُ اللَّهُ»^{۵۲} رحم در حالی که به عرش آویزان است می گوید: هر کس به من وصل باشد، خدا به او وصل می شود و هر کس از من قطع رابطه کند، خدا با او قطع رابطه می کند. و به همین دلیل است که از خدا تقاضا می کنی جدایی ارحام را به نزدیکی و نیکی به ارحام تبدیل فرما.

«وَمِنْ خِذْلَانِ الْاَقْرَبِينَ اَللُّ صُرَةً»، و ترک یاری بستگان را به حمایت و نصرت تبدیل فرما.

چون بهترین یاران و طبیعی ترین آن ها بستگان انسان هستند و بریدن از آن ها و محروم شدن از پشتیبانی های آن ها، یک نوع تنهایی اساسی در جامعه است و در نتیجه روح را مضطرب و انسان را از انجام یک زندگی طبیعی باز می دارد. لازم است که فرد از خداوند بخواهد از چنین رابطه سالمی که بین او و بستگانش برقرار است محروم نگردد و از پناه گرفتن در نزد بستگان برخوردار باشد، تا در حادثه ها تنهایی اش او را آزار ندهد و نیز از عاطفه سالم بین بستگان و دلسوزی نسبت به همدیگر بهره ببرد. چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: «هرگز نباید آدمی نسبت به فامیل خود بی اعتنا باشد و آنان را با چشم بی

۵۱- نهج الفصاحه، حدیث شماره ۱۶۹۰- کشف الغمه، ج ۱، ص ۵۵۳.

۵۲- نهج الفصاحه، حدیث شماره ۱۶۹۱.

رغبتی بنگرد اگرچه خودش دارای مال و اولاد باشد». انسان نباید دوستی و کرامت اخلاقی و دفاع از آنان را که با دست و زبان باید انجام دهد، فراموش کند. اگر او با مصیبتی مواجه شود یا با ناملایمی روبه‌رو گردد، عشی‌ره و فامیل، بزرگ‌ترین مدافع، عطف‌ترین افراد، و جمع‌کننده‌ی پراکندگی‌های وی هستند. «اگر کسی از اقارب و بستگان خود دست کشید او یک دست را از آنان قبض نموده، اما در مقابل دست‌های متعدد فامیل و بستگان از وی قبض شده است».^{۵۳} پس ملاحظه می‌کنی چقدر ضرورت دارد که از خدا بخواهیم تا یاری بستگان برایمان پایدار بماند و ترک یاری آن‌ها به حمایت و نصرت تبدیل شود. عمده آن است که ما حقوق آن‌ها را ناچیز نشمریم تا خدا هم کمک کند و آن‌ها نیز از یاری ما کوتاه نیایند.

«وَمِنْ حُبِّ الْمُدَارِينِ تَصْحِيحُ الْمَقَّةِ»، بارالها! دوستی کسانی را که صرفاً به عنوان مدارا و تنها به صورت ظاهری با من برخورد می‌کنند، به دوستی حقیقی تبدیل فرما. خدایا! مداراهای تلخ و رنج‌آوری را که ناشی از ترس و فرصت‌طلبی است، به برخوردهای سالم و صمیمی تبدیل فرما، تا انسان‌ها مجبور نباشند دائماً یکدیگر را بپایند و برخوردهای هزارلایه با همدیگر داشته باشند. خدایا! کمک کن رابطه‌ها غیر از آن نوع از رابطه‌های سرد و مدارایی باشد، رابطه‌هایی باشد سراسر با صمیمیت و وفاداری.

«وَمِنْ رَدِّ الْمَلَابِسِينَ كَرَمِ الْعِشْرَةِ»؛ بارالها! آمیزش‌های وهن آور و حقارت‌آمیز را به معاشرت‌های کریمانه مبدل نما.^{۵۴}

۵۳ - نهج البلاغه، خطبه ۲۳

۵۴ - عشره = آمیزش ملابس = آمیزش‌کننده ردّ = اهانت

رابطه‌ی کریمانه باعث می‌شود تا با سایر انسان‌ها در ارتباطی آمن به‌سر ببریم و جنبه‌های کمال‌همدیگر را بنگریم و به ضعف‌های جزئی‌همدیگر نظر نکنیم. چون انسان شدیداً نیاز دارد که دیگران به جنبه‌های کمالی او احترام بگذارند و از این طریق است که شوق حفظ کرامت‌ها در انسان رشد می‌کند، و سخت‌ترین زندگی وقتی است که معاشرت‌ها تحقیرآمیز باشد و کرامت‌های انسانی افراد مورد نظر قرار نگیرد. در اجتماعی که عنایات الهی جاری نیست متأسفانه انسان‌ها در چشم‌همدیگر جز ابزارهای بی‌ارزش، چیز دیگری به حساب نمی‌آیند. و برعکس آن، شرایطی است که رابطه‌ها کریمانه باشد در آن صورت رابطه‌ی انسان‌ها نسبت به‌همدیگر چنان است که گفت:

گر هنری دارد و هفتاد عیب دوست نبیند به‌جز آن یک هنر

«وَمِنْ مَرَارَةٍ خَوْفِ الظَّالِمِينَ حَلَاوَةَ الْأَمْنَةِ»؛ بارالها! تلخی ترس از ستمکاران را به شیرینی امنیت تبدیل فرما. تا در حیات فردی و اجتماعی، کسی متعرض دیگری نگردد و بتوانم در مسیر زندگی الهی بدون اضطراب از حواشی زندگی، راه اصلی خود را طی نمایم و سایر انسان‌ها را نیز به این راه دعوت نمایم. زیرا در زیر سایه‌ی شیرین امنیت است که استعدادهای انسانی به راحتی رشد می‌کنند و دین الهی شکوفایی خود را به‌دست می‌آورد، و این نیز ممکن نیست مگر از طریق ایجاد حکومتی اسلامی که آن حکومت عامل تحقق آرزوهای مؤمنین خواهد بود، و در واقع در این فراز عملاً تقاضای تحقق حکومت اسلامی را می‌فرماید که نه جاسوسان حکومت مانع زندگی ایمانی مؤمنین باشند و مؤمنین مورد تحقیر قرار گیرند، و نه حکومت نسبت به ارزش‌های مورد نظر اهل ایمان بی‌تفاوت باشد، و نه تنها حیات دینی مورد تعرض قرار نگیرد، بلکه جنبه‌ی ارزشی نیز داشته باشد.

در راستای این تقاضا که طالب شیرینی امنیت در مقابل تلخی خوف از ظالمین است، تقاضای قدرتی را دارد که تمام زمینه‌های ظلم را از بین ببرد و به عبارت دیگر متقاضی نهاد قدرت یا حکومت دینی است و در فراز بعدی عرضه می‌دارد.

خواری؛ خلل درونی آرد

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاجْعَلْ لِي يَدًا عَلَى مَنْ ظَلَمَنِي، وَ لِسَانًا عَلَى مَنْ خَاصَمَنِي، وَ ظَفْرًا بِمَنْ عَانَدَنِي، وَ هَبْ لِي مَكْرًا عَلَى مَنْ كَايَدَنِي، وَ قُدْرَةً عَلَى مَنْ اضْطَهَدَنِي، وَ تَكْذِيبًا لِمَنْ قَصَصَنِي، وَ سَلَامَةً لِمَنْ تَوَعَّدَنِي، وَ وَفْقًا لَطَاعَةٍ مَنْ سَدَدَنِي، وَ مُتَابَعَةً مَنْ أَرْشَدَنِي».

یا الله! درود بر محمد و خاندان او فرست و همه برکات ممکنه را بر آنها ارزانی دار که منشأ دینداری واقعی هستند و در نمایش اسلام واقعی از اسلام غیر واقعی چه آزارها دیدند. و مرا در مقابل تجاوزگران به حقوقم توانا گردان و زبان دفاع در مقابل دشمنانم و پیروزی بر آنها را عطايم کن، و قدرت چاره‌جویی در مقابل آن‌هایی که بر ضد من نقشه می‌کشند را به من ببخش، و توان مقابله با هر زورگو و رسواکردن هر تجاوزگر به حقوقم و سلامت در مقابل هر تهدیدی را به من عطا فرما و در پذیرفتن نصیحت دلسوزان و متابعت ارشاد کنندگان موفقم بدار.

«وَاجْعَلْ لِي يَدًا عَلَى مَنْ ظَلَمَنِي»؛ مرا در مقابل تجاوزگران به حریم شخصی و اجتماعی و اعتقادیم، توانا بگردان. زیرا این یک قاعده است که «خواری؛ خلل درونی آرد» اگر انسان ظلم‌پذیر شد روان او دیگر از نشاط و امید محروم می‌شود. و در همین رابطه ادامه می‌دهی: «وَ لِسَانًا عَلَى مَنْ خَاصَمَنِي»؛ و قدرت دفاع از خود و دین و ملت خودم را در مقابل سخن‌پراکنی کسانی که پایه دشمنی با مرا گذارده‌اند عطا کن. «وَ ظَفْرًا

بِمَنْ عَآئِدَتِي؛ خدایا! نه تنها قدرت مقابله با چنین قدرت هایی را عطایم کن، بلکه در نهایت بر دشمنانم پیروزم گردان و حق را حاکم کن. «وَهَبْ لِي مَكْرًا عَلَى مَنْ كَايَدَتِي؛ و توان مکر و چاره جویی با هر توطئه گری را به من بده که بتوانم برنامه های دراز مدت برای نفی دشمنانم بریزم. «وَقُدْرَةً عَلَى مَنْ اضْطَهَدَتِي؛ و قدرت مقابله با هر زورگویی را به من عطا کن تا روحیه ی سلحشوری در من شکوفا شود. «وَتَكْذِيبًا لِمَنْ قَصَبَنِي؛ و بتوانم آن هایی را که سعی در ضایع کردن من دارند، رسوا کرده و تکذیب نمایم. و توانایی خنثی کردن شرایط تبلیغاتی دشمن اسلام را به من عطا کن. «وَسَلَامَةً مِّمَّنْ تَوَعَّدَنِي؛ و در مقابل تهدید تهدید کنندگان، در کمال سلامتی باشم، به طوری که قدرت تهدید آن ها در انتخاب من و برنامه های آینده ی من کارساز نگردد. «وَوَفْقَنِي لِمَا نَفَعَنِي؛ و در داشتن روحیه پندپذیری یاریم کن، تا هدایت هدایتگران را با جان و دل بپذیرم. «وَمُتَابَعَةً مِّنْ أُرْشَدَنِي؛ و بتوانم متابعت کنم از کسی که در صدد ارشاد من برآمده و هرگز خضر راه خود را بی محلی نکند.

در این فراز دو وجه مورد نظر است؛ یکی تقاضای توانمندی در مقابل ظلم و تجاوز، و دیگر تقاضای شناخت راهنمایان و تبعیت از آن ها.

روشن است که به ظلم تن دادن بسیار زشت است و روحیه ی خوارطلبی تمام نشاط و امید انسان را در هم می ریزد و لذا امام صادق علیه السلام می فرماید: «لَا يَتَّبِعِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَدُلَّ نَفْسَهُ»؛ بر هیچ مؤمنی شایسته نیست که خود را خوار نماید. و این است که حضرت سجاد علیه السلام از خداوند تقاضا می نماید شرایطی را که عامل شکست ایشان می شود از

بین ببرد و شرایط پیروزی در همه شرایط را برایشان فراهم آورد تا چون سلحشوران زندگی کنند، و نه چون شکست خورده‌ها. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا يَغْضِبُ إِذَا غَضِبَ»؟ هیچ خیری در انسانی نیست که چون مورد غضب قرار می‌گیرد، غضب نکند و تجاوز به خود را دفع ننماید. چرا که قوه غضبیه نباید در جایی که باید به کار گرفته شود، سرکوب گردد، بلکه باید با عقل و شرع هدایت گردد. و اگر دقت بفرمایید و تجربه‌های تاریخی را نیز مد نظر قرار دهیم، به این نتیجه می‌رسیم که بالاخره نمی‌شود اجازه دهیم ظالمان حاکم شوند و بعداً از خدا بخواهیم قدرت مقابله با آن‌ها را به فرد فرد ما بدهد، بلکه راهش آن است که حق حاکم باشد تا دیگر ظالمان قدرت برتر نباشند و خداوند هم از ما چنین انتظاری دارد و در راستای چنین عملی دعا‌های ما را مستجاب خواهد کرد.

در فراز دوم تقاضای روحیه هدایت‌پذیری از ناصحان مطرح است، و گرنه سلحشوری به تنهایی انسان را چنگیزوار به هلاکت می‌کشاند، چنانچه علی علیه السلام فرمود: «مَنْ قَبْلَ اللَّهِ صِيحَةً أَمِنْ مِنَ الْفَلَةِ صِيحَةً»؟ هر کس نصیحت ناصحان را پذیرفت از ضایع شدن و بی‌آبرو گشتن نجات می‌یابد. پس باید به واقع از خدا تقاضای پدید آمدن روحیه‌ی نصیحت‌پذیری را نمود، باید در مقابل نفس اماره‌ی سرکش، حکم خدا را که توسط ناصحان به ما گوشزد می‌شود، پذیرفت و از این طریق بر نفس اماره دهنه زد و آن را در کنترل خود قرار داد، چرا که گفت:

در درون خویش کافر پروریم

ما همه در حکم نفس کافریم

کافر است این نفسِ نافرمان چنین	کشتن او کی بود آسان چنین
هر که این سگ را به مردی بند کرد	در دو عالم شیر آرد در کمند
هر که این سگ را زبون خویش کرد	گرد کفشش را نیابد هیچ مرد
هر که این سگ را نهد بندی گران	خاک او بهتر ز خون دیگران

زندگی؛ فوق خشم‌ها و کینه‌ها

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَ سَدِّدْنِي لِلْأَعَارِضِ مَنْ عَشْنِي بِالتُّصْحِ، وَ أَجْزِي مَنْ هَجَرَنِي بِالْبِرِّ، وَ أَثِيبَ مَنْ حَرَمَنِي بِالْبَذْلِ، وَ أَكْفِئْ مَنْ قَطَعَنِي بِالصَّلَةِ، وَ أَخَالَفَ مَنْ اغْتَابَنِي إِلَى حُسْنِ الذِّكْرِ، وَ أَنْ أَشْكُرَ الْحَسَنَةَ، وَ أَغْضِيَ عَنِ السَّيِّئَةِ»

یا الله! بر محمد و آل او از جانب من درود بفرست، تا من هم در کنار خداوند و ملائکه، در زمره صلوات فرستندگان بر محمد و آل او گردم، و یاری‌ام ده تا با کسی که فرییم داده، با پند و اندرز برخورد کنم و با آن کس که از من دوری می‌کند، با نیکی برخورد نمایم، و در جواب کسی که به من ضرر می‌رساند، بخشش روا دارم، و کار آن کس را که با من قطع رابطه کرده با تجدید رابطه جبران کنم، و در مقابل آن کس که عیوب مرا برملا کرده، با یاد خیر عکس‌العمل نشان دهم، و بتوانم خوبی‌ها را شکر کنم و از بدی‌ها چشم‌پوشی نمایم.

در این فراز حضرت علیه السلام از خداوند تقاضا می‌کنند که مقابل بدی‌ها برخوردی بالاتر از مقابله به مثل داشته باشند، و به جای این که بدی‌ها را با بدی جواب دهند، توفیق یابند بدی‌ها را با خوبی جواب دهند، تا سنت تثبیت خوبی‌ها در روابط بین انسان‌ها حاکم شود و انسان در زمره عباد الرحمن قرار گیرد، که خداوند در مورد آن‌ها می‌فرماید: «وَعِبَادُ

الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا؟^{۵۸} عبادالرحمان کسانی‌اند که بر روی زمین متواضعانه قدم می‌زنند و چون افراد جاهل آن‌ها را مورد خطاب قرار دهند، در مقابل برخورد جاهلانه‌ی آن‌ها، برخورد سالم و همراه با سلامت خواهند داشت. و نیز در وصف همین افراد می‌فرماید: «وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا»^{۵۹} اینان شهادت ناروا نمی‌دهند و مواظبند قضاوت غلط از آن‌ها سر نزنند و چون با کار لغو و یا سخن لغو و پوچ روبه‌رو شوند، با بزرگواری از آن می‌گذرند و خود را همسنگ انسان‌های در سطح پایین قرار نمی‌دهند.

در این فراز حضرت علیه السلام از خداوند یک نحوه بردباری و شکیبایی را طلب می‌کنند که در ازای آن انسان بتواند بر ضعف‌ها و نقص‌های سایر انسان‌ها از منظر کرامت نفس بنگرد.

از خدا می‌خواهد: «وَسَدَدْنِي لَأَنْ أَعَارِضَ مَنْ عَشِنِي بِالنُّصْحِ»؛ خدایا! تو توانایم کن تا در مقابل هر کس که در مقابل من فریب‌کاری پیشه کرد، خیرخواهی پیشه کنم. چون در دنیا فقط یک قدرت و یک آزادی و یک عدالت وجود دارد و آن قدرت حکومت بر خویشتن است، پس تقاضا می‌کنی خدایا! قدرت مقابله با فریب‌کاری فریب کاران را، با برخوردی همراه با پند و اندرز به من عطا کن، تا هرچه آن‌ها بیشتر فریب‌کاری پیشه می‌کنند، من بیشتر خیرخواهی پیشه سازم. درست است که تسلط بر نفس، نیاز به شجاعت و تقوای زیاد دارد، ولی اگر بتوان آن را به‌دست آورد، ثمره آن آزادی از همه

۵۸ - سوره فرقان، آیه ۶۳.

۵۹ - سوره فرقان، آیه ۷۲.

۶۰ - سَدَدْنِي = قَوْنِي وَ ارْشَدْنِي لِلْإِدَادِ، آی ارشدنی لِلصَّوَابِ مِنَ الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ.

قید و بندهایی است که نفس آماره بر جان انسان بسته است و به واقع هر کس بر خود مسلط شود، بر دنیا مسلط شده است و این است که از خداوند تقاضا می‌کنی قدرتی عطا فرماید که بتوانی در مقابل فریب کاری فریب کاران، راه خیرخواهی را پیشه سازی.

در ادامه تقاضا می‌کنی: «وَ أَجْزِي مَنْ هَجَرَنِي بِالْبِرِّ»؛ و در مقابل هر کس که نسبت به من دوری پیشه کرد، نیکویی پیشه کنم.

در این فراز از خدا می‌خواهی جواب فاصله‌ها را با نیکی کردن بدهی، تا هر چه دوست یا آشنای تو بیشتر دوری می‌کند، تو بیشتر نزدیکی کنی و در نتیجه تو منشأ یگانگی‌ها باشی، لذا از خدا تقاضا می‌کنی: خدایا! به من آن نوع توانایی لطف کن که جواب دوری‌ها را با نیکی‌ها بدهم؛ و شرط چنین عملی این است که تصمیم‌گیری انسان‌ها را دوست داشته باشی و بدانی در دنیا فقط یک نیکی وجود دارد و آن دوست داشتن دیگران است. مسلّم وقتی پای دوستی انسان‌ها به میان آمد نمی‌گویی اگر آن‌ها باز دید ما آمدند ما هم دوباره به دیدن آن‌ها می‌رویم، بلکه برعکس، اجازه نمی‌دهی که بین تو و دیگران چنین رابطه‌ای حاکم باشد، بلکه بنای شما نیکی کردن است و لذا هر چه دوری و فاصله شدیدتر باشد نیکی کردن باید بیشتر شود، تا ما بر قوه‌ی وهمیه‌ی خود حاکم باشیم و نه وهمیه بر ما حکومت کند.

سپس تقاضا می‌کنی: «وَ أَثِيبَ مَنْ حَرَمَنِي بِالْبَدْلِ»؛ یعنی، توانایم کن که در مقابل آن کس که مرا از مایحتاج محروم می‌کند و به من ضرر می‌رساند، بخشش داشته باشم و نه تنها مقابله به مثل نکنم، بلکه بتوانم چیزهایی نیز به او ببخشم. می‌خواهی به آن‌هایی که با محروم کردن تو دل خود را خنک می‌کنند بنمایی که با بخشش به آن‌ها دل خود را بسیار خنک‌تر می‌کنی، آیا درختی که غرق میوه است و می‌تواند با افشاندن میوه‌هایش خود را

بنمایاند، در مقابل کسی که سنگ به شاخ و بر او می‌زند، سنگ پرتاب می‌کند یا میوه می‌افشانند؟ پس:

کم مباش از درخت سایه‌فکن هر که سنگ زند ثمر بخشش
آن کسی جواب سنگ‌زننده را، سنگ می‌دهد که چیز دیگری ندارد تا به او ببخشد، تو که قدرت بخشش داری، در مقابل هر ضرری که به تو می‌زنند، بخششی را قرار ده، چون تو از برادرانت نمی‌ترسی و نگران ضربه‌زدن آن‌ها نیستی، مادامی که ما از برادران خود می‌ترسیم نمی‌توانیم به هدف‌های خود برسیم.

در ادامه تقاضا می‌کنی: «وَأَكْفِي مَنْ قَطَعَنِي بِالصَّلَةِ»؛ و بتوانم در مقابل هر کس با من قطع رحم کرد، صله‌رحم انجام دهم. می‌گویی: هر عملی را جواب و مکافاتی است، خدایا! من می‌خواهم از آن‌هایی باشم که جواب آن‌هایی که با من قطع رابطه کرده‌اند و به جای صله‌رحم، قطع رحم نموده‌اند، صله‌رحم را پیشه کنم. هرگز نمی‌خواهم از آن‌هایی باشم که بگویم، چون آن‌ها نمی‌خواهند رابطه داشته باشد، پس من هم قطع رابطه می‌کنم، در این حالت بالأخره آنچه در میان می‌ماند فرمان نفس اماره است، در حالی که وظیفه هر بشری است که بفهمد چطور بر نفس خود مسلط گردد؛ تقاضا می‌کنی خدایا! راه تسلط بر نفس را وصل به جای قطع می‌دانم ولی انجام آن مشکل است و این توفیق را از تو می‌خواهم. وقتی دو برادر با هم بجنگند و یکی از جنگیدن توبه کند، احساس محبت را که در نهادش خفته است، بیدار می‌کند، پس خداوندا! توفیق چنین عملی را، از این طریق که من همواره شروع‌کننده وصل باشم به من عطا کن. در همین رابطه جناب هابیل در مقابل قابیل گفت: «لَنْ بَسَطَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ

الْعَالَمِينَ»؛^۱ اگر به سوی من دست‌درازی کنی و بخواهی مرا بکشی من چنین کاری نخواهم کرد، من از خدایی که رب العالمین است خوف دارم.

در راستای به کمال‌رساندن این روحیه، تقاضا می‌کنی: «وَأُخَالِفَ مَنْ اغْتَابَنِی إِلَىٰ حُسْنِ الذِّكْرِ»؛ حالا که دنیا، دنیای عکس‌العمل‌هاست، من در زمره کسانی باشم که عکس‌العمل غیبت‌ها را با ضد غیبت‌ها بدهم، و هر چه سر که بیشتر ترشی می‌افزاید، من شکر و شیرینی بیشتر اضافه کنم.

هر چه سر که، سرگگی افزون کند پس شکر را واجب افزونی بود
من می‌خواهم در مقابل سرکه غیبت، شکرِ حُسنِ ذکر بیفزایم و خوبی‌های غیبت
کنندگان را آشکار سازم، تا سراسر زندگی را زیبایی‌های اخلاق پر کند. می‌شود انسان فقیر
باشد ولی زندگی شیرینی داشته باشد، ولی نمی‌شود اسیر نفس اماره بود و زندگی شیرینی
داشت.

به من بگو، به نظر تو شجاعت برای چه کسانی است؟ کسی که پشت توپ سنگر گرفته
و آتش می‌کند تا هدف مقابل را قطعه‌قطعه کند، یا کسی که با چهره متبسم، خود را به
دهانه توپ نزدیک می‌کند؟ این مقاومت، تمرین جنگی لازم ندارد فقط باید انسان بر نفس
خود مسلط باشد، ولی این مقاومت نه هرگز گُند می‌شود و نه می‌شود آن را به غنیمت برد
و نه شمشیری است که به غلاف برود، آری؛ آشکار کردن زیبایی‌ها و در مقابل گلوله توپ
غیبت، خوبی‌ها را آشکار کردن، نشان دادن توفیق بزرگ الهی است که خداوند به هر کسی
ارزانی نمی‌کند.

چون می‌خواهی نگذاری خوبی‌ها در جامعه گم شوند، پس تقاضا می‌کنی: «وَ أَنْ أَشْكُرَ الْحَسَنَةَ، وَ أَغْضِيَ عَنِ السَّيِّئَةِ»؛ خدایا! بارها در مقابل خوبی‌ها که به ما شده هیچ تشکری را بروز نداده‌ایم و به راحتی آن را چشم‌پوشی کرده‌ایم، ولی در مقابل کوتاهی‌هایی که نسبت به ما کرده‌اند، هیچ چشم‌پوشی نداشته‌ایم، نه در آن‌جا اهل شکر بوده‌ایم و نه این‌جا اهل عفو. به راحتی حقوق افرادی را که حق داشتند از ما تشکری بشنوند و ببینند، زیر پا گذاردیم ولی نفس خود را زیر پا نگذاشتیم. در این فراز امام سجاد علیه السلام مبارزه لطف علیه قهر و مبارزه حلم علیه کبر را از خدا می‌خواهد تا داستان محبت در زندگی بشر فراموش نشود، محبت عبارت است از پاداش خوبی‌ها را بهتر و بیشتر دادن و از بدی‌ها گذشتن. چون محبت، معراج انسان است به سوی اوج کمال انسانی، تا قلب‌ها به یگانگی حق، یگانه شوند.

نگذاریم نفس اماره آخرین حرف را بزند

امام سجاد علیه السلام به ما می‌آموزد با سپاسگذاری از همدیگر، چگونه می‌شود از یک طرف مجذوب یکدیگر شد و از طرف دیگر همه مجذوب خدا گردیم.

محبت قانون اساسی زندگی است، به خصوص موقعی که مردم خشونت را به عنوان یک راه حل قبول کرده‌اند، پس تو برای نجات از خشونت از خدا تقاضا کن: «وَ أَغْضِيَ عَنِ السَّيِّئَةِ»؛ خدایا! بتوانم از بدی‌های افراد بگذرم. با به دست آوردن چنین روحیه‌ای تو چیز تازه نداری که به مردم یاد بدهی الا این که با محبت و ملایمت، رمز پایداری را به آن‌ها می‌نمایی، چون «حق» و «ملایمت» مانند کوه‌ها، پایدار و پای برجایند.

ملایمت چیزی نیست که از حق و حقیقت جدا باشد، چون ملایمت و بردباری و گذشت، وسیله‌اند تا تو را به حقیقت که هدف است برسانند، همچنان که خشم و عدم سپاسگذاری تو را از حقیقت فرسنگ‌ها دور می‌کنند.

البته؛ چون ملایمت نیاز به ریاضت دارد، افراد عجول زیر بار انجام آن نمی‌روند و تازه در راه به میدان آوردن ملایمت، عقل و قلب هر دو باید به کار گرفته شوند، و گرنه گرفتار ملایمت غیرعقلانی خواهیم شد و جایگاه ملایمت حقیقی را گم می‌کنیم و ملایمت را که وسیله دفع زشتی‌ها و دشمنی‌هاست عامل رونق بازار ستمکاران خواهیم کرد.

در تمام این فراز معلوم است که امام علیه السلام به دشمنی دائم بین دو انسان اعتقاد ندارد و معتقد است وقتی دو برادر شمشیر را به یک سو انداختند جز جام محبت چیز دیگری در میان نمی‌ماند که به همدیگر تقدیم دارند. باید به نقش آفرینی شمشیر، بی‌ایمان شویم و به نقش محبت ایمان بیاوریم.

امام علیه السلام به ما یاد می‌دهند به کسانی محبت کنیم که ما را دوست نمی‌دارند. وقتی به اصل خود رجوع کنیم متوجه وحدانیت روح خود با سایر ارواح بشری می‌شویم که متعلقات به عالم کثرت آن‌ها را قطعه‌قطعه کرده و وقتی متوجه وحدانیت روح‌ها شدیم به راحتی از افراد خطاکار دست نمی‌شویم، عمده آن است که نگذاریم نفس اماره آخرین حرف را بزند. کسی که بر نفس خود حاکم است چرا باید در ارتباط با افراد جامعه خشونت به کار برد؟! و کسی که بر نفس خود حاکم نیست، چگونه می‌تواند بر قلب دیگران حکومت کند؟!

آن که می‌خواهد محبت سراسر جامعه را فراگیرد، به نتایج فوری نظر ندارد، چون محبت درختی است که کمی دیر به ثمر می‌نشیند، ولی اگر درست کاشته شود - آن‌طور که امام

در این فراز از خدا تقاضا می‌کنند - میوه‌های گرانقدری می‌دهد و قدرت حقیقی را به بار می‌آورد.

محبت بزرگ‌ترین قدرت حقیقی است که در دنیا وجود دارد، با این همه، محبت از همه قدرت‌ها متواضع‌تر است و به همین جهت مستکبران هرگز نمی‌توانند محبت داشته باشند.

امام علیه السلام می‌دانند که طریق ملایمت و عدم خشونت، مبارزه علیه کلیه بدی‌ها است و از انتقام و کشتار، قوی‌تر است، لذا این چنین از خدا تقاضا می‌کنند که بتوانند جواب بدی‌ها را با ضد آن، یعنی با خوبی‌های متناسب با آن‌ها بدهند و معنی این که هیچ پیامبر و امامی شروع کننده جنگ نبودند، در همین راستا روشن می‌شود، چون باید در مقابل رقیب، بیش از مقاومت جسمی، مقاومت روحی داشت و راه و رسم مقاومت روحی را امام در این فراز نشان می‌دهند.

زیباترین ارتباط با خود

نشانه‌ی متقین

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَحَلِّئِي بِحِلْيَةِ الصَّالِحِينَ، وَالْبَسْنِي زِينَةَ الْمُتَّقِينَ، فِي بَسْطِ الْعَدْلِ، وَكَظْمِ الْغَيْظِ، وَإِطْفَاءِ النَّارِ، وَضَمِّ أَهْلِ الْفِرْقَةِ، وَإِصْلَاحِ ذَاتِ الْبَيْنِ، وَإِفْشَاءِ الْعَارِفَةِ، وَسِتْرِ الْعَائِبَةِ، وَلَيْنِ الْعَرِيكَةِ، وَخَفْضِ الْجَنَاحِ، وَحُسْنِ السَّيْرِ، وَسُكُونِ الرِّيحِ، وَطِيبِ الْمُخَالَفَةِ، وَالسَّبْقِ إِلَى الْفَضِيلَةِ، وَإِثَارِ التَّفَضُّلِ، وَتَرْكِ التَّعْيِيرِ، وَالْإِفْضَالِ عَلَى غَيْرِ الْمُسْتَحَقِّ، وَالْقَوْلِ بِالْحَقِّ وَإِنْ عَزَّ، وَاسْتِقْلَالِ الْخَيْرِ وَإِنْ كَثُرَ مِنْ قَوْلِي وَفِعْلِي، وَاسْتِكْثَارِ الشَّرِّ وَإِنْ قَلَّ مِنْ قَوْلِي وَفِعْلِي، وَاتَّحَادِ ذَلِكَ لِي بِدَوَامِ الطَّاعَةِ، وَتَزْوِمِ الْجَمَاعَةِ، وَرَفْضِ أَهْلِ الْبِدْعِ، وَاسْتِعْمَلِ الرَّأْيَ الْمُخْتَرَعَ»؛

ای خدا! درود و برکات خود را بر محمد و آل او سرازیر گردان تا راه آن‌ها عالم گیر شود و مرا نیز به زینت صالحان پوشش ده و با لباس متقین زینت بخش در گسترش عدل و فروبردن خشم و فرونشاندن آتش دشمنی و آشتی دادن اهل اختلاف، و ایجاد اتحاد، و گسترش خوبی‌ها، و پوشاندن عیب‌ها و بدی‌ها، و رشد نرم‌خویی و فروتنی، و خوش‌برخوردی و آرامش خاطر، و برخورد خوش، و تلاش هر چه بیشتر در فضیلت‌ها،

و انتخاب بزرگی‌ها و ترک سرزنش‌ها، و بخشش به غیر مستحق و گفتن سخن حق در عین دشواری آن، و زیادنپنداشتن کارهای خیر خود، و کم نپنداشتن کارهای بد خود و کامل کردن این صفات را با دوام طاعت، و همراه با مؤمنین و جدایی از اهل بدعت و فاصله گرفتن از تک‌روان موفق گردان.

چنانچه ملاحظه می‌فرمایید؛ در این فراز حضرت علیه السلام زینت صالحان را از خداوند تقاضا می‌کنند و سپس بیست و سه صفت را به عنوان زینت صالحین و متّقین برمی‌شمرد و از خدا تقاضای متخلّق شدن به آن‌ها را می‌نمایند تا از طریق تخلّق به آن صفات انسان برای خودش پذیرفتنی باشد و زیباترین ارتباط خود را پیشه کند. آن صفات بیست و سه گانه که حضرت علیه السلام از خدا تقاضا می‌کنند، عبارت است از: «بَسْطِ الْعَدْلِ؛ این که بتوانم در رابطه با دوست و آشنا عدل را گسترش دهم و حقوق افراد را با همه ظرائف رعایت کنم. «وَكَظْمِ الْغِيْظِ؛ چون بالأخره در رابطه با انسان‌های متفاوت بارها شرایط ایجاد غضب پیش می‌آید، از خدا می‌خواهی بتوانم آن غضب را کنترل کنم و فرو خورم به طوری که دیگر آثارش در صحنه ذهن و قلب من نباشد. «وَإِطْفَاءِ النَّائِرَةِ؛ نائره یعنی، عداوت و فتنه. از خدا تقاضا می‌کنی در وقتی که دشمنی‌ها شعله می‌کشد و طرفین به انواع کینه‌ها گرفتارند، من بتوانم با خیرخواهی تمام این آتش‌ها را فرو نشانم. «وَضَمِّ أَهْلِ الْفُرْقَةِ؛ و در راستای فرونشاندن دشمنی‌ها، وسیله‌ی رفاقت کسانی شوم که از همدیگر جدا شده‌اند و عامل اصلاح بین مؤمنان گردم تا قاعده «وَإِصْلَاحِ ذَاتِ الْاِیْنِ؛ به دست من بین مؤمنین جاری شود و «وَإِفْشَاءِ الْعَارِفَةِ؛ و عامل گسترش اخلاق نیکو و پوشاندن عیب‌ها گردم، چرا که این کار موجب رغبت انسان‌ها به سوی خوبی‌ها می‌شود و بدی‌ها و بدان در انزوا قرار می‌گیرند، ائمه معصومین علیهم السلام به ما دستور داده‌اند: «مَنْ لَمْ يَتَغَاوَلْ وَلَا يَغْضُ عَنْ كَثِيرٍ مِنْ

الْأُمُورِ تَنْغَضَتْ عَيْشُهُ؟ هر کس در بسیاری از امور چشم‌پوشی و تغافل نکند، زندگی‌اش به مشکلات می‌افتد. به ما فرموده‌اند در مورد بدی دیگران طوری خود را به تغافل بزنید، که گویا اصلاً شما آن بدی‌ها را ندیده‌اید.

حضرت سجاد علیه السلام در ادامه تقاضای خود در رابطه با زینت صالحین و متّقین، عرضه می‌دارند: «وَلَيْنِ الْعَرِيكَةِ، وَ خَفَضِ الْجَنَاحِ»؛ خدایا! مرا به نرم‌خویی و فروتنی آراسته گردان؛ در همین راستا حضرت امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «الْبِرُّ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ يَعْمُرَانِ الدِّيَارَ وَ يَزِيدَانِ فِي الْأَعْمَارِ»؛ نیکی و حُسن خلق شهرها را آباد می‌کند و عمرها را برکت می‌دهد. حال در این فراز می‌گویی: خدایا! از تو خفض جناح و فروتنی می‌خواهم تا آن فروتنی، صورت بندگی من باشد و مرا از کبر نجات دهد و عامل ریزش رحمت و اسعۀ تو گردد.

«وَ حُسْنِ السَّيْرِ، وَ سُكُونِ الرِّيحِ، وَ طِبِّ الْمُخَالَقَةِ»؛ و مرا مزین فرما به بهترین راه و رسم و آرامش خاطر و حلم و وقار و اخلاق خوب در معاشرت‌هایم، تا در چنین حالات اخلاقی در نهایت آرامش و تعادل وظیفۀ خود را نسبت به خدای خودم به نحو احسن انجام دهم، سراسر زندگی من طالب بهترین ارتباط با خود و بقیه باشد و از تو چنین چیزی را طلب می‌کنم.

«وَ السَّبْقُ إِلَى الْفَضِيلَةِ، وَ إِثَارِ النَّفْضِ، وَ تَرْكِ التَّعْيِيرِ، وَ الْإِفْضَالِ عَلَى غَيْرِ الْمُسْتَحِقِّ، وَ الْقَوْلُ بِالْحَقِّ وَ إِنْ عَزَّ»؛ و خدایا! در راستای مفتخر شدن به زینت صالحان و متّقین، به من توفیق پیشتازی در داشتن فضائل و کمالات و برگزیدن نیکی‌ها و ترک عیب‌جویی، و نیکی

کردن به کسی که کاری در خور نیکی نکرده و گفتن سخن حق در عین دشواری اش، عطا کن.

آری؛ «به تماشای رخ یار عجولانه شتاب!» انسان باید فرصت را غنیمت شمرد، شاید شرایط جدیدی پیش نیامد، پس اگر شرایطی فراهم است که می توانی فضائل معرفتی و اخلاقی را در خود به وجود آوری، بر این کار شتاب کن، اگر شرایطی پیش آمده که می توانی در عین امکان سرزنش، سرزنش نکنی، آن شرایط را با ترک سرزنش، از دست مده، اگر شرایطی پیش آمده که می شود نیکی از تو به کسی که اصلاً مستحق نیکی نیست، شروع شود، آن شرایط را از دست مده. اگر شرایطی پیش آمده که می توانی سخن حق را در عین دشواری بگویی، فرصت را از دست مده. چنانچه رسول خدا صلوات الله علیه و آله به اباذر فرمودند: «يَا أَبَا ذَرٍّ! الْحَقُّ ثَقِيلٌ مُرٌّ وَ الْبَاطِلُ خَفِيفٌ حُلُوٌّ»؛ یعنی، حق برای نفس سنگین و تلخ است و باطل آسان و شیرین است، ولی باید حق را پیشه کرد. بشتاب تا در زمره ی چنین افراد باشی و برای شتاب در این امور و این که کار خیر را به تأخیر نیندازی، از خداوند با تمام وجود تقاضای توفیق بکن.

هنوز برای آذین بندی جان به زینت صالحان و متّقین یکی از دو زینت مانده است، لذاست که تقاضا می کنی: «وَ اسْتَغْلَالِ الْخَيْرِ وَ إِنْ كَثُرَ مِنْ قَوْلِي وَ فِعْلِي، وَ اسْتِكْثَارِ الشَّرِّ وَ إِنْ قَلَّ مِنْ قَوْلِي وَ فِعْلِي»؛ خدایا! توفیق کم بها دادن به کارهای خوبم را به من عطا کن، هر چند آن کارها زیاد باشد، و توفیق حسّاس بودن به کارهای بدی که انجام داده ام را عطا کن، هر چند آن کارها کم باشد. حضرت سجّاد علیه السلام خوب می دانند ریشه عجب ها راضی شدن به کارهای خیری است که انجام داده ایم و غافل شدن از کارهای بدی است که

مرتکب شده‌ایم و لذا است که تقاضا می‌کنند: خدایا! این معادله برعکس شود تا من از مهلکه کبر و عجب به گلستان بندگی و تواضع راز و نیاز وارد شوم.

در آخرین فراز از این قسمت از دعای مکارم الاخلاق؛ حضرت رمز کمال این صفات را به چهار عامل مربوط می‌داند و لذا عرضه می‌دارند: «وَأَكْمِلْ ذَلِكَ لِي بِدَوَامِ الطَّاعَةِ، وَ لُزُومِ الْجَمَاعَةِ، وَ رَفْضِ أَهْلِ الْبِدْعِ، وَ مُسْتَعْمِلِ الرَّأْيِ الْمُخْتَرَعِ»؛ خدایا! این صفات متعالی را بادوام طاعت و در کنار جماعت مؤمنین بودن و با دوری از اهل بدعت و جدایی از مکتب سازان، برایم کامل بگردان، زیرا؛ در دوام طاعت و همراهی با جماعت مؤمنین انوار الهی بر قلب انسان سرازیر می‌گردد و عملاً این صفات فاضله تثبیت می‌شوند. و با دوری از کسانی که یا اعمالی را به اسم دین وارد زندگی انسان‌ها می‌کنند که مربوط به دین نیست و یا افکاری را می‌سازند که جدای از عقاید دینی است، خطر غفلت از فضایل را از زندگی خود بیرون می‌کنیم، چون با مشغول شدن انسان‌ها به آن اعمال و به این افکار، عملاً فرصت کسب فضائل از دست می‌رود. عنایت داشته باشید که رفع موانع اخیر بسیار در سیر قلب به سوی حقیقت کارساز است. به گفته مولوی:

ای برادر! چون بینی قصر او؟ چون که در چشم دلت رسته است مو

چشم دل از موی علت پاک دار وانگهان دیدار قصرش چشم دار

اوّل باید امید خود را از این اسباب عادی قطع کنی، سپس امید داشته باش که حق برای تو جلوه کند، تا وقتی امید داری که نام و نانت نجات دهند چگونه انتظار داری حق برای تو جلوه کند؟! در ادامه می‌فرماید:

هر که را هست از هوس‌ها جانِ پاک
زود بیند حضرت و ایوان پاک
هر کس از حجابِ هوس خود را آزاد کرد و هوس نتوانست برای او برنامه‌ریزی کند و
گرفتار عوامل ارضای هوس نبود، به سرعت با جلوه‌های ظهور پروردگارش روبه‌رو می
شود. در ادامه می‌گوید: چون محمد صلوات الله علیه و آله از حجابِ آتش و دودِ علت خود را
آزاد کرد، هر چه می‌دید وجه‌الله می‌دید.

چون محمد پاک شد از نار و دود هر کجا رو کرد وجه‌الله بود
چون رفیقی و سوسه بدخواه را کی ببینی ثَمَّ وجه‌الله را
تا از توکل بر خدا محرومی و دل‌واپس نقش ابزارها هستی، هرگز خداوند را روبه‌روی
خود نخواهی یافت.

هر که را باشد زسینه فتح باب او ز هر ذره بیند آفتاب
عمده آن است که بدانیم با رفع تأثیر اسباب و ابزارها، سینه انسان نسبت به حقایق
گشوده می‌شود، در آن حالت هر چه بیند در آن چیز نقش و حضور ربّ العالمین را می
بیند.

حق پدید است از میان دیگران همچو ماه اندر میان اختران
شرطش آن است که ما مواظب باشیم چشم دلمان را ابزارها نبندند.
دو سر انگشت بر دو چشم نه هیچ بینی از جهان؟ انصاف ده
ور نبینی، این جهان معدوم نیست عیب جز ز انگشت نفس شوم نیست
اگر با میدان‌داری هوس‌های نفس اماره، ما از رؤیت وجه‌الله محروم هستیم، این طور
نیست که وجه‌الله واقعیت ندارد، همچنان که اگر دو سر انگشت را بر چشم خود بگذاریم و
عالم را نبینیم، این طور باشد که عالمی وجود ندارد.

تو ز چشم انگشت را بردار هین وانگهانی هر چه می خواهی بین
 آدمی دیده است، باقی پوست است دیده آن است، آن که دیده دوست است

شاید همه حرف در این بیت اخیر است که می فرماید: حقیقت و ارزش آدمی این است
 که قدرت دیدن وجه الله را پیدا کند، و اساساً انسان یعنی همین رؤیت، و به واقع زینت اصلی
 زندگی همین است و بس، که انسان به رؤیت دوست نائل شود.

چون که دید دوست نبود، کور به دوست کو باقی نباشد، دور به

چون بدون رؤیت حق زندگی، دروغی بیش نیست و دوست حقیقی هم فقط پروردگار
 ما است، و هم اوست که باقی است و دل همواره می تواند به او دلگرم و شاد باشد، حال هر
 محبوبی جز او، باقی و پایدار نیست، پس بهتر که آن محبوب برود تا حجاب بین ما و
 پروردگار مان نگردد، تا ما باشیم و پروردگار ما، که به واقع زینت حقیقی صالحین و متّقین
 همین است و بس، و بقیه مقدمه اند برای رسیدن به چنین مقصدی و اگر حضرت علیه السلام
 تقاضای بسط عدل و کظم غیظ و سایر فضائل مطرح شده در این بخش را می نماید، همه و
 همه برای آن است که به زینت متّقین مزین شوند و حجاب های بین خودشان و
 پروردگارشان از بین برود و با چشم دل به تماشای حضرت «الله» بنشینند و به زیباترین ارتباط
 با خود نایل شوند و به خودی برسند که جز خدا نبینند.

آینده‌ای آرامش‌بخش

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاجْعَلْ أَوْسَعَ رِزْقِكَ عَلَيَّ إِذَا كَبُرْتُ، وَأَقْوَى قُوَّتِكَ فِيَّ إِذَا نَصَبْتُ، وَلَا تَبْتَلِنِي بِالْكَسَلِ عَنْ عِبَادَتِكَ، وَلَا الْغَمَى عَنْ سَبِيلِكَ، وَلَا بِالْتَّعَرُّضِ لِخِلَافِ مَحَبَّتِكَ، وَلَا مُجَامَعَةٍ مِنْ تَفَرُّقٍ عَنْكَ، وَلَا مُفَارَقَةٍ مِنْ اجْتِمَاعِ إِلَيْكَ».

ای خدا! به واقع اعلام وفاداری خود را نسبت به پیامبر و آل او علیهم السلام هرگز فراموش نمی‌کنیم، پس درود خود را بر آن‌ها جاری بگردان. نیز در هنگام پیری و ناتوانی ام، رزق خود را برای من بسیار فراخ گردان، و هنگام واماندگی‌ام نیرومندترین قوت را برای من قرار ده، و در هنگام عبادت، گرفتار بی‌حالی و بی‌ رغبتی‌ام مگردان، و مرا نسبت به راه به سوی خودت گرفتار کوری مکن، و نیز به کاری دست نزنم که خلاف رسم دوستی با تو است، و با کسی که از تو جداست همراه نباشم و با کسی که با تو همراه است، فاصله نداشته باشم.

رابطه‌ی حقیقی، فقط رابطه با حق است که نه تنها انسان را از تنهایی نجات می‌دهد، بلکه به بهره‌ها و ثمرات بی‌کران نائل می‌کند، پس به جاست که اصلی‌ترین طلب هر کس اولاً؛ از خدا باشد، ثانیاً؛ اصلی‌ترین طلب، طلب ارتباط با او باشد، و در این راستا باید تقاضا کرد که موانع چنین ارتباطی از بین برود، آن کسی که در آخر عمر - که وقت به ثمر رسیدن اُنس‌های سراسر عمر است - گرفتار تهیه نان و آب باشد، گرفتار ضرری بزرگ‌تر شده است، لذا است که تقاضا می‌کنی: «وَاجْعَلْ أَوْسَعَ رِزْقِكَ عَلَيَّ إِذَا كَبُرْتُ»؛ در هنگام کهولت، فراخ‌ترین رزق را بر من ارزانی دار، که هم در داشتن نان و آب در زحمت نباشم و هم در داشتن ارتباط با تو در بهترین شرایط قرار گیرم.

سپس می‌دانی که امکان تحقق قاعده‌ای در رابطه با خدا هست که انسان طبق آن قاعده و سنت، به قدرت و قوّت الهی قدرتمند شود و به نیروی الهی به راحتی بر ضعف و سستی فائق آید، لذا تقاضا می‌کنی: «وَأَقْوَىٰ قُوَّتِكَ فِيَّ إِذَا نَصَبْتُ»؛ خدایا! نیرومندترین قوّت را بر من جاری فرما، آن هم هنگامی که به ظاهر قدرت انسان‌ها رو به ضعف می‌گذارد. در راستای همین سنت است که در احوالات وجود مقدّس پیامبر خدا صلوات الله علیه و آله داریم که در آخرین سفر حج در سن ۶۳ سالگی، در یک روز ۶۳ شتر را به دست مبارک خود قربانی کردند و سپس از سرزمین منی حرکت کردند آمدند در مکه طواف انجام دادند و برگشتند به سرزمین منی. این همان معنی «وَأَقْوَىٰ قُوَّتِكَ فِيَّ إِذَا نَصَبْتُ»؛ می‌باشد که خداوند در سن شصت و سه سالگی چنین قدرتی را نصیب آن حضرت کرده است. ممکن است هم در این فراز حضرت چنین تقاضا کرده باشند که نیرومندترین قوّت را در من جاری کن، هنگامی که برای عبادت به پا می‌ایستم، که باز در این راستا باید متوجّه جریان قدرت الهی در انجام امور بود و از او مدد خواست.

پس از آن که از خداوند تهیه مقدمات نمودی، به طلب تمنای اصلی رو می‌آوری و می‌گویی: «وَلَا تَبْتَلِيَنِي بِالْكَسَلِ عَنْ عِبَادَتِكَ»؛ خدایا! در عبادت و بندگی خودت شور و حال حضور می‌خواهم، پس مرا گرفتار بی‌رغبتی مگردان، زیرا پیامبر خدا صلوات الله علیه و آله بهترین انسان‌ها را کسی می‌داند که نه تنها نسبت به عبادت بی‌رغبت نیست، بلکه عاشق عبادت است. می‌فرماید: «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشَقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَ بَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَ تَفَرَّغَ لَهَا، فَهُوَ لَا يُبَالِي عَلَى مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى عَشْرِ أَمْ يُسِرُّ»؛ برترین مردم کسی است

که عاشق عبادت باشد و دست در گردن آن اندازد و با قلب خود به آن محبت داشته و از طریق بدن به آن پردازد و برای انجام آن خود را از مشغله‌های دنیایی آزاد کند، چنین کسی هرگز نگران نیست روزگارش به آسانی بگذرد یا به سختی. پس بسیار شایسته است از خدا خواسته شود در امر مهم عبادت، گرفتار بی‌ رغبتی نگردیم.

«وَلَا أَلْعَمَى عَنْ سَبِيلِكَ، وَلَا بِالْتَّعَرُّضِ لِخِلَافِ مُحِبَّتِكَ»؛ و نه تنها در عبادت گرفتار بی‌ رغبتی نباشم، بلکه نسبت به یافتن مسیر تو گرفتار کوری و نابینایی نگردم تا خدای ناکرده، راه رسیدن به همه چیز را بدانم ولی نسبت به راه رسیدن به تو نابینا باشم، همچنان که نمی‌ خواهم خلاف رسم محبت نسبت به تو عمل کنم، و به کاری دست بزنم که خلاف راه محبت به تو است.

انسان با محبت به پروردگارش می‌ تواند امیدوار و دلگرم باشد، حال اگر راه رسیدن به سوی محبوب را گم کرده باشد و گرفتار عمل خلاف محبت محبوب خود باشد، دیگر به چه چیز دلخوش کند، آن کسی که از خود نگذرد، نه راه رسیدن به محبوب را می‌ شناسد و نه از دست زدن به عمل خلاف محبت به حق ابایی دارد، ولی آن کس که قلب خود را دائماً متذکر حضور حق نگهدارد، هم راه به سوی حق را می‌ یابد و هم عمل مناسب جلب رضایت پروردگارش را انجام می‌ دهد، این است که می‌ گویی: «وَلَا بِالْتَّعَرُّضِ لِخِلَافِ مُحِبَّتِكَ»؛ به کاری دست نزنم که خلاف رسم محبت به تو باشد.

سپس در راستای باقی نگهداشتن محبت قلب عرضه می‌ داری: «وَلَا مُجَامَعَةً مِّنْ تَفَرَّقَ عَنْكَ، وَلَا مُفَارَقَةً مِّنْ اجْتَمَعَ إِلَيْكَ»؛ خدایا کمکم کن که تا از خدا دوران، همواره دور بمانم و برعکس، هرگز از مقربان در گاهت دور نباشم.

هر کس شوق نزدیکی به حق دارد، سخت از فضایی که بوی خدا نمی دهد گریزان است و از خدا می خواهد گرفتار چنان جمعیت و جمعی نشود و سخت مشتاق یگانگی با کسانی است که دوست حقّاند و با حق یگانه اند، تا از طریق همنشینی با آنها، بیشتر و بیشتر متذکّر پروردگارش باشد و چه دوستانی بهتر از محمّد و آل او علیهم السلام. و به واقع علامت دوستی خدای عزّوجلّ، متابعت کردن از دوستان خدا است که فرمود: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ؟» یعنی، پیامبر! به مؤمنین بگو: اگر مشتاق محبت خداوند هستید، مرا تبعیت کنید تا محبت خدا را به خود جلب نمایید و مورد توجّه محبوب خود قرار گیرید.

در این فراز اخیر حضرت امام سجّاد علیه السلام خطر فرو نشستن محبت خدا را می نمایانند و آن عبارت است از گرد آمدن با اهل دنیا که موجب می شود صفای قلب ضایع گردد و تجلّیات انوار الهی به قلب انسان فرود نیاید و شوق توحید که اساسی ترین سرمایه هر قلبی است، از دل برود. در این جا از خدا می خواهی شرایط را طوری فراهم آورد که از این طرف با آن هایی که از خدا دورند، جمع نباشی و از طرف دیگر از حضرت بقیه الله اعظم عجل الله تعالی که دوست واقعی توست فاصله نداشته باشی. گفت:

ای پادشه خوبان داد از غم تنهایی	دل بی تو به جان آمد وقت است که باز آیی
مشتاقی و مهجوری، دور از تو چنانم کرد	کز دست بخواهد شد پایان شکیبایی
ای درد توام درمان در بستر ناکامی	وی یاد توام مونس در گوشه تنهایی

برکات توجه به حق در مشکلات

«اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي أَصُولُ بَكَ عِنْدَ الضَّرُورَةِ، وَأَسْأَلُكَ عِنْدَ الْحَاجَةِ، وَأَتَضَرَّعُ إِلَيْكَ عِنْدَ الْمُسْكِنَةِ، وَلَا تَفْتِنْنِي بِالْإِسْتِعَانَةِ بِغَيْرِكَ إِذَا اضْطَرَرْتُ، وَلَا بِالْخُضُوعِ لِسُؤَالِ غَيْرِكَ إِذَا افْتَقَرْتُ، وَلَا بِالْتَضَرُّعِ إِلَيَّ مَنْ دُونَكَ إِذَا رَهَبْتُ، فَاسْتَحِقْ بِذَلِكَ خِدْلَانِكَ وَمَنْعَكَ وَإِعْرَاضَكَ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

خدایا! مرا آنچنان کن که در موقع نیاز، بر تو تکیه کنم و در موقع حاجت، نیازم را از تو بخواهم، و هنگام مسکنت و بیچارگی، به سوی تو زاری کنم و در هنگام ناچاری، مرا گرفتار طلب یاری از غیر خودت مگردان و هنگام فقر، برای غیر تو خضوع نکنم و فقط از تو تقاضا کنم، و هنگام هراس برای غیر تو تضرع نکنم، که در آن حال مستحق عدم یاری و روی برگردانی و بی لطفی از طرف تو خواهم بود، ای بهترین رحم کنندگان! حضرت سجاد علیه السلام در این فراز از حضرت پروردگار می خواهند تا در صحنه های فقر و بیچارگی و وحشت، «دل» قلبه ی اصلی خود یعنی خدا را گم نکند، چون این طور نیست که در آن ورطه ها عنان امور از دست پروردگار عالم خارج شده باشد، پس تمام این صحنه ها، صحنه های امتحان ما است تا هر چه بیشتر دل را متوجه پروردگار کنیم و هر چه بیشتر به او معرفت پیدا نماییم.

«در کافی، از حضرت امام صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام از پیامبر خدا صلوات الله علیه

و آله گزارش کرده که: خداوند به برخی از پیامبرانش فرمود:

به شأن و شکوه و عزّت و عظمت خودم سوگند که هر کس به جز به من امید بندد، نومیدش می کنم، لباس خواری بر او می پوشانم، او را از درگاه خویش می رانم، از وصال و تقرّب خویش دورش می دارم، آیا رواست که او در سختی ها به دیگری امید بندد، با این که گشایش همه سختی ها به دست من است؟ آیا رواست که او دل به دیگری بندد

و در خانه دیگری را بکوبد، با این که کلید همه درهای بسته به دست من است و تنها در خانه من است که همواره به روی همگان باز است؟ آیا تا حال چنین چیزی واقع شده که کسی در سختی‌ها و بیچارگی‌ها به من امید بسته باشد و من نومیدش کرده باشم؟ آیا شده کسی در گشایش کارش تنها به من روی آورده باشد و من گره کارش را نگشوده باشم؟

بنده‌های مرا چه شده؟! من آرزوهای همه را نزد خود نگه داشته‌ام تا اگر از من طلب کردند آن‌ها را برآورده سازم، آسمان‌هایم را از ملائکه‌ای که هرگز از تسبیح و اطاعت خسته نمی‌شوند، انباشته‌ام و آنان را فرمان داده‌ام هرگز میان من و بندگانم حجابی ایجاد نکنند و دری را به روی آنان نبندند، اما گویا بندگان من به سخن من باور ندارند.

آیا بنده‌ای که بلایی به او روی می‌آورد، نمی‌داند که جز من کسی نمی‌تواند آن بلا را از او برگرداند؟ آیا چنین می‌پندارد من که بدون دعا این همه نعمت به او بخشیده‌ام اگر از طریق دعا چیزی از من بخواهد به او نخواهم بخشید؟ مگر من بخیلیم که بندگانم به من چنین گمان برند؟ مگر بخشنده بخشایشگر نیستم و مگر هر بخششی و بخشایشی در دست من نیست که بندگانم در دعا و درخواست از من کوتاهی می‌کنند؟ آیا بندگان من نمی‌ترسند و شرم ندارند که به جز من امید ببندند؟ مگر نمی‌دانند که اگر همه آسمانی‌ها و زمینیان از من درخواست کنند من درخواست همه را برآورده خواهم کرد و هرگز از ملک و قدرت من چیزی کاسته نمی‌شود؟ مگر می‌شود ملک و قدرتی که از من می‌جوشد و من قیم آن هستم کاهش پذیرد؟ پس وای بر آنان که از درگاه من، از رحمت

من، از بخشایش من، و از داد و دهش من امید بریده‌اند، و فرمانم را زیر پای نهاده‌اند و حَقِّم را پاس نداشته‌اند.»^{۶۶}

منظور از طرح این روایت نسبتاً طولانی، این نکته ارزشمند است که چرا امام سجّاد علیه السلام در این فراز از دعا، تقاضا دارند خداوند قلبشان را در تمام مشکلات به سوی خودش معطوف دارد، چون اولاً؛ جای دیگر به جز در درگاه خداوند خبری نیست، ثانیاً؛ در بستر چنین مشکلات است که قلب فرصت انس با خدا را بهتر پیدا می‌کند و چنین انس کاملی

۶۶- قَالَ إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَدَّثَنِي أَنَّهُ قَرَأَ فِي بَعْضِ الْكُتُبِ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ: وَ عَزَّتِي وَ جَلَالِي وَ مَجْدِي وَ ارْتِفَاعِي عَلَى عَرْشِي لَأَقْطَعَنَّ أَمْلَ كُلِّ مُؤْمِلٍ [مِنَ النَّاسِ] غَيْرِي بِأَلْيَاسٍ وَ لَأَكْسُوْنَهُ تَوْبَ الْمَذَلَّةِ عِنْدَ النَّاسِ وَ لَأَنْحِيَنَّهُ مِنْ قُرْبِي وَ لَأَبْعِدَنَّهُ مِنْ فَضْلِي أَوْ يُؤْمَلُ غَيْرِي فِي الشَّدَائِدِ وَ الشَّدَائِدُ بِيَدِي وَ يَرْجُو غَيْرِي وَ يَقْرَعُ بِالْفِكْرِ بَابَ غَيْرِي وَ بِيَدِي مَفَاتِيحُ الْأَبْوَابِ وَ هِيَ مُعَلَّقَةٌ وَ بَابِي مَفْتُوحٌ لِمَنْ دَعَانِي فَمَنْ ذَا الَّذِي أَمْلَنِي لِنَوَائِبِهِ فَقَطَعْتُهُ دُونَهَا وَ مَنْ ذَا الَّذِي رَجَانِي لِعَظِيمَةِ فَقَطَعْتُ رَجَاءَهُ مَنِي جَعَلْتُ آمَالَ عِبَادِي عِنْدِي مَحْفُوظَةً فَلَمْ يَرْضَوْا بِحَفْظِي وَ مَدَّاتُ سَمَاوَاتِي مِمَّنْ لَا يَمَلُّ مِنْ تَسْبِيحِي وَ أَمَرْتُهُمْ أَنْ لَا يُغْلِقُوا الْأَبْوَابَ بَيْنِي وَ بَيْنَ عِبَادِي فَلَمْ يَتَّقُوا بِقَوْلِي أَلَمْ يَعْلَمُوا [أَنْ] مِنْ طَرَفَتِهِ نَائِبَةٌ مِنْ نَوَائِبِي أَنَّهُ لَا يَمْلِكُ كَشْفُهَا أَحَدٌ غَيْرِي إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِي فَمَا لِي أَرَاهُ لَهَا عَنِّي أَعْظِيَّتُهُ بِجُودِي مَا لَمْ يَسْأَلْنِي ثُمَّ أَنْتَزَعَتْهُ عَنْهُ فَلَمْ يَسْأَلْنِي رَدَّهُ وَ سَأَلَ غَيْرِي أَفِيرَانِي أَبَدًا بِالْعَطَاءِ قَبْلَ الْمَسْأَلَةِ ثُمَّ أَسْأَلُ فَلَا أُجِيبُ سَأَلِي أَوْ بَخِيلٌ أَنَا فَيُخْلِنِي عَبْدِي أَوْ لَيْسَ الْجُودُ وَ الْكَرَمُ لِي أَوْ لَيْسَ الْعَفْوُ وَ الرَّحْمَةُ بِيَدِي أَوْ لَيْسَ أَنَا مُحَلٌّ لَآمَالٍ فَمَنْ يَقْطَعُهَا دُونِي أَوْ فَلَا يَخْشَى الْمُؤْمِلُونَ أَنْ يُؤْمَلُوا غَيْرِي فَلَوْ أَنَّ أَهْلَ سَمَاوَاتِي وَ أَهْلَ أَرْضِي أَمَلُوا جَمِيعًا ثُمَّ أَعْطَيْتُ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مِثْلَ مَا أَمَلَ الْجَمِيعُ مَا انْتَقَصَ مِنْ مُلْكِي مِثْلُ عُضْوٍ ذَرَّةٍ وَ كَيْفَ يَنْقُصُ مُلْكُ أَنَا قِيَمُهُ فَيَا بُوَّ سَا لِّلْقَانِطِينَ مِنْ رَحْمَتِي وَ يَا بُوَّ سَا لِمَنْ عَصَانِي وَ لَمْ يُرَافِقْنِي (الكافي، ج ۲، ص ۶۶)

که در مشکلات حاصل می‌شود، در بقیه شرایط به عنوان یک سرمایه گرانقدر برای انسان باقی خواهد ماند.

عرضه می‌داری: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي أَصُولُ بَكَ عِنْدَ الضَّرُورَةِ، وَ أَسْأَلُكَ عِنْدَ الْحَاجَةِ؛ خدایا! آنچنان شوم که در هر ضرورتی بر تو تکیه کنم و در هر حاجتی از تو فقط درخواست کنم. چون اولاً؛ در آن صورت بنده مفتخر می‌شود که با خدا ارتباط پیدا کند. ثانیاً؛ روحیه بی نیازی از مردم و حفظ کرامت انسانی در او زنده می‌ماند و در این حالت است که می‌فهمد چرا خداوند این حاجت‌ها و ضرورت‌ها را برایش به وجود آورد، می‌فهمد قصد اصلی برای قرارداد این حاجت‌ها و ضرورت‌ها آن بود که بنده خود را هر چه بیشتر به خودش نزدیک کند.

سپس تقاضا می‌کنی: «وَ أَتَضَرَّعُ إِلَيْكَ عِنْدَ الْمَسْكَنَةِ، وَ لَا تَفْتَنَنِي بِالْاِسْتِعَانَةِ بِغَيْرِكَ إِذَا اضْطَرَّرْتُ؛ مرا آنچنان کن که در هر مسکنتی به درگاه تو بنالم تا اولاً؛ در درگاه تو نالیده باشم که خود آن به خودی خود مقصد و مقصود من است و با فقر ذاتی من هماهنگی دارد، ثانیاً؛ تو سرمایه بزرگی برای من خواهی شد که آن سرمایه موجب رفع همه اضطراب‌ها می‌گردد.

«وَ لَا بِالْخُضُوعِ لِسُؤَالِ غَيْرِكَ إِذَا اقْتَرَّتْ وَ لَا بِالتَّضَرُّعِ إِلَيَّ مِنْ دُونِكَ إِذَا رَهَبْتُ؛ و به چند چیز دچارم مکن: یکی طلب کمک به غیر خودت در هنگام اضطراب و ناچاری، دیگر خضوع در هنگام فقر برای رفع فقر به غیر خودت، و سوم تضرع در مقابل غیر خودت هنگام خطرات و وحشت‌ها. چون می‌خواهم تمام دلم را به تو داده باشم و نیز طمع خود را از هر آنچه در اختیار مردم است بریده باشم، در همین راستا حضرت علی بن الحسین علیه السلام

می‌فرمایند: «رَأَيْتُ الْخَيْرَ كُلَّهُ قَدْ اجْتَمَعَ فِي قَطْعِ الطَّمَعِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ؟»^{۶۷} کلّ خیر را در این دیدم (و در این روحیه جمع شده) که انسان از آنچه در دست و اختیار مردم است قطع طمع کند. چنانچه در روایت دیگری فرمودند: «هرکس هیچ امیدی به مردم نداشته باشد و امرش را در هر کاری به خدای عزّ و جلّ واگذارد، خدای عزّ و جلّ در هر کاری او را اجابت کند.» و نیز از امام صادق علیه السلام داریم: «حاجت خواستن از مردم موجب سلب عزّت و رفتن حیا گردد، و نوامیدی از آنچه در نزد مردم است موجب عزّت مؤمن در دینش شود، طمع فقری است حاضر و آماده».^{۶۸} آری؛ باید با مردم خوشرو باشی، ولی سعی کنی از آن‌ها بی‌نیاز باشی.

در آخر این بخش عرضه می‌داری: «فَأَسْتَحِقُّ بِذَلِكَ خِذْلَانِكَ وَ مَنَعَكَ وَ إِعْرَاضَكَ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»؛ اگر در اضطرار و فقر و وحشت به غیر تو نظر کنم، پس مستحق بی‌یاوری و بی‌لطفی و دوری از طرف تو خواهم شد، پس ای بخشنده‌ترین بخشنندگان! هرگز گرفتار آنچنان مشکلاتم مکن که گرفتار این چنین بی‌محلی از طرف تو بشوم.

چنانچه ملاحظه فرمودید، حضرت علیه السلام رمز و راز توجّه به غیر را در این فراز آخر متذکّر شدند و عرضه داشتند: خدایا! خودم می‌دانم اگر در مشکلات نظرم به غیر تو معطوف گردد، مستحق بی‌یاوری و منع لطف و اعراض از طرف تو خواهم شد، و این است علّت تأکید و اصرار حضرت در این که: خدایا! در مشکلات توجّه من را به خودت جلب نما. مولوی در راستای جمع بین بنده و پروردگارش می‌گوید:

۶۷- کافی، ج ۳، ص ۱۴۳.

۶۸- بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۴۰۷.

ای خدا! این جمع را ویران مکن دشمنان را کور کن شادان مکن
 نیست در عالم ز هجران سخت تر هر چه خواهی کن ولیکن این مکن
 بر درختی کاشیان مرغ تو است شاخ مشکن، مرغ را ویران مکن
 این طناب خیمه را بر مگسلان خیمه توست آخر ای سلطان! مکن

راه نجات از وسوس شیطان

«اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَا يُلْقَى الشَّيْطَانُ فِي رُوعِي مِنَ التَّمَنَّى وَ التَّظَنِّي وَ الْحَسَدِ، ذِكْرًا لِعَظَمَتِكَ، وَ تَفَكُّرًا فِي قُدْرَتِكَ، وَ تَدْبِيرًا عَلَى عَدُوِّكَ، وَ مَا أَجْرَى عَلَى لِسَانِي مِنْ لَفْظَةٍ فُحْشٍ أَوْ هُجْرٍ أَوْ شَتَمٍ عَرَضٍ أَوْ شَهَادَةٍ بَاطِلٍ أَوْ اِغْتِيَابٍ مُؤْمِنٍ غَائِبٍ أَوْ سَبٍّ حَاضِرٍ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ، نُطْقًا بِالْحَمْدِ لَكَ، وَ اِغْرَافًا فِي الثَّنَاءِ عَلَيْكَ، وَ ذَهَابًا فِي تَمْجِيدِكَ، وَ شُكْرًا لِنِعْمَتِكَ، وَ اِعْتِرَافًا بِإِحْسَانِكَ، وَ إِحْصَاءٍ لِمَنِّكَ».

در مقابل آنچه شیطان بر قلب من القاء می کند، از آرزوهای بلند و بدگمانی ها و حسادت ها، تو یاد عظمتت، و تفکر در قدرتت، و تدبیر و برنامه ریزی بر علیه دشمنت را در من القاء فرما، و در مقابل آنچه شیطان جاری می کند بر زبان من - اعم از فحش و هرزه گویی و آبروریزی و شهادت باطل و غیبت مؤمن غایب و دشنام به مؤمن حاضر و امثال این ها - اظهار حمد و غرق شدن در ستایشات و ورود به تمجیدت و شکر نعمتات و اعتراف به احسانات و برشمردن منت هایت را قرار بده.

امام سجّاد علیه السلام در این فراز از خداوند تقاضا می کنند: خدایا! حال که شیطان دو نحوه فعالیت در انسان دارد: یکی روحی و یکی عملی، پس تو در مقابل هر کدام از فعالیت های شیطان قدرت مقابله ای مناسب را به من عطا کن.

تحرّکاتی که شیطان در روح انسان انجام می دهد، القاء آرزوهای بلند و بدگمانی و حسد است تا انسان را مشغول دنیا نماید و از خدا غافل کند و لذا مقابله ای مناسب این القائات، اولاً؛ یاد عظمت خدا است، تا آرزوهای بلند دنیایی در مقابل توجّه به عظمت پروردگار، تماماً فرو ریزند و ثانیاً؛ تفکر در قدرت خدا، تا بدبینی و حسد از درون انسان ذوب گردد، چرا که وقتی حسد شعله می کشد، انسان به حالتی گرفتار می شود که چرا آن امکانات را رقیب دارد و من ندارم. با تفکر در قدرت خدا، به یاد می آورد خدایی که می تواند بهتر از این ها را به من بدهد، پس مصلحتی در کار است که نداده و نفع مرا در همین دیده و لذا شعله آزاردهنده حسد خاموش می شود. و آن جایی هم که انسان بی خود به خلق خدا بدبین است و نسبت به مردم گمان بد دارد، وقتی در قدرت خدا تفکر نمود و یاد عظمت حضرت ربّ العالمین افتاد، با آن همه شکوه و برنامه ریزی که هر چیزی را بر اساس حسابگری های خاص خود تدبیر نموده است، همه چیز را روی حساب می بیند و لذا جایی برای بدبینی و گمان بد بدون دلیل نسبت به مردم نمی بیند، چون گمان بد، یعنی انسان بری از گناهی را بدون دلیل گناهکار پنداریم، و ریشه آن بی پروا شدن در قضاوت است نسبت به افراد، حال توجّه به عظمت خدا اجازه چنین بی پروایی را به ما نمی دهد و تفکر در قدرت خداوند ما را متوجّه جایگاه زیبای هر چیزی می گرداند، پس جایی برای بدبینی نمی ماند.

پیامبر خدا صلوات الله علیه و آله می فرمایند: «لَوْ فَكَّرُوا فِي عَظِيمِ الْقُدْرَةِ وَ جَسِيمِ النِّعَمِ لَرَجَعُوا

إِلَى الطَّرِيقِ وَ خَافُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ؟ اگر انسان‌ها در قدر عظیم و نعمت‌های فراوان خداوند تفکّر کنند به راه بندگی برمی‌گردند و ترس از آتش جهنّم در آن‌ها ایجاد خواهد شد.

حضرت سجاد علیه السلام از خدا تقاضا می‌کند برنامه و نقشه‌ای برای مقابله با شیطان که دشمن راه تو است به من القاء بفرما. «اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَا يُلْقَى الشَّيْطَانُ فِي رُوعِي مِنَ التَّمَنَّى وَ التَّظَنِّي وَ الْحَسَدِ ذِكْرًا لِعَظَمَتِكَ، وَ تَفَكُّرًا فِي قُدْرَتِكَ، وَ تَذِيرًا عَلَى عَدُوِّكَ»؛ خدایا! شیطان از سه طریق به من حمله می‌کند، که بحث آن گذشت و عرض شد این‌ها را القائات شیطانی می‌نامند، چون موجب انحراف روح و قلب انسان است و راه مقابله با آن‌ها هم اولاً؛ توجّه به عظمت خداوند و ثانیاً؛ تفکّر در قدرت او و ثالثاً؛ برنامه‌ریزی برای مقابله با اوست. در واقع در قسمت ثالث می‌خواهد ما را متوجّه کند اگر برنامه‌ریزی بکنیم و متوجّه باشیم با برنامه‌ریزی الهی می‌توان با القائات شیطانی مقابله کرد، موفق می‌شویم. عمده آن است که ما باور کنیم می‌توان با برنامه‌هایی که دین در اختیار ما قرار داده است، با القائات شیطانی مقابله کرد و گمان نکنیم ما محکوم القائات او هستیم، بلکه باید دستورات دینی را - اعم از عبادیات و ترک محرمات و انجام واجبات - جدّی بگیریم.

پس از توجّه به القائات شیطان و تحریک روح در اثر آن القائات، متوجّه برنامه‌های شیطان در تحریک بدن می‌شود. روشن می‌کند که چگونه شیطان زبان انسان را در اختیار می‌گیرد و او را آلوده به فحش و هرزه‌گویی و بی‌آبرو کردن مردم و شهادت دروغ و غیبت مؤمنین و امثال آن می‌کند، و سپس برای نجات از آلودگی زبان از تحرّکات شیطانی

تقاضای جایگزینی مناسب در همان زبان می‌نماید که عبارت باشد از: «نُطْفَأُ بِالْحَمْدِ لَكَ، وَ إِغْرَافًا فِي الثَّنَاءِ عَلَيْكَ، وَ ذَهَابًا فِي تَمْجِيدِكَ، وَ شُكْرًا لِنِعْمَتِكَ، وَ اعْتِرَافًا بِإِحْسَانِكَ، وَ إِحْصَاءً لِمَنِّكَ»؛ چون وقتی زبان به حمد خدا مشغول شد و زیبایی‌های عالم خلقت را بر زبان آورد و نیز متوجه کمالات الهی و غرق در ثنای حضرت حق گشت و راه تمجید الهی را پیشه کرد و مجد و عظمت او را بر زبان راند و شکر نعمت او را نمود و نسبت به احسان‌های بی‌حد پروردگارش معترف گشت و منت‌های الهی را برشمرد، آن‌چنان این زبان پاک می‌گردد که محال است شیطان بتواند چنین زبانی را در اختیار گیرد و آن را آلوده فحش و هرزه‌گویی و غیبت و امثال آن بنماید، پس جا دارد که از خدا بخواهیم برای نجات زبان از دست شیطان ما را مفتخر به حمد و ثنای خود بگردان.

آرمانی‌ترین کنترل

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَ لَا أَظْلَمَنَّ وَ أَنْتَ مُطِيقٌ لِلدَّفْعِ عَنِّي، وَ لَا أَظْلَمَنَّ وَ أَنْتَ الْقَادِرُ عَلَى الْقَبْضِ مِنِّي، وَ لَا أَضِلُّنَّ وَ قَدْ أَمَكَّتْكَ هِدَايَتِي، وَ لَا أَفْتَقِرَنَّ وَ مِنْ عِنْدِكَ وَسْعِي، وَ لَا أَطْغَيْنَنَّ وَ مِنْ عِنْدِكَ وَجْدِي».

خدایا! سلام تو بر محمد و آلش که واسطه فیض تو بر بندگان هستند، که هر اندازه فیض تو بر آنان افزونی یابد، ما از طریق آن ذوات مقدسه از الطاف تو بیشتر بهره‌مند می‌شویم، و چنان کن که مورد ستم واقع نشوم، چراکه تو بر دفع آن از من قادری، و من نیز ستم نکنم، چراکه تو قادری مرا از آن منع کنی، و چنان کن که گمراه نشوم، چراکه در تو، امکان هدایت من وجود دارد، و چنان کن که گرفتار فقر نگردم، چراکه

گشایش زندگی من نزد تو است و نیز چنان کن که طغیان نکنم، چرا که هستی من در پیش تو است.

در این فراز حضرت سجاد علیه السلام با آن روح ظریف نگر خود در دو ساحت قلب خود از یک طرف، و قدرت الهی از طرف دیگر نظر کرده‌اند و جان خود را برای آرمانی‌ترین نوع زندگی، با توجه به لطف و قدرت خدا، آماده نموده‌اند، تقاضا می‌کنند: «وَلَا أَظْلَمَنَّ وَأَنْتَ مُطِيقٌ لِلدَّفْعِ عَنِّي»؛ خدایا! خطراتی مرا تهدید می‌کند و آن این که زیر چرخ ستم ستمکارانت خُرد و نفله شوم و در اثر آن نه تنها سخت روحیه‌ام را می‌بازم، بلکه تمام حرکاتم بی‌ثمر و پوچ می‌گردد، و من به خودی خود از افتادن در چنین خطری در امان نیستم مگر این که تو با قدرت خودت آن خطرات را از من دفع کنی.

صد هزاران دام و دانه است ای خدا ما چو مرغان حریص بینوا

دم به دم ما بسته دام نویم هر یکی، گر باز و سیمرغی شویم

می‌رهانی هر دمی ما را و باز سوی دامی می‌رویم ای بی‌نیاز

و لذا از خدا تقاضا می‌کنی: چنان نباشد که گرفتار چنین دام‌هایی شوم و تو برای رهایی من از لطف و قدرت خود دریغ‌نمایی و مورد ستم قرار گیرم.

سپس تقاضا می‌کنی: «وَلَا أَظْلَمَنَّ وَأَنْتَ الْقَادِرُ عَلَى الْقَبْضِ مِنِّي»؛ نه تنها مورد ستم قرار نگیرم، بلکه از تو می‌خواهم ستم هم نکنم و تو با قدرت خود مرا از آن که ستم کنم باز داری، چون ظلم کردن موجب نابودی بنیاد انسان می‌شود و هیچ چیز برای انسان نمی‌گذارد. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «مَا مِنْ أَحَدٍ يَظْلِمُ مَظْلَمَةً إِلَّا أَخَذَهُ اللَّهُ بِهَا فِي نَفْسِهِ وَ

ماله؟! محال است که کسی ظلمی را روا دارد و خداوند او را در جان و مالش به جهت آن ظلم، نگیرد.

حضرت موسی علیه السلام در کنار چشمه‌ای وضو گرفتند و سپس رفتند بالای تپه‌ای تا نماز بخوانند، در همین موقع اسب سواری جهت نوشیدن آب به کنار چشمه آمد، کیسه پول خود را جا گذاشت و رفت. چوپانی رسید و کیسه را برداشت و رفت، هیزم‌شکنی از راه رسید و در آن جا استراحت کرد، سواری که کیسه‌ی پول خود را جا گذاشته بود، برگشت و از هیزم‌شکن کیسه‌ی پول را طلب کرد و او برداشتن آن را انکار کرد و با همدیگر درگیر شدند، بالأخره سوار، هیزم‌شکن را کشت و رفت. حضرت موسی علیه السلام که ناظر ماجرا بودند، با کمال تعجب به خدا عرضه داشت: خدایا! عدل در این قضیه چگونه است؟ خطاب آمد: پیرمرد پدر آن اسب سوار را کشته بود و بین این دو قصاص انجام گرفت، در ضمن پدر اسب سوار به پدر چوپان به اندازه پول همان کیسه مقروض بود، به حق خود رسید، من از روی عدل و دادگری حکومت می‌کنم.^{۷۲}

منظور عرضم از این واقعه این است که ظلم بدون جواب نمی‌ماند ولی رسوایی ظلم کننده سرجایش می‌ماند. لذا است که حضرت تقاضا می‌کنند که ظالم نباشم. در متون روایی ما بسیار تأکید شده که از آه مظلوم باید ترسید، امان نمی‌دهد که شب به سحر برسد، چون خود خداوند به دفاع از مظلوم می‌آید.

مولوی در مثنوی داستانی را در این رابطه می‌آورد که شیری در جنگل، خرگوش‌ها را ظالمانه می‌خورد و طوری کرده بود که هر روز باید خرگوشی به او می‌دادند تا شیر آن را

۷۱ - کافی، ج ۲، ص ۳۲.

۷۲ - سفینه البحار، ج ۲ ص ۴۳۲.

بخورد. یک روز آن خرگوشی که مأمور بود خرگوش‌ها را برای شیر بیاورد نقشه‌ای می‌کشد تا همه خرگوش‌ها از دست شیر راحت بشوند، اولاً؛ خرگوشی به همراه نمی‌برد، ثانیاً؛ دیرتر از وقت مقرر خودش به تنهایی نزد شیر می‌رود. شیر گرسنه و عصبانی فریاد می‌زند: اولاً؛ چرا این همه دیر آمدی؟ ثانیاً؛ پس چرا خرگوشی با خود نیاوردی؟ خرگوش جواب می‌دهد: قربان شیر دیگری در سر راه مزاحم ما شد و در نهایت هم خرگوش شما را از دست من درآورد و نگذاشت آن را برای شما بیاورم. شیر گرسنه عصبانی تصمیم گرفت آن شیر مزاحم را از سر راه بردارد. با راهنمایی خرگوش حرکت کرد. خرگوش گفت: قربان آن شیر مزاحم، خرگوش را گرفت و رفت داخل این چاه، من را در دست خود بگیرید تا نشانتان دهم. شیر چون به درون چاه نگاه کرد - عکس خود و خرگوش را در درون چاه دید - فکر کرد در چاه شیری است که خرگوشی هم در دست دارد، پرید در چاه تا حساب آن شیر مزاحم را برسد و کارش تمام شد، مولوی از این به بعد نتیجه‌ی بسیار خوبی گرفته، می‌گوید:

ای که تو از ظلم چاهی می‌کنی	از برای خویش دامی می‌کنی
گرد خود چون کرم، پيله بر متن	بهر خود چه می‌کنی، اندازه کن
گر ضعیفی در زمین خواهد امان	غلغل افتد در سپاه آسمان
عکس خود را او عدو خویش دید	لاجرم بر خویش شمشیری کشید
حمله بر خود می‌کنی ای ساده‌مرد	همچو آن شیری که بر خود حمله کرد
هر که دندان ضعیفی می‌کند	کار آن شیر غلط بین می‌کند

سپس در ادامه‌ی دعا حضرت علیه السلام عرضه می‌دارند: «وَلَا أَضِلُّنَّ وَ قَدْ أُمَكَّتْكَ

هِدَايَتِي»؛ خدایا! چنان کن که گمراه نشوم، در حالی که امکان هدایت من در دست تو است.

آری؛ زمینه پذیرش هدایت باید از طرف ما باشد و ما طالب هدایت الهی باشیم، ولی هدایت از طرف خدا است، ما به خودی خود هرگز راه به جایی نمی‌بریم و باید هدایت خود را از خداوند تقاضا کنیم.

بی‌عنایات حق و الطاف حق گر ملک باشد، سیه باشد ورق

پس باید چشم دل را متوجّه نور هدایت الهی گرداند و از مقام حضرت حق عاجزانه تقاضا نمود که کشش به سوی خوبی‌ها را در ما ایجاد کند، زیرا:

تو مپندار که مجنون سر خود مجنون شد از سَمَک تا به سَمَک کشش لیلی بود

محبوب باید جذب کند تا من و شما راه بیفتیم، کافی است ما شایستگی‌های هدایت را از خود نشان دهیم تا او ما را هدایت فرماید، به خدا می‌گوید:

من به سرچشمه خورشید نه خود بردم راه ذره‌ای بودم و مهر تو مرا بالا برد

من خس بی‌سر و پایم که به سیل افتادم او که می‌رفت مرا هم به دل دریا برد

جام صها ز کجا بود، مگر دست که بود که در این بزم بگردید و دل شیدا برد

با چنین دیدی است که تقاضا می‌کنی: خدایا! با توجّه به این که تو قدرت هدایت مرا

داری و من به چنین قدرتی ایمان دارم، پس مگذار من گمراه بمانم و از رسیدن به چشمه

نورانی هدایت - که همه چیز در آن به ثمر می‌رسد - محروم باشم.

در ادامه ندا سر می‌دهی: «وَلَا أَفْتَقِرَنَّ وَ مِنْ عِنْدِكَ وَ سَعَى»؛ مرا گرفتار فقر مگردان، در

حالی که گشایش کار من به دست تو است. عمده آن است که انسان متوجّه باشد گشایش

کارها نزد خدا است و تنها در این صورت است که جهت و مقصد زندگی خود را تصحیح

می‌کند، وقتی انسان برای فرار از تنگنایهای زندگی، راه و برنامه‌ای غیر از راه و برنامه الهی

پیشه کرد، نه تنها گشایشی در زندگی‌اش پیش نمی‌آید، بلکه یأسی جانگداز تمام شور و

نشاط او را تبدیل به خاکستر می‌کند. حضرت سجاد علیه السلام در افق چنین بصیرتی تقاضا می‌کنند، حال که گشایش زندگی من - در همه موارد - در دست تو است، پس مرا گرفتار تنگی زندگی مگردان، و مسلم چنین بصیرتی عامل به جریان افتادن رحمت پروردگار خواهد شد، چون در چنین شرايطی دیگر راحتی‌ها شخص را به کبر و عجب و غرور گرفتار نمی‌کند.

و سپس تقاضا می‌کني: «وَلَا أُطْعِنَنَّ وَ مِنْ عِنْدِكَ وَجُدِي»؛ خدایا! اهل طغیان نباشم، زیرا تمام وجود و بودنم در نزد تو است و به راحتی می‌توانی این کجی‌های ما را راست بگردانی، من آنچنانم که از حدود بندگی خارج می‌شوم و مرزهای تعادل را پاره می‌کنم و در نتیجه از آن نتایج بزرگی که می‌توانم در زندگی خود به دست آورم، محروم می‌شوم، از خودم مأیوسم که به خودی خود کاری بکنم، ولی از نفوذ قدرت تو که می‌توانی مرا به تعادل برگردانی و از این کجی‌ها راست کنی مأیوس نیستم.

شاخ را بر تیشه دستی هست؟ نی هیچ شاخ از دست تیشه جَست؟ نی
حق آن قدرت که آن تیشه تو راست از کرم کن این کژی‌ها را تو راست

امید به مغفرت، بزرگ‌ترین سرمایه

«اللَّهُمَّ إِلَيَّ مَغْفِرَتِكَ وَقَدْتُ، وَإِلَى عَفْوِكَ قَصَدْتُ، وَإِلَى تَجَاوُزِكَ اِشْتَقْتُ، وَ بِفَضْلِكَ وَثِقْتُ، وَ لَيْسَ عِنْدِي مَا يُوجِبُ لِي مَغْفِرَتَكَ، وَ لَا فِي عَمَلِي مَا أَسْتَحِقُّ بِهِ عَفْوَكَ، وَ مَا لِي بَعْدَ أَنْ حَكَمْتُ عَلَى نَفْسِي إِلَّا فَضْلُكَ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ تَفَضَّلْ عَلَيَّ».

ای خدا! با تمام شوق به سوی مغفرت تو آمدم و به سوی عفو تو قصد کردم و به سوی گذشت تو مشتاق شدم و به فضل تو اعتماد نمودم و این در حالی است که آنچه

موجب مغفرت شود در من نیست و عملی که مرا شایسته عفو تو گرداند، ندارم، وقتی به نفس خود نظر کنم هیچ چیزی ندارم مگر امید به فضل تو را، پس درود بی پایان بر محمد و آل محمد که شایسته تمام رحمت‌های عالم‌اند بفرست و در آن راستا بر من نیز تفضلی بفرما.

در این فراز حضرت سجاد علیه السلام چشم دل را متوجهی دریای بی کران مغفرت و عفو و بخشش و فضل الهی نموده و شوق برخورداری از آن‌ها را با حضرت ربّ العالمین در میان گذارده‌اند، چرا که به گفته حافظ:

دانی که چیست دولت، دیدار یار دیدن در کوی او گدایی از خسروی گزیدن
وقتی انسان نظر به پروردگار عالم می‌اندازد، او را سراسر رحمت و مغفرت و لطف می‌بیند و لذا دریغش می‌آید از گدایی مغفرت دست بردارد. حضرت عرضه می‌دارند: «اللَّهُمَّ إِلَيَّ مَغْفِرَتِكَ وَقَدْتُ»؛ خدایا! به سوی مغفرت تو وارد شدم و دل را به آن امیدوار کردم، هنر من فقط دیدن مغفرت تو است به طوری که آن مغفرت از هزار عیب من بالاتر است و تو با دیدن این هنر، آن هزار عییم را دیگر نخواهی دید که در مورد بنده‌ی تائب گفت:

گر هنری دارد و هفتاد عیب دوست نبیند به جز آن یک هنر
پس تمام هنرم دیدن مغفرت تو است: «و إِلَيَّ مَغْفِرَتِكَ وَقَدْتُ»؛ و امیدوارم تو هم فقط به همین بنگری، و از همه گناهانم در گذری.

«و إِلَيَّ عَفْوِكَ قَصَدْتُ»؛ و هدف خود را توجه به عفو تو قرار داده‌ام تا با عفو خودت سراسر افق جانم را از انوار الهی بیوشانی، که در آن صورت در عالم خاکی، هیچ چیز را توان آن نیست تا گوهر پاک جانم را - که هدیه‌ی تو است به من - آلوده کند، که گفت:

عالم خاک از کجا، گوهر پاک از کجا؟ از چه فرود آمدیم، باز کنند این چه جاست؟ آری؛ دریچه‌های غیب را با عفو خود در مقابل جان من بگشا و من نیز چنین عفو را قصد کرده‌ام که از همه چیز بگذرم و به عفو تو دل ببندم. «وَإِلَىٰ تَجَاوُزِكَ أَشْتَقْتُ»؛ و به سوی گذشت و چشم‌پوشی تو مشتاقم. آمده‌ام تا زیبایی‌های چشم‌پوشی و گذشت تو را ملاقات کنم، پس:

منگر اندر ما، مکن در ما نظر اندر اکرام و سخای خود نگر
و با شوق به گذشت و چشم‌پوشی‌ات راه قرب و نزدیکی به تو را یافته‌ام، همچنان که: «وَبِفَضْلِكَ وَثَقْتُ»؛ و با اعتماد به فضل تو امیدوار شدم و اطمینان یافتم که متوجه گنج بزرگی شده‌ام و آن فضل توست و این توجه‌ام را با تو در میان می‌گذارم که:

در زمین بودیم و غافل از زمین غافل از گنجی که در وی بُد دفین
گنج اعتماد به فضل الهی، بزرگ‌ترین گنجی است که من بدان دست یافته‌ام و لذا در ادامه عرضه می‌دارد: «وَلَيْسَ عِنْدِي مَا يُوجِبُ لِي مَغْفِرَتَكَ»؛ من اصلاً به خودم نمی‌نگرم که ببینم آیا چیزی دارم که شایسته مغفرت تو شود یا نه، بلکه به مغفرت تو می‌نگرم که می‌خواهد سراسر عالم را فراگیرد، زیرا در اجرای سنت مغفرت، لازم نیست عاملی جهت مغفرت در صحنه باشد، و گر نه دیگر مغفرت معنی نمی‌دهد، کافی است مانعی برای جاری شدن مغفرت نباشد و توجه به مغفرت به تنهایی همه‌ی موانع را مرتفع می‌کند، ای سالک! به خود منگر، که در آن حال از نگاه به مغفرت بازمانده‌ای، بلکه به مغفرت حضرت غفار بنگر.

جمله ما و من به پیش او نهید
چون فقیر آید اندر راه راست
مُلک، مُلک اوست، مُلک او را دهید
شیر و صید شیر خود آن شما است

عرضه می‌داری: «وَلَا فِي عَمَلِي مَا أُسْتَحَقُّ بِهِ عَفْوُكَ»؛ چون به عمل خود بنگرم چیزی که مرا شایسته عفو تو کند نمی‌یابم. «وَمَا لِي بَعْدَ أَنْ حَكَمْتُ عَلَى نَفْسِي إِلَّا فُضْلُكَ»؛ وقتی در مورد خود به داوری بنشینم، نتیجه داوری‌ام این است که مگر من چه دارم جز توجّه به فضل تو، و همین توجّه به فضل خدا، همه‌ی سرمایه‌ی من است، کدام چشمه برای سیراب کردن تشنگان شرط قرار داده است؟ همین که موجود تشنه‌کام به سوی چشمه حرکت کرد، این چشمه است که با تمام شوق، سیرابی را به سوی تشنه‌گان هدیه می‌کند، فقط کافی است سیراب کردن چشمه را به رسمیت بشناسیم و آن را اظهار کنیم، که همان گفتن و اظهار کردن، عامل جهت‌گیری روح است به سوی آن. گفت:

أمر «قل» ز آن آمدت کی راستین کم نخواهد شد، بگو دریاست این حرکت و تجلّی فضل الهی به سوی مزرعه‌ی جان تو، یک شرط دارد و آن طلب آن است، چرا که:

طیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک
چو درد در تو نبیند، که را دوا بکند؟
پس:

الله، الله زود بشتاب و بجو	چون که بحر رحمت است این، نیست جو
الله، الله چون به فضلت راه داد	سر به خاک پای او باید نهاد
خود که را آمد چنین دولت به دست	قطره‌را بحری تقاضاگر شده است
چون تقاضا می‌کند دریا تو را	از چه استادی و واماندی هلا؟
هین بده ای قطره خود را بی ندم	تا بیایی در بهای قطره‌یم

پس باید با نظر به فضل و مغفرت او، آن فضل و مغفرت را بخواهی؛ فقط همین! و لذا در آخر این فراز عرضه می‌داری: «فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَ تَفَضَّلْ عَلَىَّ» ابتدا تقاضای

رحمت و فضل برای پیامبر و اهل البیت علیهم السلام نمودی تا با فیض بیشتری که بر آن واسطه های فیض مرحمت می کند ما هم بهره مند شویم و سپس تقاضا می کنی: «و تَفَضَّلْ عَلَيَّ»؛ یعنی بر من هم رحمت بیکران خود را سرازیر فرما که شیرین ترین حالت، نگاه به رحمت توست و آماده برای لطف بی کرانت.

ای برادر موضع ناکشته باش کاغذ اسپید نابنوشته باش
تا مشرف گردی از «ن و القلم» تا بکار در تو تخم، آن ذوالکرم

حضرت امام محمد باقر علیه السلام می فرمایند: «إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ، يُقْبَلُ التَّوْبَةَ وَ يَغْفُو عَنْ السَّيِّئَاتِ»؛ خداوند غفور و رحیم است، لذا توبه را می پذیرد و از گناهان می گذرد. انسان به راحتی با نظر و امید به رحمت بی کران پروردگار، رحمت بیکران او را می خرد، پس: یک چشم زدن غافل از آن یار نباشید شاید که نگاهی کند آگاه نباشید

گفتار هدایت بخش

«اللَّهُمَّ وَ أَنْطِقْنِي بِالْهُدَى، وَ أَلْهِمْنِي التَّقْوَى، وَ وَفِّقْنِي لِلَّتِي هِيَ أَرْكَى، وَ اسْتَعْمِلْنِي بِمَا هُوَ أَرْضَى».

ای خدا! مرا به هدایت گویا گردان، و به تقوا الهام کن، و به آن عملی که پاک ترین عمل است موفقم فرما، و به آنچه بیش از همه موجب رضایت توست وادارم.

حافظ در راستای عدم جهت گیری صحیح می گوید:

ای دل به هرزه، دانش و عمرت به باد رفت صد مایه داشتی و نکردی کفایتی

به این دلیل زحمات ما به باد رفت که نتوانستیم از استعدادهایی که داشتیم درست استفاده کنیم.

حضرت در این فراز عرضه می‌دارند: خدایا! «أَنْطِقْنِي بِالْهُدَى»؛ دل انسان آنچنان است که به دنبال هر آنچه زبان می‌گوید راه می‌افتد، پس زبان مرا به گفتار هدایت‌آمیز گویا بفرما تا دل نیز به مسیر هدایت سیر کند و در راستای هدایت دل به جایی برسم که قبله و مقصودم تو باشی. مولوی در راستای گله از زبانی که گویای هدایت نیست، می‌گوید:

ای زبان! هم آتش و هم خرمی	چند این آتش در این خرمن زنی؟
در نهان، جان از تو افغان می‌کند	گرچه هر چه گویی اش آن می‌کند
ای زبان هم گنج بی‌پایان تویی	ای زبان هم رنج بی‌درمان تویی
هم صغیر و خدعه‌ی مرغان تویی	هم انیس و حشت هجران تویی

اگر زبان گویای هدایت نشد، جان انسان را به فغان و ناله در می‌آورد و امام علیه السلام از خدا می‌خواهند که آن را به هدایت گویایش بگرداند تا جان‌شان نیز از دست زبان‌شان در آرامش قرار گیرد. زیرا اگر زبان را در مسیر هدایت قرار ندهیم زبان ما را در مسیر ضلالت سوق می‌دهد. از حضرت صادق علیه السلام هست که هیچ روزی نیست مگر آن که هر عضوی از اعضاء بدن به زبان خطاب می‌کند، ترا به خدا قسم می‌دهم که ما به عذاب نیندازی. در روایت دیگر هست که گویند: در حق ما از خدا بترس زیرا اگر تو راست باشی همه‌ی ما راستیم، و اگر تو کج شوی ما همه کج می‌شویم.^{۷۴}

«وَأَلْهِمْنِي الْتَّقَوَى»؛ آن نسیم و الهام تقوایی که با لطف و کرم خود بر قلب‌ها می‌وزانی، بر قلب من نیز بوزان تا دائماً مواظب خود باشم و یک لحظه از کنترل «قلب» و «عقل» و «خیال» و «اعضاء» خود غافل نباشم.

در مناجات شعبانیه عرضه می‌داری: «الهی! قَدْ جُرْتُ عَلَى نَفْسِي فِي نَظَرِ لَهَا، فَلَهَا الْوَيْلُ إِنَّ لَمْ تَغْفِرْ لَهَا»؛ ای خدا! در راستای عدم توجه و غفلت از نگهداری قلب خود، به خود ستم کردم، وای اگر آن را نبخشی. تقوی همان نگهداری نفس است در راه شریعت، و چنانچه چنین ملکه‌ای را خداوند بر قلب ما الهام فرماید، دائماً مواظب خواهیم بود که نفس خود را در مسیر شریعت نگه داریم. عمده آن است تا بتوانیم عواملی که موجب غفلت قلب می‌شود، مثل آرزوهای بلند دنیایی و یا پرحرفی و یا تکبر را بشناسیم.

«وَوَفَّقْنِي لِلَّتِي هِيَ أَزْكَى»؛ و مرا در به دست آوردن پاکیزه‌ترین و پر فایده‌ترین چیزها موفق بگردان، تا به بالاترین نتیجه‌ها برسم و در آن راستا اطمینانم به تو و به دستورات دین تو بیشتر شود، اگر به اقامه صلاه امر نمودی، موقفم کن به انجام پاکیزه‌ترین نماز، که هیچ فکری جز توجه به ساحت قدسی تو در آن نباشد، و اگر توفیق خدمت‌گذاری عطایم کردی، موقفم کن که در انجام آن خدمت، جلب نظر هیچ کس مدنظرم نباشد، زیرا هراندازه عقیده و عمل، پاک‌تر باشد، بهره‌اش برای انسان بیشتر است و انسان زودتر به نتیجه می‌رسد و بعداً با آن نتیجه همواره به‌سر خواهد برد.

«وَأَسْتَعْمِلْنِي بِمَا هُوَ أَرْضَى»؛ به کاری وادارم که موجب نهایت رضایت تو باشد، نه تنها از اعمال رذیله که موجب خشم تو است بازم دار، بلکه به اعمال حسنه‌ای که صرفاً موجب رفع خشم تو است هم راضی نیستم، بلکه طالب اعمالی هستم که اوج رضایت تو را دربرداشته باشد، مثل اصحاب اباعبدالله علیه السلام، که شب عاشورا حضرت به آن‌ها فرمودند:

«بیعت خود را از شما برداشتم و لذا از سیاهی شب استفاده کنید و بروید!» آری؛ درست است که اگر رفته بودند، به عذاب جهنم گرفتار نمی شدند و خدا هم بر آن‌ها خشم نمی کرد، ولی آن بزرگواران به صرف خشم نکردن پروردگارشان راضی نبودند، بلکه طالب عملی بودند که نهایت رضایت پروردگارشان را در پی داشته باشد و همین طلب موجب رسیدن به چنین موفقیتی شد که در زیر نظر امام زمانشان شهید شدند و راه سیر به سوی قیامت را به بهترین شکل طی کردند. حال خدایا! مرا نیز به چنین کارهایی رهنمون باش.

من فدای آن که نفروشد وجود	جز به آن سلطان با افضال و جود
چون بگرید آسمان گریان شود	چون بنالد چرخ، یا رب شود
من غلام آن مس همت پرست	کاو غیر از کیما نارد شکست

پر برکت ترین راه

«اللَّهُمَّ اسْلُكْ بِي الطَّرِيقَةَ الْمَثْلَى، وَاجْعَلْنِي عَلَى مِلَّتِكَ أَمْوَتٌ وَأَحْيَا».

خدایا! مرا در مسیر پاکان سیر بده و این طور برایم مقرر فرما که مرگ و حیاتم

سراسر در مسیر دین تو باشد.

در راستای این که دل طالب راهی است که به خدا ختم شود و زندگی و مرگش در آن

راه باشد، مولوی می گوید:

دل من رأی تو دارد، سر سودای تو دارد	رخ فرسوده زردم، غم صفرای تو دارد
سر من مست جمالت، دل من دام خیالت	گوهر دیده ثنارت، کف دریای تو دارد
اگرم در تو ببندی، زره بام برآیم	که زهی جان لطیفی که تماشای تو دارد
به دو صد بام برآیم، به دو صد دام درآیم	چه کنم آهوی جانم سر صحرای تو دارد

حضرت در این فراز از حضرت ربّ العالمین تقاضا می کنند: مرا به راه بیاور! آن هم راه و طریق مُثلی، یعنی طریق اقوم، راهی که همواره در آن برکت و نتیجه هست، که همان طریق اهل البیت علیهم السلام است، چون اگر انسان به لطف الهی در مسیر حقیقی قرار گرفت، زمین و زمان در تعالی او به کمک او می آیند و عالم تکوین در خدمت او قرار می گیرد، دیگر سرعت تعادلی اش مثل حرکت قایقی است که در مسیر موافق رودخانه حرکت می کند، به طوری که به خودی خود سیر می کند.

«وَاجْعَلْنِي عَلَىٰ مَلِكٍ مُّتَّكِئٍ وَأَمُوتُ وَأَحْيَا»؛ و خدایا! تا زنده‌ام در فضای دین تو تنفس کنم و روحم در معرض نسیم جانفزای دین تو قرار داشته باشد و چون از این دنیا رحلت کردم، با قلبی که سراسر متدین به دین تو است از این دنیا بروم، تا سرنوشت من مطابق سرنوشت من باشد. زیرا:

هوای کوی تو از سر نمی رود آری غریب را دل سرگشته با وطن باشد
وطن حقیقی ما در زیر سایه‌ی بندگی تو به سر بردن است، بندگی و علاقه‌ی به خودت
را قبل از خلقت من در من قرار دادی، قصّه‌ی این دنیایی، قصّه‌ی پایداری بر آن عهد
است.

همه عمر بر ندارم سر از این خمار مستی که هنوز من نبودم که تو در دلم نشستی

راه کسب حکمت

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَامْتَنِّ بِالْاِقْتِصَادِ، وَاجْعَلْنِي مِنْ أَهْلِ السَّدَادِ، وَمِنْ أَدْلَةِ الرَّشَادِ، وَمِنْ صَالِحِ الْعِبَادِ، وَارْزُقْنِي قُوَّةَ الْمَعَادِ، وَسَلَامَةَ الْمِرْصَادِ».

خدایا! درود تو بر محمد و آل او که مجاری فیض تواند و در امر رساندن دین تو به مردم بسیار زحمت کشیدند و خون دل خوردند، و نیز مرا از میانه‌روی در امور بهره مند بگردان، و اهل صواب در قول و عمل قرارم ده، و از راهنمایان به راه راست و از بنده‌های صالح قرارم ده، و رستگاری در معاد و ابدیت و رهایی از کمینگاه دوزخ را رزق من بگردان.

از آن جایی که انسان جاهل، یا گرفتار افراط است و یا گرفتار تفریط، هر کس به اندازه ای که خود را در تعادل و میانه‌روی وارد نمود، خود را از جهل به عقل و حکمت سیر داده است، این است که حضرت علیه السلام از خدا تقاضا می‌کنند که از اقتصاد و میانه‌روی برخوردار باشم و لذا اگر انسان خواست گرفتار افراط و تفریط نباشد، باید قوه‌ی غضبیه و شهویه خود را تحت کنترل عقل و شرع قرار دهد، در آن صورت قوه‌ی شهویه به عفت تبدیل می‌شود و قوه‌ی غضبیه بدون آن که سرکوب شود، به شجاعت مبدل می‌گردد، در آن حالت انسان مفتخر به ملکه حکمت می‌گردد و شرایط ریزش الطاف الهی را بر قلب خود فراهم می‌کند. هر چقدر انسان بیشتر خود را در تعادل و میانه‌روی قرار دهد، بیشتر خود را به ملکه حکمت نزدیک می‌کند، پس جا دارد با تمام وجود تقاضا کنیم: «وَمَتَّعِنِي بِالْاِقْتِصَادِ؛ خدایا ما را به میانه‌روی مفتخر بگردان.

سپس حضرت تقاضا می‌کنند: «وَجْعَلْنِي مِنْ أَهْلِ السَّدَادِ، وَمِنْ أَدْلَةِ الرَّشَادِ، وَمِنْ صَالِحِ الْعِبَادِ؛ خدایا! مرا از کسانی قرار ده که اهل سداد و صواب هستند. قرآن به مؤمنین

می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا»؟^{۷۵} تقوا پیشه کنید و در گفتار، سخنان سدید و صواب بگویید، گفتاری که انسان‌ها در راستای آن، جهتی به سوی کمال و حقیقت داشته باشند و نه به سوی پوچی و خیال. حال حضرت در این فراز از خدا چنین شخصیتی را طلب می‌کند تا زندگی در جهت کمال و حقیقت باشد و نیز «مِنْ أَدْلَةِ الرَّشَادِ»؛ و از کسانی باشم که راهنما به سوی واقعیات هستند، نه راهنما به سوی پوچی‌ها، چون انسان رشید، انسانی است که راه را از بی‌راهه تشخیص می‌دهد و حضرت علیه السلام طالب‌اند که در راهنمایی‌های خود مردم را به سوی مقصد حقیقی‌شان راهنمایی کنند.

«وَاجْعَلْنِي مِنْ أَهْلِ السُّدَادِ، وَمِنْ أَدْلَةِ الرَّشَادِ، وَمِنْ صَالِحِ الْعِبَادِ»؛ و خدایا! مرا از بنده‌های صالح خودت قرار ده، آن‌هایی که صلاحیت بندگی تو را پیدا کرده‌اند، چرا که انسان در ابتدای امر صلاحیت بندگی خدا را ندارد، زحمات‌ها باید کشید تا خدا! خدا! گفتن برای قلب شیرین گردد و انسان افتخار خود را بندگی خدا بداند. قرآن می‌فرماید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ»؟^{۷۶} آن‌هایی که ایمان به خدا و به حقایق غیبی آوردند و عملی مناسب با شریعت انجام دادند، حتماً آن‌ها را در زمره صالحین وارد خواهیم کرد. پس معلوم است باید مراحل را طی کرد تا وارد مقام بنده‌های صالح گشت. آری؛ اگر کسی وارد مقام بنده‌های صالح گشت و صلاحیت بندگی خدا نصیبش شد و خدا، خدا گفتن برای قلبش شیرین شد، وارد مرحله‌ای می‌شود که بسیاری از مردم از آن محروم‌اند. در روایت قدسی داریم که پیامبر خدا صلوات الله علیه و آله از قول خداوند می‌فرمایند: «أَعَدَدْتُ

۷۵ - سوره احزاب، آیه ۷۰.

۷۶ - سوره عنکبوت، آیه ۹.

لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ، مَا لَاعَيْنُ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ؟! برای بندگان صالحم چیزی را فراهم کرده‌ام که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر قلب هیچ بشری خطور نکرده است.

«وَأَرْزُقْنِي فَوْزَ الْمَعَادِ، وَ سَلَامَةَ الْمَرْصَادِ»؛ خدایا! رستگاری در قیامت و نجات از کمینگاه جهنم را روزی من قرار ده، چون مقطع اصلی زندگی ما در ابدیت ماست، اگر ابدیت ما اصلاح نشود، تمام زندگی را باختیم، باید کمالاتی به دست آوریم که در آن عالم به کارمان آید، حالا هر چه در این دنیا برای دنیا زرننگ و دانا باشیم، این زرنگی‌ها و دانایی‌ها اگر ما را در ابدیتمان یاری نکند، هیچ دردی از ما دوا نکرده است. به ما خواهند گفت:

ای که خلقان را تو خر می‌خوانده‌ای این زمان چون خر بر این یخ مانده‌ای
گر تو علامه‌ی زمانی در جهان نكُ فَنای این جهان بین این زمان
برای موفقیت در آن جهان و نجات یافتن از کمینگاه جهنم، باید خداوند به ما توفیق دهد تا به کارهایی پردازیم که آن‌جا به کار آید. به گفته مولوی:

روز مرگ این حسّ تو باطل شود نور جان داری که یار دل شود؟
در لَحْد کاین چشم را خاک آکند هست آنچه گور را روشن کند؟
آن زمان کاین دست و پایت بر دَرَد پر و بالت هست تا جان بر پرد؟
در آن حال کسانی که مبتلا به حبّ شهوات و زینت دنیا هستند، بیچاره می‌شوند، چون پس از مفارقت از این دنیا محبوب خود را که دنیا و شهوات دنیایی بود، نمی‌یابند، و دل را هم به چیزی که آن‌جا به کار می‌آید آشنا نکرده‌اند.

این جهان پوشیده گشتی و غنی چون از این جا می روی چون می کنی؟
حضرت علیه السلام از خداوند موقفیت در آن دنیا را طلب می کنند تا خداوند در این دنیا به کارهایی متمایلشان کند که آن جا به کار آید و آماده زندگی آن جهانی شوند. از پیامبر خدا صلوات الله علیه و آله سؤال کردند: زیرک ترین اهل ایمان چه کسانی هستند؟ فرمودند: «أَكْثَرُهُمْ ذِكْرًا لِلْمَوْتِ وَ أَشَدَّهُمْ اسْتِعْدَادًا لَهُ»^۱ یعنی، آنان که بیشتر از همه به یاد مرگ اند و بیشترین آمادگی را برای آن دارا هستند.

تقاضای خلوص نفس

«اللَّهُمَّ خُذْ لِنَفْسِكَ مِنْ نَفْسِي مَا يُخَلِّصُهَا، وَ اَبْقِ لِنَفْسِي مِنْ نَفْسِي مَا يُصَلِّحُهَا، فَإِنَّ نَفْسِي هَالِكَةٌ أَوْ تَعَصِمُهَا»؛

خدایا! آنچه موجب خلوص نفس من می شود برای خودت بگیر، و از نفسم آنچه موجب اصلاح آن می شود را برایم نگه دار، چراکه نفس من به خودی خود در هلاکت است، مگر آن که تو آن را نگه داری.

نفس هر انسانی در ابتدای امر هم از ملکات فاضله، و هم از رذائل فاسده، خالی است و سعادتش در گرو تربیت آن است، انسانی که متوجه باشد خلوص نیت چگونه آن را به مقامات و کمالات غیرقابل توصیف سیر می دهد، یک لحظه در مراقبه آن سستی به خود راه نمی دهد و سعی دارد با هر چه بیشتر خالص کردن نیت خود حجاب های بین خود و عالم آخرت را برطرف نماید.

حضرت سجّاد علیه السلام در این قسمت از دعا چنین تقاضا می‌کند: «اللَّهُمَّ خُذْ لِنَفْسِكَ مِنْ نَفْسِي مَا يُخَلِّصُهَا»؛ خدایا! همه تقاضای من خالص شدن نفسم می‌باشد، که برای تو خالص شود و بین آن و تو هیچ حجاب و مانعی نباشد، حال هر آنچه نفس مرا به چنین مرحله‌ای می‌رساند در اختیار خودت بگیر تا فقط و فقط برای تو باشد. و مسلّم این آرمان محقق نمی‌شود مگر با انجام دقیق فرائض و دوری از محرمات به طور کامل، پس خدایا! در این امور توفیق کامل را نصیب من بگردان. تا تمام توجّهم به تو افتد و آن، آن چیزی است که از من برای خودت اخذ می‌کنی و نفسم از نظر به خودش پاک می‌شود.

روی بنما و وجود خودم از یاد ببر خرمن سوختگان را تو بگو باد ببر

در ادامه تقاضا می‌کنی: «وَأَبْقِ لِنَفْسِي مِنْ نَفْسِي مَا يُصَلِّحُهَا»؛ حال که برای اصلاح نفسم باید چیزی را در اختیار گیری و چیزی را برایش واگذاری، پس آنچه موجب اصلاح من می‌شود را در آن باقی بگذار، مثل ذخیره گرانقدر فطرت که اگر از آن غافل شوم، نور تو را در جانم خاموش کرده‌ام، آن را برایم باقی بگذار و کمکم بفرما تا توجه به آن را از دست ندهم، و نیز آن عقلی که به من دادی تا تو را بشناسم و تو را عبادت کنم، و آن نیت پاکی که موجب اخلاص من می‌شود، در نزد خودت برایم حفظ کن و خلاصه هر آنچه موجب اصلاح نفسم می‌شود همه را سراسر برای من باقی و پایدار بدار.

«فَإِنَّ نَفْسِي هَالِكَةٌ أَوْ تَعَصِّمُهَا»؛ چراکه اگر آن گرفتن در نزد خودت را و آن باقی گذاردن را انجام ندهی، و به عبارت دیگر اگر نفس مرا به خودش واگذاری، هلاک خواهد شد. نفس دشمنی است که با انسان اظهار یگانگی و رفاقت می‌کند و همین است علّت خطرناک بودنش، چراکه دشمن هم‌خانه است. بنا به فرمایش علی علیه السلام: «هَوَاكَ أَعْدَى

عَلَيْكَ مِنْ كُلِّ عَدُوٍّ فَأَغْلِبْهُ وَ إِلَّا أَهْلَكَ؟ خواست خود تو، دشمن ترین دشمن تو است، پس به جای میدان دادن به آن، بر آن حکومت کن و کنترلش نما، وگرنه تو را هلاک می کند. به گفته مولوی:

حیله کرد انسان و حیله اش دام بود آنچه جان پنداشت، خون آشام بود

در بهشت و دشمن اندر خانه بود حیله فرعون از این افسانه بود

آری؛ گاهی انسان فکر می کند به نفع خود نقشه می کشد، ولی چون گرفتار نفس اماره است، همان چیزی را که جان می پنداشت، خون آشام بود و خون او را خواهد ریخت. مثل کسی است که از ترس آن که دشمن وارد خانه نشود در را بسته است، در حالی که دشمن داخل خانه است، نقشه های فرعون در مقابل موسی علیه السلام از همین نوع نقشه کشی ها بود. برای نجات از این خطر، یک راه بیشتر نیست و آن این که دست به دامن پروردگار شویم و این فراز از دعا را با تمام وجود جزء اصلی ترین تقاضای خود قرار دهیم و بگوییم: خدایا! نفس ما را از ناخالصی ها پاک گردان وگرنه هلاک می شویم.

صلاح کار کجا و من خراب کجا بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا

حق؛ مأمَن جان انسان‌ها

«اللَّهُمَّ أَنْتَ عُدَّتِي إِنْ حَزَنْتُ، وَأَنْتَ مُتَّجِعِي إِنْ حُرِمْتُ، وَبِكَ اسْتِغَاثَتِي إِنْ كَرِهْتُ، وَعِنْدَكَ مِمَّا فَاتَ خَلْفُ، وَلِمَا فَسَدَ صِلَاحُ، وَفِيمَا أَنْكَرْتَ تَغْيِيرُ، فَأَمِّنْ عَلَيَّ قَبْلَ الْبَلَاءِ بِالْعَافِيَةِ، وَقَبْلَ الطَّلَبِ بِالْجِدَّةِ، وَقَبْلَ الضَّلَالِ بِالرَّشَادِ، وَاعْفِنِي مَثُونَةَ مَعْرَةِ الْعِبَادِ، وَهَبْ لِي أَمْنًا يَوْمَ الْمَعَادِ، وَامْنِحْنِي حُسْنَ الْإِرْشَادِ».

ای خدا! تو پشت و پناه من هستی، آنگاه که غم مرا فرا گیرد، و تو محل امید منی، آنگاه که اهل دنیا از همه چیز محروم کنند، و به سوی تو استغاثه می‌کنم، آنگاه که اندوه‌ها از همه طرف به سویم آیند، و عوض و جایگزینی آنچه از دست برود نزد تو است، همچنان که اصلاح هر آنچه فاسد شود و تغییر هر آنچه پسندیده نیست، به دست تو است، پس بر من منت گذار و قبل از آن که بلا مرا فرا گیرد، عافیت را جایگزین آن گردان، و قبل از آن که نیازمند شوم، عدم نیاز را جایگزینش فرما و قبل از آن که گمراه شوم، ارشاد را جایگزینش کن و مرا از برخوردهای ناشایستِ بندگانت بی‌نیاز گردان و امنیت روز قیامت را بر من مرحمت فرما، و زیبایی هدایت را از من دریغ مدار.

در این قسمت از دعای مکارم الأخلاق، حضرت سجّاد علیه السلام پس از آن که به خدا عرضه می‌دارند که تو در همه شرایط نقطه امید جان من هستی و اظهار می‌دارند تبدیل هر بدی به خوبی نزد تو است، بر همین اساس از خدا تقاضا می‌کنند که بدی‌ها را به خوبی تبدیل فرماید.

ابتدا در این بخش می‌گوییم: «اللَّهُمَّ أَنْتَ عُدَّتِي إِنْ حَزَنْتُ، وَأَنْتَ مُتَّجِعِي إِنْ حُرِمْتُ، وَبِكَ اسْتِغَاثَتِي إِنْ كَرِهْتُ»؛ ای خدا! با توجه به همه خوبی‌ها که در تو هست و با توجه به این که من به گوه‌ر وجود تو ایمان دارم، چون غمی مرا فرا گیرد، سرمایه‌هایی من از آن غم، تو هستی، و چون دشمنانم حيله کنند تا مرا از آنچه داشته باشم محروم نمایند،

تویی که محلّ امید و نعمت من هستی، و چون انواع اندوه‌ها و با شدّت بسیار سراسر روح و قلب مرا فرا گیرد، به تو پناه می‌برم، پس تو را دارم و تا تو را دارم به همه تکیه‌گاه‌ها و گنج‌ها دست یافته‌ام، دیگر هیچ مشکلی توان خاکستر کرده شعله حیات مرا ندارد، چون در هنگامه‌ی خطر به جای وای وای گفتن، و خود را نابود کردن؛ خدا خدا می‌گویم و خود را نجات می‌دهم، چرا که:

هر که صید وایِ خود شد، وایِ او گم شود از وای، سر تا پای او
 «وَعِنْدَكَ مِمَّا فَاتَ خَلْفٌ، وَلِمَا فَسَدَ صَلاَحٌ، وَفِيْمَا اَنْكَرْتَ تَغْيِيْرٌ»؛ در کشاکش زندگی
 و در مسیر بندگی تو، هر آنچه از دست بدهم، عوض و جایگزین آن نزد تو هست، و هر
 آنچه تباه شود، قدرت اصلاحش نزد تو هست و هر آنچه را نپسندی، تغییرش نزد تو هست.
 وقتی انسان متوجّه حضرت رب العالمین در زندگی‌اش شد و تقاضا کرد که خداوند
 ولایت و سرپرستی او را به دست گیرد، برای تغییر اساسی جهت جان چنین بنده‌ای خداوند
 تغییراتی در زندگی او به وجود می‌آورد، لذا چیزهایی که او مایل بود بماند، می‌رود،
 چیزهایی که به آن‌ها امید داشت، از دست می‌دهد و خلاصه دگرگونی‌هایی در زندگی‌اش
 رخ می‌نماید؛ در این فراز اظهار می‌داری:

ما که دادیم دل و دیده به طوفان بلا گویا سیل غم و خانه ز بنیاد ببر
 حالا که پذیرفتیم دیگر ما در صحنه نباشیم و خدا باشد، پس خدایا! سیل غم دوری از
 مأنوسات را بفرست و بنیاد خانه منیت و انانیت ما را به کَلّی ویران نما، چون می‌دانم: «وَ
 عِنْدَكَ مِمَّا فَاتَ خَلْفٌ»؛ به جای آنچه می‌رود، جایگزین و عوضش نزد تو است، تو
 با نور خودت آن را جبران می‌کنی، چنانچه به پیامبرش حضرت موسی علیه السلام فرمود: «یا

مُوسَى! مَا خَلَقْتُ خَلْقًا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ فَإِنِّي إِنَّمَا ابْتَلَيْتُهُ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَعَافِيهِ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَزْوَى عَنَّهُ مَا هُوَ شَرٌّ لَهُ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَهُ أَنَا أَعْلَمُ بِمَا يَصْلُحُ عَبْدِي عَلَيْهِ؛
ای موسی! هیچ موجودی را دوست داشتنی‌تر از بنده مؤمن خلق نکردم، گرفتارش کنم به آن چیزی که برای او بهتر است و عافیتش دهم در آن چیزی که برای او بهتر است و بزدایم از او آنچه برایش شر است با جایگزینی آنچه برای او خیر است من به آنچه صلاح بنده‌ی من است عالم‌ترم.

حضرت سجاد علیه السلام پس از آن که اظهار فرمود: آنچه تو برای من می‌کنی سراسر خوبی است، عرضه می‌دارد: «فَأَمِّنْ عَلَى قَبْلِ الْبَلَاءِ بِالْعَافِيَةِ، وَ قَبْلِ الْطَّلَبِ بِالْجِدَّةِ، وَ قَبْلِ الضَّلَالِ بِالرُّشَادِ»؛ خدایا! بر من مَنّت بگذار و در زندگی‌ام، عافیت و گذر از موانع را به جای گرفتارشیدن در موانع قرار بده.

منگر اندر ما، مکن بر ما نظر اندر اکرام و صفای خود نگر

و در راستای همان مَنّت‌گذاری و دادن با ارزش‌ترین چیزها به من، قبل از آن که گرفتار نیازمندی و فقر شوم، به برخورداری مفتخرم نما تا بتوانم همواره با تو باشم.

در خدا گم شو، وصال این است و بس گمشدن گم کن، کمال این است و بس

اگر گرفتار فقر شوم، به چنین کمالی دست نمی‌یابم. و در راستای همان مَنّت‌گذاری بر من، قبل از آن که گمراهی‌ها به سراغم آید، راهنمایی‌ام کن، و گرنه اگر فرصت‌ها از دست برود و من هنوز مایل به راه‌یابی به سوی تو نباشم و تو را نیافته باشم، به خسران بزرگی گرفتار شده‌ام.

گر من از باغ تو یک میوه بچینم چه شود پیش پای به چراغ تو بینم چه شود؟

یا رب اندر کنف سایه‌ی آن سرو بلند گر من سوخته یک دم بنشینم چه شود؟
 آخر ای خاتم جمشیدِ همایون آثار گرفتد عکس تو بر نقش نگینم چه شود؟
 آری؛ کمک بفرما که در زیر سایه هدایت تو قرار گیرم و عکس انوار هدایت تو بر
 نقش نگین قلب من فرود آید.

«وَ اكْفِنِي مَوْنَهُ مَعْرَهُ الْعِبَادِ»؛ تو خودت برای داشتن توان مقابله با مکر مردم کفایت
 کن، چون در آن صورت «نیست در شهر نگاری که دل ما ببرد» مردم بنا دارند مرا گرفتار
 حيله‌های خودشان کنند و اگر تو را نداشته باشم، من نیز گرفتار آن‌ها می‌شوم و سیل مکرها
 و حيله‌هاست که سراسر زندگی مرا اشغال می‌کند، عمده آن است که من فقیر لطف تو
 باشم و تو برای من کافی باشی.

غلام همّت آن رند عافیت سوزم که در گداصفتی کیمیاگری آموخت
 اگر تو مرا کفایت کنی، در اوج گدایی از تو، به حقیقی‌ترین کیمیا دست یافته‌ام و دیگر
 احوالات من به ردّ و قبول مردم گرفتار نیست. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ رِضَا
 النَّاسِ وَلَا يُمْلِكُ وَالْأَسْتَهْمُ لَا تُضْبَطُ وَكَيْفَ تَسْلَمُونَ مِمَّا لَمْ يَسْلَمْ مِنْهُ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ وَرُسُلُهُ؟»
 خوشنودی مردم دست‌نایافتنی است، و زبان آن‌ها قابل کنترل نیست و چگونه از آنچه انبیاء
 و رسولان الهی در امان نبودند، می‌خواهی در امان باشی. حال می‌شود مرا با این مردم
 بگذاری؟! حضرت موسی علیه السلام عرض کرد: «يَا رَبِّ! أَسْأَلُكَ أَنْ لَا يَذْكُرْنِي أَحَدٌ إِلَّا بِخَيْرٍ،
 قَالَ: مَا فَعَلْتُ ذَلِكَ لِنَفْسِي»؛ خدایا! از تو تقاضا می‌کنم که شرایطی فراهم نمایی که مردم در

۸۱- معرّه: در موردی به کار می‌رود که فردی نسبت به دیگری مرتکب بدی می‌شود و عیبی را به او نسبت دهد.

۸۲- وسائل، ج ۲۷، ص ۳۹۴.

۸۳- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۰۷.

مورد من جز به خوبی یاد نکنند. خداوند فرمود: من برای خودم هم چنین کاری نکردم، چگونه می‌خواهی برای تو چنین کنم. لذا در این فراز از دعای مکارم تقاضا می‌کنی: خدایا! مرا با این مردم وامگذار، و گرنه گرفتار مدح و ذم آن‌ها می‌شوم.

لقمان در راهنمایی فرزندش به او گفت: «لَا تَعْلَقَ قَلْبَكَ بِرِضَا النَّاسِ وَ مَدْحِهِمْ وَ ذَمِّهِمْ، فَإِنَّ ذَلِكَ لَا يَحْصُلُ وَ لَوْ بَالِغِ الْإِنْسَانُ فِي تَحْصِيلِهِ بَغَايَةَ قُدْرَتِهِ»؛ «قلب خود را به مدح و ذم مردم متعلق نکن که چیزی به دست نمی‌آوری، حتی اگر در این رابطه نهایت کوشش و تلاش خود را به کار گیری. سپس حضرت لقمان برای این که در عمل این نکته را به فرزندش نشان دهند، درازگوشی را انتخاب کردند و ابتدا فرزندشان را سوار نمودند و خودشان پیاده در میان شهر افسار آن را می‌کشیدند. به فرزندشان فرمودند: دقت کن بین مردم چه می‌گویند. مردم به همدیگر می‌گفتند: عجب پسر بی‌غیرتی! خودش روی الاغ نشسته است و پدر پیرش پیاده است. سپس لقمان به پسرشان گفتند: حالا کار را عکس می‌کنیم، من سوار می‌شوم و تو افسار الاغ را بکش. چون به سخنان مردم گوش دادند، شنیدند می‌گویند: چه پیرمرد بی‌رحمی! سوار الاغ شده و به این جوان رحم نمی‌کند و پیاده او را این طرف و آن طرف می‌برد. سپس گفت: حالا دوتایی سوار می‌شویم. باز به سخنان مردم گوش دادند، شنیدند می‌گویند: چه آدم‌های بی‌انصافی! به این حیوان زبان بسته رحم نمی‌کنند، دوتایی سوار آن شده‌اند. گفت: حالا دوتایی پیاده می‌رویم. چون به سخنان مردم گوش دادند، شنیدند می‌گویند: چه آدم‌های بی‌عقلی! سوار حیوان نمی‌شوند و خود را خسته می‌کنند. سپس لقمان روی به فرزندش کرد و فرمود: «تَرَى فِي تَحْصِيلِ رِضَاهُمْ حِيلَةً»

لَمُحْتَالٍ؛ آیا برای انسان باتدبیر به منظور جلب رضایت مردم، جای دیگری برای اعمال تدبیر و چاره‌جویی باقی هست؟ ولی دیدی که در هیچ حالتی اظهار رضایت نکردند. پس در زندگی باید جهت خود را در راستای رضایت خدا قرار دهیم تا خداوند خودش ما را از مردم کفایت کند، وگرنه راهی برای نجات از حيله‌ها و طعنه‌های مردم از طریق تلاش خودمان نمی‌توانیم به دست آوریم.

«وَهَبْ لِي أَمْنًا يَوْمَ الْمَعَادِ؛ و امنیت روز بازگشت به سوی خودت را به من مرحمت فرما، زیرا اصل زندگی آن‌جاست و از طرفی آن روز برای عده‌ای، روز فزع اکبر و بی‌تابی بزرگ است و اگر به لطف خود مرا در آن روز زیر سایه‌ی امن خود قرار ندهی تمام زندگی خود را باخته‌ام. هرچه هست در ابدیت است، شرایطی با اوج شکوفایی و داشتن ظرفیتی که همه‌ی رحمت‌های عالی‌هی الهی یک‌جا می‌تواند به بنده برسد، خدایا در چنین شرایطی امنیت استفاده از آن نعمت‌های ابدی را به من مرحمت فرما تا برای همیشه حیات خود را در جوار رحمت تو بگذرانم و در آن عالم بقاء باقی به صفای تو باشم.

«وَأَمْنِي حُسْنَ الْإِرْشَادِ؛ نعمت حُسن ارشاد و هدایت مردم به نحو صحیح را به من عطا کن تا بتوانم انسان‌های گرفتار شده در بیراهه‌ها را به زیباترین شکل به راه آورم و وسعتی به وسعت همه‌ی انسان‌های هدایت‌یافته برای خودم کسب کنم، می‌دانم هر عنایتی که در اثر اسلام به هر کسی بفرمایی، ابتدا به پیامبر اسلام صلوات الله علیه و آله می‌رسد و سپس به ائمه علیهم السلام و سپس به علما و اساتید آن کسی که هدایت می‌کند، و سپس به خود آن کس، حال چنین نقشی را به من عنایت فرما تا از عنایات وسیع تو برخوردار شوم و به اوج هدایت یافتگی برسم.

تقاضای هدایت بر سر دو راهی‌ها

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَادْرَأْ عَنِّي بِلُطْفِكَ، وَاغْدِنِي بِبِعَمَّتِكَ، وَاصْلِحْ لِي بِكِرَمِكَ، وَدَاوِنِي بِصُنْعِكَ، وَأُظِلَّنِي فِي ذَرَاكَ، وَجَلِّ لِي رِضَاكَ، وَوَقِّنِي إِذَا اشْتَكَلْتُ عَلَى الْأُمُورِ لَاهْدَاها، وَإِذَا تَشَابَهَتْ الْأَعْمَالُ لِأَرْكَاها، وَإِذَا تَنَاقَضَتْ الْمَلَلُ لَأَرْضَاها».

ای خدا! بر بهترین آیات خود - یعنی محمد و آل او - صلوات و درود خود را بفرست تا هم نمونه‌ای از اعلان وفاداری ما به آن آیات عظمی باشد و هم سراسر مردم عالم از انوار معنوی آن‌ها بهره‌مند گردند، و به لطف خود هر بلایی را از من دفع بفرما، و به نعمت خود مرا تغذیه کن، و به کرم خود اصلاحم نما، و به کمک پرورش خاص خودت درمانم کن، و در زیر سایه‌ی پوشش خودت جایم ده، و خلعت رضای خودت را بر من بپوشان، و وقتی امور و موقعیت‌ها مرا به اشتباه می‌کشاند مرا به سوی درست‌ترین آن‌ها راهنمایی فرما، و وقتی کارها بر من مشتبّه می‌شوند در عمل به انجام پاکیزه‌ترین آن‌ها موفقم گردان، و وقتی مذاهب مختلف درهم می‌آمیزد مرا در انتخاب پسندیده‌ترینش موفق بدار.

در این فراز حضرت سجّاد علیه السلام پس از درود بر پیامبر و آل او علیهم السلام حضور هر چه بیشتر حضرت حق را در زندگی طلب می‌کنند. و از خداوند عالی‌ترین موضع‌گیری‌ها را در کلیه امور می‌طلبند. لذا عرضه می‌دارند: «وَادْرَأْ^{۸۵} عَنِّي بِلُطْفِكَ»؛ خدایا! حالا که باید موانع ارتباط با مقصد و مقصود خود را دفع کنم، تو با «لطف» خودت در این امر به کمک من بیا. چون خیلی فرق است که با لطف الهی یک مشکل دفع شود و یا این که با برنامه‌های

ناقص خودمان بخواهیم آن مشکل را مرتفع نماییم، زیرا ظرائف و لطائفی که در اسم لطیف حضرت ربّ العالمین هست بیشتر با مدارای با بنده اش او را به مقصد می‌رساند نه با تنبیه او را از کاری منصرف کند. «وَ اَغْذِیْ بِنِعْمَتِکَ»، و خدایا! حالا که باید تغذیه شوم، منشأ آن تغذیه، نعمت تو باشد، که در راستای آن نعمت، خود رزق هم وسیله‌ی بندگی من خواهد شد، زیرا ممکن است انسان رزق مقسوم خود را از طریق حرام به دست آورد که در آن حالت بدون آن که رزق بیشتری نصیب خود کرده باشد، آلوده به معصیت نیز شده است. چنانچه حضرت صادق علیه السلام از قول پیامبر خدا صلوات الله علیه و آله دارند که: «...قَدْ قَسَمَ الْاَرْزَاقَ بَيْنَ خَلْقِهِ فَمَنْ هَتَكَ حِجَابَ السِّرِّ وَ عَجَلَ فَاَخَذَهُ مِنْ غَيْرِ حِلِّهِ، قُصَّ بِهِ رِزْقُهُ الْحَلَالِ وَ حُوسِبَ عَلَيْهِ یَوْمَ الْقِیَامَةِ»؛ رزق‌های مردم بین مردم از قبل مشخص شده، حال هر کس در طلب آن‌ها، راه حرام را پیشه کند و عجله نماید، همان رزقی را به دست می‌آورد که برایش مشخص شده، منتها از طریق غیر حلال، در آن صورت در غیبی که از رزق حلال خود کم کرده، در روز قیامت گرفتار عذاب آن عمل حرام می‌شود. حضرت سجّاد علیه السلام با آگاهی بر این قاعده تقاضا می‌کنند: خدایا! با نعمت خود تغذیه‌ام نما. و تغذیه نمودن در موارد دیگر - مثل علم و آبرو و ...- نیز بر همین اساس است که اگر از طریق نعمت الهی باشد برای انسان برکت دارد، و گرنه وبال انسان می‌شود.^{۸۷}

سپس تقاضا می‌کنی: «وَ اَصْلِحْ لِحَنِ بِکَرَمِکَ» و خدایا! با اسم کرم مرا اصلاح کن؛ یعنی بر اساس استحقاق ما بر ما منکر، بر اساس کرم خودت بر ما نظر کن و در اصلاح ما عنایت فرما.

منگر اندر ما، مکن بر ما نظر اندر اکرام و صفای خود نگر

چون وقتی سالک به کرم خدا نظر کرد، خدا هم با اسم کریم خود با او برخورد می کند و در این حالت است که اصلاح انسان بدون هیچ پیش شرطی از طرف خدا شروع می شود، کارها به راحتی جلو می رود و سالک آماده پذیرش الطاف الهی می گردد، و دیگر نگران این مسئله نیست که من کجا و رسیدن به مقامات عالیّه معنوی کجا! این جاست که به ما گفته اند:

تو مگو ما را بدان شه راه نیست با کریمان کارها دشوار نیست

سپس می گوئی: «وَدَاوْنِي بِصُنْعِكَ»؛ خدایا! مرا با عمل خودت و به دست خودت مداوا کن، بیماری های قلبی و اخلاقی چیزی نیست که من بتوانم با افتان و خیزان های خودم از دست آن ها راحت شوم، دواى تو را می طلبد و علاج تو را می خواهد.

از که جویم اُنس جان، چون مونس جان یاد توست

با که گویم درد خود، چون غایت جانان تویی

سپس عرضه می داری: «وَأُظْلِمَنِي فِي ذَرَاكَ»؛ مرا در سایه حمایت خودت قرار ده و در تحت پوششی که وابسته به ذات مقدّس خودت می باشد جایم ده، چون وقتی در زیر سایه رضای تو باشم، در مرکز هستی قرار دارم و گویا همه عالم در اختیار من است و هیچ چیز در مقابل رسیدن به حوائج من مانع نیست، عمده آن است که تمام طلب من قرار گرفتن در زیر سایه لطف و قدرت تو باشد، تا تو بر من فرمان برانی و نَفَس من در مقابل تو، خاکِ خاک باشد، به طوری که جایی برای بروز نفس اماره باقی نماند، در این حالت است که

امکان رویش کمالات معنوی در خاک وجود من ممکن می گردد و لذا در واقع از طریق این تقاضا ابتدا با نفس خودم سخن می گویم که:

از بهاران کی شود سرسبز سنگ خاک شو، تا گل به رویی رنگ رنگ

سالها تو سنگ بودی دل خراش آزمون را، یک زمانی خاک باش

و حالا از خداوند می خواهی مرا که در مقابل عظمت تو خاک شده ام، در زیر پوشش خود قرار دهی و بر آن، لاله های معنویت و قرب را برویانی.

«وَجَلِّلْنِي رِضَاكَ»؛ و خلعت رضای خودت را بر من بپوشان، چون وقتی تو از من راضی

شدی و با رضای خود بر من نظر کردی، آیا من می توانم به چیز بالاتری فکر کنم، فقط می توانم فریاد بزنم: «مژده بده، مژده بده، یار پسندید مرا» در این حال من راضی ام به این که تو ربّ من هستی و من به تمام مقصود خود رسیده ام و امیدوارم که تو با نظر رضایت به من بنگری، در این حالت است که می توان گفت:

دلبران را دل اسیر بی دلان جمله معشوقان، شکار عاشقان

هر که عاشق دیدی اش معشوق دان کو به نسبت هست هم این و هم آن

تشنگان گر آب جویند از جهان آب جوید هم به عالم تشنه گان

چون که عاشق اوست، تو خاموش باش او چو گوشت می کشد، تو گوش باش

خدایا! من چنین عالمی را می خواهم که تو با نظر رضا و محبت، بر من نظر کنی، و من

با تمام وجود در مقابل تو خاموش باشم، تو گوش مرا بخواهی که فقط بشنوم و هیچ دم نزنم و من هم تماماً گوش باشم، زیرا:

جانور فربه شود، لیک از علف آدمی فربه ز عزّ است و شرف

آدمی فربه شود از راه گوش جانور فربه شود از راه نوش

آری؛ گوش آدمی، دهان جان اوست، خوشا وقتی که جان انسان در مقابل پروردگارش گوش شود!

حال پس از آن که با لطف و نعمت و کرم و صنع و پوشش و رضای پروردگار، تقاضای اصلاح خود نمودی، در فراز دیگر تقاضا می کنی که: خدایا! در مقابل وقایع بهترین برخوردارها را از تو طلب می کنم، می گویی: «وَوَفَّقْنِي إِذَا اشْتَكَيْتَ عَلَيَّ الْأُمُورَ لِأَهْدَاهَا»؛ خدایا! آنگاه که امور بر من مشکل می شود و خطر موضع گیری های نامناسب مرا تهدید می کند، از تومی خواهم مرا در درست ترین موضع گیری موفق بگردانی، زیرا:

بی عنایات حقّ و الطاف حق گر ملک باشد سیه باشد ورق

پس محال است که من به تنهایی بتوانم عالی ترین برخورد را در مقابل مشکلات داشته باشم، من به خودی خود کوتاه بین و عجولم. «وَإِذَا تَشَابَهَتِ الْأَعْمَالُ لَازُكَاها»، و نیز آنگاه که در مقابل کارهایی قرار می گیرم که سخت مشابه هم هستند، مرا موفق گردان تا پاکیزه ترین آن ها را انجام دهم که سرمایه واقعی زندگی زمینی من در ابدیتم باشد و روزمرگی ها مشغولم نکند تا به صرف انجام کارها دلخوش باشم، گفت:

کار آن دارد که حق را شد مرید از برای او ز هر کاری بُرید
دیگران چون کودکان این روز چند تا به شب در خاک بازی می کنند
گویدم از کار خستندم خلق غرق بیکاری است جانش تا به خلق

و سالک در این فراز از خدا می خواهد بهترین کارها که کار برای خدا است، کار او باشد و او گرفتار کارهای کاذب نشود.

«وَإِذَا تَنَاقَضَتِ الْمِلَلُ لَأَرْضَاهَا» و موفقم گردان تا آن گاه که با انواع برداشت‌ها از دین، هر کس مدعی پیمودن راه رسیدن به خدا است موفقم گردان تا راهی را انتخاب کنم که بیشتر مرضی تو است و پسندیده‌ترین راه به سوی تو باشد، به تعبیر دیگر:

بر افکن پرده تا معلوم گردد که یاران، دیگری را می‌پرستند

خطر بزرگ آن است که انسان‌ها حساسیت یافتن راه را برای رسیدن به خدا در خود زنده نگه ندارند و به اندک اعمال عبادی راضی شوند، چون نمی‌دانند اگر راه را صحیح انتخاب کنند چه برکات غیرقابل تصویری نصیبشان می‌شود. گفت:

زان‌که ایشان در فراق فانی‌اند غافل از لعل بقای کانی‌اند

علت عدم حساسیت نسبت به راه صحیح بندگی، آن است که می‌خواهند دنیای بیشتر داشته باشند و از عالم معنا غافل‌اند، خدا خدا می‌گویند، ولی نه برای این که به خدا برسند.

آن گدا گوید خدا از بهر نان متقی گوید خدا از عین جان

و لذا است که از خدا تقاضا می‌کنی که در آشفته‌بازار مدعیان راه رستگاری، مرا در شناخت و انجام راهی موفق گردان که پسندیده‌ترین آن‌ها باشد. که آن با تجلی اسماء جامع «الله» از چشمه‌ی نور محمدی صلوات الله علیه و آله عملی است.

بهترین بستر برای انس با خدا

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَتَوَجَّعْنِي بِالْكَفَايَةِ، وَسَمِّنِي حُسْنَ الْوِلَايَةِ، وَهَبْ لِي صِدْقَ الْهِدَايَةِ، وَلَا تَفْتِنِّي بِالسَّعَةِ، وَآمِنِحْنِي حُسْنَ الدَّعَةِ، وَلَا تَجْعَلْ عَيْشِي كَدًّا كَدًّا، وَلَا تَرُدَّ دُعَائِي عَلَى رَدًّا، فَإِنِّي لَا أَجْعَلُ لَكَ ضِدًّا، وَلَا أَدْعُو مَعَكَ نِدًّا».

ای خدا! درود و سلام خود را بر لطیف ترین و پاک ترین قلب ها - که همان قلب پیامبر و آل او علیهم السلام است - برسان، تا آن ها با عنایتی که به بندگان خدا دارند من را نیز از آن برخوردار کنند، تاج کفایت و استغنا از غیر را بر سرم بگذار، و به راهی راهبری ام فرما که آن بهترین برنامه ریزی باشد، و بر من راست ترین هدایت ها را ببخش و با گشایش در اموراتم به آزمایش های سخت و فتنه انگیزم مینداز و با آسان کردن زندگی ام بر من منت بگذار و زندگی ام را گرفتار چه کنم، چه کنم، نکن. دعایم را به خودم برگردان و از استجاب آن محروم منما، من تو را به یگانگی می شناسم و برای تو رقیبی قرار نمی دهم و در کنار تو شریکی را نمی خواهم.

در این بخش حضرت سجّاد علیه السلام از حضرت «الله» تقاضای شرایطی را می کنند که بهترین بستر برای انس با خدا است. ابتدا عرضه می دارند: «وَتَوَجَّعْنِي بِالْكَفَايَةِ»؛ خدایا! کفایت و استغنا از غیر، تاج عزّت و شرف بنده است، پس مرا مفتخر به آن بگردان تا در حال کفایت و بی نیازی باشم، بدون توسعه ی بیش از حدّ، و هم بتوانم مهمّات مردم را کفاف کنم. در این فراز نمی گوئید خدایا ثروت مرا زیاد کن، عرضه می دارید خدایا! مرا مفتخر به کفاف بکن.

در خبر داریم رسول خدا صلوات الله علیه و آله در مسیر خود در بیابانی جهت رفع تشنگی کسی را نزد شترچرانی فرستادند تا جهت رفع عطش کمی شیر بگیرد، جواب داده بود: شیری که داریم غذای عشیره است، پیامبر خدا صلوات الله علیه و آله درباره او دعا فرمودند که: خدایا! مال و فرزندش را زیاد کن! سپس به گوسفندچرانی برخورد کردند که به تقاضای فرستاده پیامبر صلوات الله علیه و آله جواب مثبت داد. پیامبر خدا صلوات الله علیه و آله گفتند: بارالها! به او کفاف زندگی را عطا فرما. اصحاب تعجب کردند، به آن اولی که جواب تقاضای پیامبر صلوات الله علیه و آله را نداد، تقاضای زیادی مال و فرزند کردند، ولی در مورد دومی از خدا برای او کفاف خواستند، یعنی در حدی داشته باشد که نیازمند نباشد، حضرت در جواب تعجب اصحاب فرمودند: مال کم که نیازهای زندگی را کفایت کند، بهتر است از مال بسیاری که موجب غفلت آدمی از خداوند شود، سپس عرضه داشتند: «اللَّهُمَّ ارْزُقْ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ مَنْ أَحَبَّهُمُ الْعِفَافَ وَ الْكَفَافَ»؛ خدایا! روزی محمد و آل محمد و هر کس که آن‌ها را دوست می‌دارد، در حد عفاف و کنترل حرص، و کفاف و رفع نیاز قرار ده.^{۹۰}

در ادامه می‌گوییم: «وَ سُمِّنِي حُسْنَ الْوِلَايَةِ!»؛ و بهترین ولایت و برنامه‌ریزی را در کاری که به عهده می‌گیرم برایم مقرر بکن، چون انسان‌ها نسبت به برنامه‌ریزی‌های خود مغرور می‌شوند و همین که می‌بینند برای خود برنامه‌ای دارند، مجذوب آن می‌گردند و در تشخیص نقص‌های آن ناتوان می‌گردند، لذا لازم است انسان از خداوند تقاضا کند تا بهترین ولایت و سرپرستی را در کاری که به عهده می‌گیرد به او عطا کند، چون به گفته مولوی:

۹۰ - بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۶۷.

۹۱ - سَوْم؛ یعنی رفتن در پی چیزی و طلب کردن آن.

صد هزاران دام و دانه است ای خدا ما چو مرغان حریص بینوا

دَم به دَم ما بسته دام نوایم هر یکی، گر باز و سیمرغی شویم

می‌رهانی هر دمی ما را و باز سوی دامی می‌رویم ای بی‌نیاز

و این است که اگر خداوند ما را به بهترین برنامه‌ریزی راهنمایی فرماید، خطر فرو افتادن در این دام‌ها رفع می‌گردد و اگر هم مشکلات و دام‌هایی در پیش باشد، با توجّه سالک به نور توحید، آثار سوء آن از بین می‌رود که گفت:

گر هزاران دام باشد در قدم چو تو با مایی نباشد هیچ غم

وقتی که سالک از خداوند «حُسْنَ الْوَلَايَةِ» یا بهترین سرپرستی و برنامه‌ریزی را طلب کرد، تا بتواند به بهترین نحو به مردم کمک کند، برکات چنین کاری این می‌شود که رسول خدا صلوات الله علیه و آله در رابطه با آن فرمودند: «کسی که ولایت و تصدی چیزی از امور امت مرا عهده‌دار شود و ضمیرش نسبت به مردم پاک و منزّه باشد، خداوند هیتی از او در قلب مردم قرار می‌دهد که اگر دست خود را در کارهای خوب نسبت به مردم بگشاید، محبوب جامعه می‌شود و اگر به مال مردم دست نگشاید، خداوند مالش را زیاد می‌کند، و اگر حقّ مظلوم را از ظالم بگیرد، در بهشت مصاحب من خواهد بود، و اگر عفو و گذشتش بسیار باشد، عمرش طولانی می‌گردد، و اگر عدلش گسترده و عمومی باشد، بر دشمنش پیروز می‌شود.» این‌ها همه از برکات «حُسْنَ الْوَلَايَةِ» است و لذا است که جا دارد انسان از خدا چنین کمالی را طلب کند.

«وَهَبْ لِي صِدْقَ الْهِدَايَةِ»؛ خدایا! مرا از موهبت راهنمایی صادقانه برخوردار کن تا بتوانم مردم را به صادقانه‌ترین و واقعی‌ترین حقایق عالم راهنمایی کنم. چه چیزی واقعی‌تر از خدا است؟ پس هدایت صادقانه هدایتی است که بتوانیم انسان‌ها را متوجّه خدا نماییم و

از امیدواری به خیال‌های دروغین نجاتشان دهیم. و بعد از خدا، چه چیزی واقعی‌تر از قرآن است که ما را متوجه حقایق و سنن جاری در هستی می‌کند و ما را از گرفتارشدن در پندارهای باطل می‌رهاند؟ و بعد از آن چه چیزی واقعی‌تر و صادق‌تر از سخنان و سیره پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام است که معنی صحیح زندگی کردن را می‌نمایانند و پوچی زندگی‌های دروغین را بر ملا می‌سازند؟ پس در واقع در این فراز، از خدا تقاضا می‌کنی: خدایا! کمکم کن تا بتوانم خود را و بقیه را به واقعی‌ترین واقعیات رهنمون باشم، زیرا که:

راه هموار است و زیرش دام‌ها قحطِ معنی در میان نام‌ها

مگر آن که خداوند به نور هدایتِ خود ما را از آن دام‌های پنهان برهاند.

حرف زیاد است ولی حقیقت کم

«وَلَا تَفْتِنِّي بِالْغِنَى»؛ خدایا! حال که امتحان کردن بندگان از سنت‌های حتمی توست، مرا با ثروت زیاد امتحان نکن که آن خطرناک‌ترین شرایط امتحان است. ثعلبه بن حاطب از پیامبر خدا صلوات الله علیه و آله تقاضا کرد که جهت ثروتمندشدنش، برای او دعا کنند، حضرت فرمودند: ای ثعلبه! «قَلِيلٌ تُؤَدِّي شُكْرَهُ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ لَا تُطِيقُهُ»؛ مال خیلی کمی که بتوانی شکرش را اداء کنی بهتر از مال زیاد است که طاقت و تحملش را نداشته باشی. ولی او مرتب اصرار کرد، رسول خدا صلوات الله علیه و آله هم دعا کردند و او گوسفند داری را شروع کرد و آن قدر گوسفندانش زیاد شدند که مجبور شد جهت نگهداری و تغذیه آن‌ها از مدینه به یکی از وادی‌های اطراف برود، ولی پس از آمدن آیه زکات، زکات نداد و گفت این جزیه است.

آن گاه این آیه در مذمتش آمد: «گفتند چون خداوند از فضلش به ما عطا کند صدقه می دهیم، ولی بخل ورزیدند».^{۹۲} و با وزر و وبال همان مال زیاد از دنیا رفت.^{۹۳}

پس انسان همواره باید از ثروت زیاد نگران باشد، چون خطر این که نتواند در آن شرایط از عهده‌ی امتحان به درستی در آید، برایش هست و در همین راستا است که پیامبر خدا صلوات الله علیه و آله می‌فرماید: «لَيْسَ بِمُؤْمِنٍ مُسْتَكْمِلٍ الْإِيمَانِ مَنْ لَمْ يَعِدِ الْبَلَاءَ نِعْمَةً وَالرَّخَاءَ مُصِيبَةً»^{۹۴}؛ هنوز به درجه‌ی ایمان کامل نرسیده کسی که بلا را نعمت، و گشایش را مصیبت نداند.

«وَأَمْنِحْنِي حُسْنَ الدَّعَاةِ، وَلَا تَجْعَلْ عَيْشِي كَدًّا كَدًّا»؛ خدایا! در عین این که از تو می‌خواهم با ثروت زیاد امتحانم نکنی، ولی تقاضا مندم زندگی راحتی را به من مرحمت فرمایی تا گرفتار چه کنم چه کنم نباشم. زیرا وقتی ذهن انسان دائماً گرفتار پیدا کردن راهی بود تا مایحتاجش را برآورده کند، دیگر برایش حضور قلبی نمی‌ماند که در اثر آن دائماً خدا را حاضر و ناظر بباید و در عبادتش شرایط انس با خدا فراهم شود. آری؛ به واقع باید از خدا خواست که انسان را گرفتار مایحتاج دنیایی اش نکند، زیرا فرمودند: «الْفَقْرُ الْمَوْتُ الْأَكْبَرُ»^{۹۵} فقر مرگ بزرگ است، در حالی که موت بدن، موت اصغر است. و هیچ راهی هم برای

۹۲- وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ * لَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ (سوره توبه، آیات ۷۵ و ۷۶).

۹۳- ورام‌بن ابی فراس، مجموعه‌ی ورام، ج ۲، ص ۲۸۲.

۹۴- نهج الفصاحه، حدیث شماره ۲۳۹۱.

۹۵- دعه؛ سهولت زندگی

۹۶- حضرت علی علیه السلام، کلام ۱۶۳ نهج البلاغه

نجات از فقر جز این که خدا شرایطی برای رفعش مرحمت فرماید، نیست و خداوند هم همین را از ما می‌خواهد که از من بخواه تا رزق تو را تأمین کنم و تو بیشترین همت خود را در مسیر بندگی صرف کن، به طوری که می‌فرماید: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا؟» هیچ جنبنده‌ای نیست مگر این که خداوند تأمین رزق او را به عهده گرفته است؛ عمده آن است که ما از خداوند رفع فقر خود را بخواهیم، تا او هم اجابت فرماید و سپس پیام او به ما این خواهد بود که:

بر دل خود کم نه اندیشه‌ی معاش عیش کم ناید تو بر درگاه باش
 «وَلَا تَرُدُّ دُعَائِي عَلَى رَدٍّ»؛ خدایا! دعایم را به خودم برمگردان و از استجابت آن محروم نکن، چون وقتی همه راه‌ها بسته شود، امیدم به راهی است که تو در مقابلم می‌گشایی و دل گرمی‌ام به دعاها و نجوایی است که با تو دارم، وای اگر این راه بسته شود! که این برای من بزرگ‌ترین محرومیت خواهد بود. «هر چه خواهی کن ولیکن این مکن» به قول مولوی:

نیست در عالم زهجران سخت‌تر هر چه خواهی کن ولیکن این مکن
 چون وقتی خداوند دعای انسان را ردّ کند، می‌گوید تو شایسته ارتباط با من نیستی و این بزرگ‌ترین بلا است، این است که باید ندا سر دهی:

رحم کن بر وی که روی تو بدید فرقت تلخ تو چون خواهد کشید؟
 صد هزاران مرگِ تلخِ شصت تو نیست مانند فراق روی تو
 بر امید وصلِ تو مُردن خوش است تلخی هجرِ تو فوق آتش است^{۹۵}

در قسمت آخر این فراز می‌گویی: «فَإِنِّي لَا أَجْعَلُ لَكَ ضِدًّا، وَلَا أَدْعُو مَعَكَ نَدًّا»؛ این که اینچنین به تو نظر دارم و همه این‌ها را از تو می‌خواهم و تقاضا دارم دعایم را به خودم برنگردانی، چون تو آن یگانه‌ی مطلق هستی که هیچ ضدّ و رقیب و هیچ ند و ماندی با تو نیست که بتوان جهت جان را به سوی آن انداخت. اساساً دل انسان مَهْرِ توجّه به یگانه‌ی مطلق دارد و علاوه بر این که می‌داند همه کارها به دست اوست، نفسِ اُنس با یگانه‌ی مطلق، نهایت طلب جان انسانی است و نمی‌تواند با او در نجوا و راز و نیاز نباشد، چون همان طور که از نظر وجود تکوینی، بقاء هر موجود عین ربط به حق است، دل هر انسانی در حیات تشریعی خود، وقتی به واقع در نشاط و حیات واقعی قرار دارد که تماماً خود را متصل به حق ببیند و این حالت با توجّه قلب به آن یگانه مطلق حاصل می‌شود و اگر متوجّه یگانگی او شد، تقاضای طلب و ارتباط در او شعله می‌کشد و به خود خواهد گفت:

سوی دریا عزم کن زین آب گیر بحر جو و ترک این مرداب گیر

و لذا است که در فراز اخیر می‌گویی: من نه برای تو رقیبی سراغ دارم و نه ماندی را در کنار تو می‌خوانم، ای یگانه مطلق! و چنین ارتباطی زیباترین ارتباط ممکنه است که در هستی واقع می‌شود. زیرا به یک معنی انسان با توجه به هویت تعلقی‌اش در ذات خود، دعا است، پس آن‌گاه که از دعا دست بردارد از موجودیت خود خارج شده است.

راه‌های مدیریت صحیح اقتصادی

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَامْنَعْنِي مِنَ السَّرْفِ، وَحَصِّنْ رِزْقِي مِنَ التَّلَفِ، وَوَفِّرْ مَلَكَتِي بِالْبَرَكَةِ فِيهِ، وَأَصِبْ بِي سَبِيلَ الْهُدَايَةِ لِلْبِرِّ فِيمَا أَنْفَقُ مِنْهُ».

ای خدا! درود و صلوات تو بر محمد آل او که با زحمات فوق‌العاده‌ی خود دین خود را به ما رساند، و مرا از اسراف و زیاده‌روی در کارها بازدار و رزق مرا از تباهی حفظ فرما، و آنچه دارم برکتش را فراوان گردان و راه صحیح نیکوکاری را در آنچه از مال خود خرج می‌کنم نشانم ده.

حضرت سجّاد علیه السلام در این بخش از خداوند می‌خواهند تا از ضعف بزرگی که انسان‌ها نسبت به ثروت‌مندشدن برایشان پیش می‌آید، در امانشان دارد، چراکه گاهی اوقات خداوند مسیر داشتن ثروتی را به سوی ما باز می‌کند تا آن را به بهترین نحو به سوی مقصد اصلی‌اش هدایت کنیم، ما را شایسته دیده است که اموال مردم از طریق ما مدیریت و برنامه‌ریزی شود، این جاست که خطر از بین بردن آن مال ظاهر می‌شود و اگر غفلت کنیم خداوند آن مال را از ما می‌گیرد، ولی وبال و روسیاهی آن برای ما می‌ماند.

حضرت علیه السلام عرضه می‌دارند: «وَأَمْنَعْنِي مِنَ السَّرْفِ»؛ خدایا! مرا از این که در خرج و برنامه‌ریزی آن ثروت و مالی که در اختیار من گذارده‌ای، گرفتار اسراف شوم، باز دار. چون اسراف؛ خارج شدن از حدّ تعادل است و با کنترل دقیق دستورات شرعی، می‌شود خود را در مرز مصرف صحیح قرار داد و اگر کوچک‌ترین غفلت بر ما غلبه کند با مجموعه‌ای از توجیه‌ها، گرفتار اسراف شده‌ایم، صفتی که خداوند در موردش فرمود: «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ»؟ خداوند مسرفین و اهل اسراف را دوست نمی‌دارد. دوست‌داشتن خدا،

خسارت بزرگی برای انسان است، چون دیگر نظر محبت‌آمیز خود را از ما باز می‌گیرد و لذا نور هدایتش در زندگی ما خاموش می‌شود و ما در ظلمات خود گرفتار می‌گردیم. قرآن صفت شاخصه فرعون را اسراف‌کاری او می‌داند و همین صفت باعث شد که در مقابل نبوت بایستد و به آن هلاکت سهمگین دچار شود، می‌فرماید: «وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ»؛ فرعون در زمین برتری پیشه کرد و او از مسرفین بود که به چنین کاری کشیده شد. چون وقتی انسان از مرز مصرف صحیح پا را فراتر گذارد، گمان می‌کند تافته‌ی جدا بافته‌ای است که امکان چنین ریخت و پاشی را پیدا کرده، و لذا در مقابل سخن حق که دستور کنترل میل‌هایش را به او می‌دهد، می‌ایستد، زیرا خود را و اعمال خود را حق می‌پندارد.

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «ای ابان بن تغلب! انگمان مکن خداوند آن را که مشمول عطایا کرده، تکریم نموده است و آن را که اعطا نفرموده خواسته است او را تحقیر نماید، بلکه مال، امانت است تا انسان آن را به اعتدال مصرف کند و مازاد آن را به فقرا بازگرداند تا پراکندگی آنان را جمع کند و اگر بیش از اعتدال مصرف شود، حرام است.» و در جایی دیگر حضرت می‌فرماید: «وَأَمَّا عَلَامَةُ الْمُسْرِفِ فَأَرْبَعَةٌ: الْفَخْرُ بِالْبَاطِلِ وَ الْيَشْتَرِ مَا لَيْسَ لَهُ وَ الْيَلْبَسُ مَا لَيْسَ لَهُ وَ يَأْكُلُ مَا لَيْسَ عَنْدَهُ»؛ نشانه اسراف‌کننده چهار چیز است که عبارت باشد از این که به باطل فخر کند و متاعی را می‌خرد که برای او نیست، و لباسی را می‌پوشد که برای او نیست و غذایی را می‌خورد که غذای او نیست.

۱۰۰ - سوره یونس، آیه ۸۳.

۱۰۱ - ابان بن تغلب نام یکی از اصحاب حضرت است.

۱۰۲ - بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۱۹.

قرآن می‌فرماید: مواظب باشید تحت تأثیر عمل مسرفین قرار نگیرید که آن‌ها هر چند به ظاهر کارشان اصلاح است، ولی در واقع کار آن‌ها فساد در زمین است. می‌فرماید: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا، وَ لَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ، الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا يُصْلِحُونَ»؛ تقوای الهی پیشه کنید و از کارهای مسرفین پیروی نکنید که آن‌ها با این اسراف کاری خود، در زمین فساد راه می‌اندازند و هیچ اصلاحی صورت نمی‌دهند. به عبارت دیگر مسرفین ارزش‌های کاذب و جذابی را در جامعه شکل می‌دهند و بقیه را به آن دعوت می‌کنند که خداوند ما را از پیروی از ارزش‌های کاذب آن‌ها نهی می‌فرماید. حضرت در این فراز از خدا همین را می‌خواهند که مواظب ما باشد تا گرفتار اسراف نشویم.

در فراز بعد، حضرت علیه السلام تقاضا می‌کنند: «وَ حَصِّنْ رِزْقِي مِنَ التَّلَفِ»؛ خدایا! این خطر هست تا رزقی را که برای من مقرر فرموده‌ای، از جهات مختلف تلف شود، پس آن را حفظ کن، یا از طریق عوامل طبیعی مثل سیل و آفات نباتی و غیره تلف شود و یا از جهت مصرف در جهتی که نتیجه لازم را به بار نیاورد، ولی اگر تو کمک کنی آن رزق بدون هیچ‌یک از این مشکلات، به نحو سالم به دست من می‌رسد و به نحو سالم نیز نتیجه بخش خواهد بود. زیرا آن‌هایی که نگران بی‌ثمر شدن دارایی‌های خود نیستند و با تقاضا از خداوند طلب صحیح مصرف شدن آن‌ها را نمی‌نمایند، همان دارایی‌ها وبال دنیا و آخرت آن‌ها خواهد شد.

سپس حضرت علیه السلام عرضه می‌دارند: «وَ وَفِّرْ لِمَلَكَتِي بِالْبَرَكَةِ فِيهِ»؛ و آنچه در اختیارم قرار دادی، با برکتی که در آن قرار می‌دهی فراوانش گردان، تا به جای آن که مرا به خود

مشغول کند، وسیله‌ای باشد که من بیشتر به عبادت تو و اعمال مورد رضایت تو مشغول شوم، چون ثروت‌هایی که مرا مشغول می‌کند، برکت نیست و برکت حقیقی، ایمان و تقوی و یا هر آن چیزی است که موجب تقویت ایمان و تقوی شود، و از آن طرف هم اگر ایمان و تقوی در زندگی انسان فعال باشد، بقیه امکانات به برکات تبدیل می‌شوند و برکات زمین و آسمان به سوی انسان جریان می‌یابد و در همین راستا خداوند می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْفُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^{۴۳} اگر مردم ایمان داشتند و تقوی پیشه می‌کردند، ما برکات آسمان و زمین را بر آن‌ها می‌گشادیم و لکن نبوت انبیاء را تکذیب نمودند، پس ما هم به جهت آنچه انجام داده بودند، به عذاب گرفتارشان کردیم. در همین راستا علی علیه السلام می‌فرماید: «إِذَا ظَهَرَتِ الْجِنَايَاتُ ارْتَفَعَتِ الْبَرَكَاتُ»^{۴۴}؛ وقتی گناهان زیاد شد برکات می‌رود.

نمونه‌ی زندگی با برکت را شما در زندگی پیامبران و امامان علیهم السلام ملاحظه می‌کنید که چگونه با حداقل امکانات نهایت نتیجه را به دست می‌آورند. در این فراز از دعا چنین لطفی را از خدا تقاضا می‌کنی و در ادامه می‌گویی:

«وَأَصْبُ بِي سَبِيلَ الْهِدَايَةِ لِلْبِرِّ فِيمَا اتَّفَقُ مِنْهُ» خدایا! راه صحیحی از نیکوکاری را نشانم بده که آنچه از دارایی‌ام خرج می‌کنم، در راه نیکوکاری باشد، طوری خرج کنم که برای شهرت و فخر نباشد، دارایی‌ام برای من و در اختیار من باشد و نه من برای مال و در اختیار دارایی‌ام باشم. چون اگر مواظب نباشیم مالی را با تلاش خود برای دیگران باقی نگذارده‌ایم

که در ازاء به دست آوردن آن خود را باقی نگذارده‌ایم و عمر خود را در به دست آوردن آن مال از بین برده‌ایم و در آن حال، مال و ثروت ما، دین ما را خورده است و خودش مانده است. در حالی که باید ما مال خود را با درست خرج کردن و در راه نیکی‌ها خرج کردن، می‌خوردیم، قبل از آن که ایمان و عمر ما را بخورد. این مسئله مهمی است و عموماً مردم در این مورد نقطه ضعف دارند و باید از خدا خواست که به ما کمک کند تا در این مهلکه گرفتار نشویم و بگوییم: خدایا! راهی در مقابلم قرار ده که در خرج دارایی‌هایم، به نیکی‌ها دست یابم.

راه آسان رسیدن رزق

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَ اكْفِنِي مَوْنَةَ الْاِكْتِسَابِ، وَ ارْزُقْنِي مِنْ غَيْرِ احْتِسَابٍ، فَلَا اُشْتَغَلَ عَنْ عِبَادَتِكَ بِالطَّلَبِ، وَ لَا اُحْتَمِلَ اِصْرَ تَبِعَاتِ الْمَكْسَبِ».

خدایا! رحمت کامل خود را بر محمد و آل او ارزانی دار و در راستای همان رحمت، مرا در راه کسب روزی کمک کار باش، و رزق مرا از راهی که پیش‌بینی نکرده‌ام برسان، و مرا در به دست آوردن رزق گرفتار دویدن به دنبال آن نکن تا سختی طلب رزق را بدوش نکشم.

در این بخش از خدا تقاضا می‌کنی که در طلب رزق آنچنان در تنگنا نیفتی که همه‌ی زندگی به فشارهایی در راستای به دست آوردن مایحتاج زندگی تبدیل شود.

به هر حال مسلم است که رحمت خدا وسیع است و دنیا هم آنچنان بی‌برکت نیست که مایحتاج ما در آن قرار نداشته باشد، پس اگر مشکلی در راستای به دست آوردن رزق در زندگی ما هست، ریشه‌اش در خراب‌شدن رابطه ما با صاحب دنیا است. خداوند هم به ما

تذکر فرمود که: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى»؛ هر کس مرا فراموش کرد و رابطه قلبی اش را با من خراب نمود، زندگی پر تنگنایی خواهد داشت، و در قیامت هم کور محشور می شود. چون چشم دل خود را در دنیا از طریق ارتباط با خدا باز ننمود. حال حضرت سجاد علیه السلام در راستای همین قاعده نظر خود را متوجه خدا می کنند و در راستای ارتباط با خدا از او می خواهند در زندگی دنیا گرفتار رزق خود نباشند. و در فراز اول این بخش عرضه می دارند: «وَ اكْفِنِي مَثْوًى الْاِكْتِسَابِ»؛ خدایا! حالا که می دانم تو می توانی وسیله به دست آوردن مایحتاجم را کفایت کنی، آن را از من دریغ مدار، تا اولاً؛ اهل کسب و تلاش باشم. ثانیاً؛ در راستای به دست آوردن مایحتاج خود سختی های زندگی سوز گرفتار نشویم.

«وَ ارْزُقْنِي مِنْ غَيْرِ احْتِسَابٍ»؛ و از راهایی که حساب نکرده ام رزق مرا برسان، چون خودت فرمودی: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ»^{۱۰۶}؛ هر کس تقوای الهی پیشه کند، برای او راه های خروج از مشکلات را قرار می دهد و از راهی که حساب نمی کند رزق او را می رسانم، و هر کس بر خدا توکل کند، خدا او را کافی است. چون وقتی انسان وارد ادب تقوی شد، در واقع وارد مسیری شده است که باید وارد آن می شد و خداوند زمین و تمام امکانات آن را برای چنین انسانی خلق کرده است، چنانچه می فرماید: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا»^{۱۰۷}؛ خدایی

۱۰۶ - سوره طه، آیه ۱۲۴.

۱۰۷ - سوره طلاق، آیه ۳.

۱۰۸ - سوره بقره، آیه ۲۹.

را عبادت کنید که آنچه در زمین هست، همه و همه را برای شما خلق کرده تا به راحتی بتوانید عبادت او را پیشه خود سازید. پس حالا اگر کسی عبادت و تقوای الهی را پیشه خود بسازد، بدون تلاش‌های طاقت‌فرسا، از راه‌های مختلف شرایط بهره‌برداری از زمین برایش فراهم می‌شود. و بر اساس همین قاعده حضرت سجاد علیه السلام از خدا تقاضا می‌کند تا خدا وسیله‌ی کسب رزق را از طریق‌ی که خود خدا می‌داند برایشان فراهم کند.

«فَلَا أَشْتَغِلْ عَنْ عِبَادَتِكَ بِالطَّلَبِ»؛ پس در نتیجه در راستای لطفی که به من می‌کنی تا از طریق‌ی که حساب نمی‌کنم رزقم برسد، مرا به جای مشغول شدن به عبادت، گرفتار دویدن به دنبال نیازهای دنیایی مگردان، که در این حالت معنی خلقتم گم می‌شود و فلسفه‌ی وجودی‌ام که عبادت خودت بود^۱ از دستم می‌رود و پوچی واقعی همین است و بس. بدترین نوع زندگی آن وقتی است که انسان تمام همتش صرف به دست آوردن مایحتاج زندگی مادی‌اش بشود. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ أَصْبَحَ وَآمَسَى وَالدُّنْيَا أَكْبَرُ هَمِّهِ، جَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى الْفَقْرَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَشَتَّتْ أَمْرَهُ وَكَمْ يَتَلَمَّزُ الدُّنْيَا إِلَّا مَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ، وَ مَنْ أَصْبَحَ وَآمَسَى وَ الْآخِرَةُ أَكْبَرُ هَمِّهِ، جَعَلَ اللَّهُ الْغِنَى فِي قَلْبِهِ وَ جَمَعَ لَهُ أَمْرَهُ!»؛ هر کس صبح را شب کند و طلب دنیا همت اصلی‌اش باشد، خداوند فقر را در جلوی چشمانش قرار می‌دهد و اموراتش را آشفته می‌نماید و با همه تلاشی که می‌کند، از دنیا جز همان مقداری که خداوند برای او قرار داده است بدست نمی‌آورد، و هر کس صبح را شب کند و آبادانی

۱۰۹ - خداوند در سوره ذاریات، آیه ۵۶ می‌فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»؛ یعنی جن و انس را

خلق نکردم مگر برای عبادت.

۱۱۰ - کافی، ج ۲، ص ۳۱۹.

آخرت همت اصلی اش باشد، خداوند در قلبش بی نیازی قرار می دهد و اموراتش را سر و سامان می دهد.

حضرت سجّاد علیه السلام از خداوند جنبه دوم حدیث فوق را طلب می کنند و عرضه می دارند که: طوری زندگی ام سر و سامان داشته باشد که هیچ چیزی مرا از عباداتم محروم نگرداند، همچنان که رسول خدا صلوات الله علیه و آله می فرمایند: «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشَقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَتْهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَ بَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَ تَفَرَّغَ لَهَا، فَهُوَ وَ لَا يُبَالِي عَلَى مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى عُسْرِ أَمْ عَلَى يُسْرٍ»؛ برترین مردم کسی است که عاشق عبادت خدا باشد و دست در آغوش آن اندازد و آن را با تمام قلب خود دوست بدارد و با جسد خود همراه آن باشد و زندگی خود را برای آن عبادت فارغ گرداند، چنین کسی دیگر برایش مهم نیست که زندگی دنیایی اش به سختی طی شود یا به آسانی. عمده آن است که خداوند به ما لطف کند و شرایط زندگی دنیایی مان را طوری قرار دهد که بتوانیم برای عبادت خدا فارغ شویم، و حضرت سجّاد علیه السلام چنین شرایطی را تقاضا می کنند، لذا در انتهای این بخش عرضه می دارند: «وَلَا أَحْتَمِلُ إِصْرَ تَبِعَاتِ الْمَكْسَبِ» طلب رزق برایم همراه با تحمل سختی ها و فشارها نباشد.

چون وقتی عبادت خداوند برای ما مهم شد، دیگر دنیا برای ما مهم نخواهد بود و لذا به آنچه خداوند مقرر فرموده و با اندک تلاشی که باید در راه کسب آن نمود، بدست می آید، اکتفا می کنیم و بیشترین هم خود را صرف عبادت و بندگی خدا می نماییم. شرط چنین حالتی آن است که دنیا را به چیزی نگیریم. پیامبر خدا صلوات الله علیه و آله می فرمایند: «إِنِّي

أَحَبُّ مِنَ الصَّبِيَانِ خَمْسَةَ خِصَالٍ، أَوَّلُ: إِنَّهُمْ أَلْبَاكُونَ. وَالثَّانِي: عَلَى التُّرَابِ يَجْتَمِعُونَ. وَالثَّالِثُ: يَخْتَصِمُونَ مِنْ غَيْرِ حَقْدٍ. الرَّابِعُ: لَا يَدْخِرُونَ لِغَدٍ. الْخَامِسُ: يَعْمَرُونَ ثُمَّ يَحْرُبُونَ»^{۱۱۲}

من از کودکان پنج خصلت را دوست دارم؛ یکی این که: اهل گریه هستند. دوم این که: روی خاک می نشینند. سوم این که: با همدیگر دعوا می کنند، بدون این که کینه ای از همدیگر در دلشان بماند. چهارم این که: برای فردای خود چیزی ذخیره نمی کنند. پنجم این که: چیزی را می سازند و سپس به راحتی آن را خراب می کنند.

حالا شما حساب کنید اگر ما هم چنین روحیه ای داشتیم، آیا خداوند مخارج ما را به عهده نمی گرفت و بدون سختی های طلب رزق، رزق ما به ما نمی رسید؟ پس چه شده است که وظیفه اصلی خود را که اُنس هر چه بیشتر با خدا است، فراموش کرده ایم و با دست خود، خود را گرفتار زندگی دنیایی نموده ایم. این جاست که جا دارد این بخش از دعا که گذشت را با تمام وجود از خدا بخواهیم. سپس عرضه بداریم:

چگونگی یافتن امنیت روحی

«اللَّهُمَّ فَأُطْلِبُنِي بِقُدْرَتِكَ مَا أُطْلِبُ، وَ أَجْرِنِي بِعِزَّتِكَ مِمَّا أُرْهَبُ».

خدایا! آنچه را من طلب می‌کنم به قدرت خودت برآورده ساز، و به عزت خودت از آنچه بیم دارم و نگرانم پناهم ده.

امنیت اقتصادی و روانی که ریشه در عالم قدس داشته باشد، اساسی‌ترین نیازهای انسان در زندگی دنیایی اوست و اکثر مردم به جهت این دو نگرانی سراسر عمر خود را صرف دنیا کرده‌اند تا به گمان خود از این دو امنیت برخوردار شوند ولی نتیجه‌ای به عکس گرفتند، زیرا خداوند راه به دست آوردن آن دو را در نزد خود گذارده است تا بندگان را با خودش آشنا سازد و نظرشان را به کمال واقعی جلب کند، ابتدا نیاز بنده‌اش را به او گوشزد می‌کند و سپس راهنمایی‌اش می‌کند که آن نیاز را از طریق تقاضا و تضرع از رحمت بیکرانه حق طلب کند، تا از این طریق به خدا وصل شود. عمده آن است که متوجه شویم فلسفه وجود این نیازها، راه یافتن به خدا و تقاضا و تضرع به درگاه او است. گفت:

چون بگریانم بجوشد رحمتم آن خروشنده بنوشند نعمتم

گر نخواهم داد، خود نمایمیش چو نش کردم بسته دل، بگشایمیش

رحمتم موقوف آن خوش گریه‌هاست چون گریست، از بحر رحمت موج خاست

در فراز اول این بخش می‌گوییم: «اللَّهُمَّ فَأُطْلِبُنِي بِقُدْرَتِكَ مَا أُطْلِبُ»؛ خدایا! مرا به

سرنوشتی که اهل دنیا گرفتار آن شدند، گرفتار مساز - آن‌هایی که خواستند بدون تو مایحتاج زندگی‌شان را برآورده سازند - پس خودت با قدرت خود آنچه را من نیاز دارم و به دنبال آن هستم، برآورده ساز تا دینم لگدمال دنیايم نشود، ما می‌دانیم تو می‌خواهی ما را به سوی

خودت راهنمایی کنی، پس آنچه را نیاز داریم تا تو را و قدرت تو را ببینیم برآورده ساز که:

کس دل به اختیار به مهرت نمی‌نهد دامی نهاده‌ای و گرفتار می‌کنی
در فراز بعدی می‌گویی: «وَأَجْرُنِي بِعِزَّتِكَ مِمَّا أُرْهَبُ»؛ حال که اهل دنیا برای امنیت خود اسلحه‌های مخوف ساختند، و امنیت خود و بقیه را به خطر انداختند، غافل از این که امنیت حقیقی در دست تو است، پس خودت به عزت و احاطه عالی‌ها از هر گونه تهدیدی پناهم ده. اسم «عزیز» حضرت حق، اسمی است که بر همه چیز و همه کس غلبه دارد و در این فراز از خدا می‌خواهی با تجلی اسم عزیزش راه هر گونه غلبه‌ی افراد را بر تو بربندد و تو مظهر اسم عزیز او شوی. در راستای چنین شرایطی امنیت حقیقی حاصل می‌شود و انسان به راحتی با خدای خود مأنوس می‌گردد، عمده آن است که عزت او به صحنه آید تا کارها به نتیجه برسد، که گفت:

گوی آنکه راست و بی نقصان شود کوز زخم دست شه رقصان شود

راه‌های آبرومندی

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَصُنْ وَجْهِي بِالْيَسَارِ، وَلَا تَبْتَدِلْ جَاهِي بِالْأَفْتَارِ
فَاسْتَرْزُقْ أَهْلَ رِزْقِكَ، وَاسْتَعْطِ شِرَارَ خَلْقِكَ، فَأُفْتِنَنَّ بِحَمْدٍ مَنْ أَعْطَانِي، وَابْتَلِي
بِذَمِّ مَنْ مَنَعَنِي، وَأَنْتَ مِنْ دُونِهِمْ وَلِيُّ الْإِعْطَاءِ وَالْمَنْعِ».

ای خدا! بر نمونه‌های کامل بندگی‌ات - یعنی محمد و آل او - سلام و درود بفرست، که اینان قطب جان هر انسانی است که می‌خواهد تو را بندگی کند، و نیز آبرویم را با سهولت کامل حفظ کن، و منزلتم را با تنگ‌دستی مبتذل مساز، که مجبور شوم از کسانی رزق خود را طلب کنم که خود آن‌ها روزی خوار تواند و یا از کسانی تقاضای عطا کنم

که بدترین انسان‌هايند، و در نتیجه مبتلا شوم به ستايش کسی که به من عطا کرده و به ذمّ و بدگویی کسی که به من چیزی عطا نکرده، در حالی که تو ماوراء آنها، در دادن و ندادن، سرپرست من هستی.

خطری که موجب می‌شود توحیدِ انسان ضعیف گردد، عبارت است از غفلت از مبادی امور عالم، حال اگر انسان پرده‌های دیده خود را کنار زد و بدون تحریکات عجولانه شیطانی، نظر به اصل و اساس همه حرکات عالم نمود، جز خدا را صحنه‌گردان امور نمی‌بیند.

پرده‌های دیده را داروی صبر هم بسوزد هم بسازد شرح صدر
آینه‌ی دل چون شود صافی و پاک نقش‌ها بینی برون از آب و خاک
هم بینی نقش و هم نقاش را فرش دولت را و هم فراش را

وقتی انسان متوجه شد خداوند برای آبرومند کردن بندگان راه‌هایی قرار داده است که فقط انسان‌های مؤمن می‌توانند به آن راه‌ها دست یابند و انسان‌های غیرمؤمن هر چه تلاش کنند به بی‌راهه می‌روند و در بی‌آبرویی زندگی را به انتها می‌رسانند، از خدا می‌خواهد که: «صُنْ وَجْهِي بِالْإِسَارِ»؛ خدایا! آبروی مرا از طریق آسان‌ترین راه‌ها حفظ کن، زیرا در آبرومندی است که انسان می‌تواند سرزنده و بانشاط زندگی را ادامه دهد.

«وَلَا تَبْتَذِلْ جَاهِي بِالْإِقْتَارِ»؛ قدر و منزلتم را با تنگ‌دستی از بین مبر، به طوری که نتوانم اهل بخشش و سخاوت و کمک به فقرا باشم. من که می‌دانم از طریق الطاف تو می‌توانم با شرافت و بزرگواری زندگی کنم، چرا از تو نخواهم که مرا شامل چنین الطافی نمایی، و چگونه امیدوار نباشم در حالی که دوستان خودت را به چنین منزلت‌هایی رسانده‌ای؛ و چرا بر این تقاضای خود اصرار نورزم؟ چون خطرات محروم‌شدن از چنین لطفی بسی بزرگ است و آن خطر این است که گرفتار مدح و ذمّ اهل دنیا خواهم شد. لذا در چند فراز بعدی

همین خطرات را به خودت متذکر می شوی تا در طلب خود از خدا با اصرار بیشتر پایداری کنی.

می گویی: «فَاسْتَرْزُقْ أَهْلَ رِزْقِكَ، وَاسْتَعِطِ شِرَارَ خَلْقِكَ، فَأَقْتِنَ بِحَمْدِ مَنْ أَعْطَانِي، وَابْتَلَى بِذَمِّ مَنْ مَنَعَنِي» خدایا! من به ضعف خود آگاهم که اگر منزلت مرا با تنگدستی مبتذل نمایم، به سوی مخلوقات تو - همان هایی که روزی خوار تواند- روی می آورم و از اهل دنیا - همان مال دوست ها و مال جمع کن ها و حاکمان ظالم- که بدترین مخلوقات تواند، تقاضا می کنم تا به من چیزی بدهند و از این طریق وارد مهلکه ای می شوم که در اثر آن، هر کس که به من چیزی داد، حمد و ستایشش می کنم و هر کس به من چیزی نداد، بدگویی اش را می نمایم، و وای که چقدر چنین زندگی زشت و آزاردهنده است. خدایا! آیا راضی می شوی این بنده تو به روزی بیفتد که صاحبان ثروت را ارزشمند و فقرا را پست بدانند؟ مسلّم تو چنین هلاکتی را برای بندهات نمی پسندی، پس امورات مرا به غیر خودت واگذار مکن، زیرا به گفته ی علی علیه السلام: هر کس در مقابل اهل دنیا فروتنی و ستایش نمود، تقوای خود را رها کرده،^{۱۱۴} و این در حالی است که تو به عنوان سرپرست واقعی من، ماوراء صاحبان دنیا، عهده دار بخشیدن ها به من و یا خودداری کردن بخشش ها به من هستی، پس چرا تو را رها کنم و غیر تو را بگیرم و چرا مایحتاج خود را که از طریق واسطه ها از تو می گیرم، از تو نخواهم و به تو نظر نکنم؟ تویی که به واقع سرپرست و برنامه ریز داده ها، و

۱۱۳ - حضرت سجّاد علیه السلام در دعای ۳۵ صحیفه عرضه می دارند: «وَأَعِصِمْنِي مِنْ أَنْ أَظُنَّ بِذِي عَدَمٍ حَسَاسَةً أَوْ أَنْ أَظُنَّ بِصَاحِبِ ثَرْوَةٍ فَضْلًا»؛ خدایا! مرا حفظ فرما از این که در مورد فقرا و ناداران گمان حقارت کنم، یا این که نسبت به ثروتمندان گمان فضیلت داشته باشم.

۱۱۴ - «مَنْ تَذَلَّلَ لِلْأَبْنَاءِ الدُّنْيَا، نَعَرَى مِنْ لِبَاسِ التَّقْوَى»

نداده‌ها به من هستی، پس خودت آبرویم را حفظ بفرما و منزلتم را محفوظ بدار و گرفتار عطا‌های اشرارم مگردان.

اوقات فراغت؛ هدیه‌ی خدا برای بندگی

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَارْزُقْنِي صِحَّةً فِي عِبَادَةٍ، وَفَرَاغًا فِي زَهَادَةٍ، وَعِلْمًا فِي اسْتِعْمَالٍ، وَوَرَعًا فِي إِجْمَالٍ».

ای خدا! در خلقت انسان نظر تو به ذوات مقدسی بود که نمایش کامل اسماء و صفات تو هستند، و تو و ملائکه بر آن‌ها درود و صلوات می‌فرستید و از آن انسان‌ها که نمایشگاه خوبی‌هایند چشم بر نمی‌دارید. ای خدا! از طریق ما و به نیابت ما نیز بر آن‌ها بنگر و درود و صلوات ما را نیز بر آن‌ها ارزانی دار تا ما نیز یک لحظه از نظر داشتن بر آن‌ها غافل نباشیم، و پس از سلام و صلوات بر محمد و آل او علیهم السلام، سلامتی برای بندگی، و فراغت برای دوری از دنیا، و علمی برای عمل، و ورعی در عین اجمال و میانه‌روی، نصیب من بگردان.

در این بخش تقاضاهایی مطرح می‌شود که در ازاء آن‌ها فقط یک چیز مدنظر سالک است و آن این که همه چیز برای نظر کردن به حضرت حق مهیا گردد. می‌خواهد از همه چیز و همه کس چشم بر دارد تا بتواند چشم دل را به جمال حق باز کند.

بر دوخته‌ام دیده‌ی چو باز از همه عالم تا دیده من بر رخ زیبای تو باز است

از خدا تقاضا می‌کنی: «وَارْزُقْنِي صِحَّةً فِي عِبَادَةٍ؛ سلامتی و آرامش لازم را جهت بندگی و عبادت نصیب من بگردان، حال چه سلامت بدن و چه سلامت خیال و عقل و

قلب، تا در هیچ کدام از این ساحات چهارگانه، مانعی برای جهت گیری به سوی تو در میان نباشد و دل و زبانم در توجّه به تو، یکی باشد. چون:

خلقی زبان به دعوی عشقش گشاده‌اند ای من غلام آن که دلش با زبان یکی است
در فراز بعد می گویی، چطور من بتوانم از تو چشم بدزدم و به عالم کثرات نظر کنم و
در این حالت هلاک شوم؟ پس خودت اولاً؛ بی رغبتی و زهد لازم را نسبت به این کثرات،
نصییم کن. ثانیاً؛ فرصت و فراغت و خلوتی به من بده تا در عین بی رغبتی به عالم کثرت،
متوجّه وجود مقدّس وحدانی تو گردم.

من بهر آن یکی، دل و دین داده‌ام به باد عیم مکن که حاصل هر دوجهان یکی است
سودائیان عالم پندار را بگوی سرمایه کم کنید که سود و زیان یکی است
آری؛ وقتی انسان به وجود مقدّس وحدانی حضرت حق آگاه شد، دیگر همه‌ی عالم
برای او چیزی جز پندارها و خیال‌های واهی نخواهد بود و لذا با تمام وجود از خدا تقاضا
می‌کند؛ «وَفَرَاغًا فِي زَهَادَةٍ»؛ شرایط آسوده‌ای برای دوری از دنیا و دل سپردن به حضرتت
را نصییم کن تا:

رازی که بر خلق نهفتیم و نگفتم با دوست بگویم که او محرم راز است
حال در نظر بگیر اوقات فراغت اولیاء الهی به چه شکل می‌گذرد و اوقات فراغت اهل
دنیا چگونه است، یکی از خداوند تقاضای فراغت می‌کند تا از دنیا و عالم کثرات فاصله
بگیرد و بیش از پیش با خدای خود مأنوس شود و تقاضا دارد در حالت فراغت هیچ توجّه
و اعتنایی به دنیا در قلب او نباشد، دیگران هم اوقات فراغت را وسیله هر چه بیشتر دنیایی
شدن خود و روح و روان خود می‌کنند، یک فرصت است با دو رویکرد.

اینچنین نخلی که لطف یار ما است چون که ما دزدیم لطفش دار ما است

ما باید خودمان مواظب درست استفاده کردن از شرایطها باشیم، چنان که رسول خدا صلوات الله علیه و آله می فرمایند: «نِعْمَتَانِ مَقْتُونٌ فِيهَا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ؛ الْفِرَاقُ وَالصَّحَّةُ!»؛ دو نعمت است که اکثر مردم نسبت به آن‌ها به بیراهه می روند؛ یکی نعمت «فراغت» و دیگری نعمت «سلامت».

«علم عملی» یا «علم نافع»

در فراز بعدی تقاضا می کنی: «وَعِلْمًا فِي اسْتِعْمَالٍ»؛ خدایا! علمی نصیب کن که بتوانم آن را به کار گیرم و از آن نتیجه گیری کنم، چه سودی برای من دارد آن آگاهی‌هایی که مرا به سوی تو - ای مقصد و مقصود همه انسان‌ها - نمی رساند و در آن زمینه‌ی رسیدن به تو نیز فراهم نمی شود. گفت:

گویند که در سقسین شخصی دو کمان دارد ز آن هر دو یکی گم شد، ما را چه زیان دارد
خدایا! از علمی که مرا به خود مشغول می کند و در عین ایجاد غرور کاذب، چشمه زندگی مرا خشک می کند، به تو پناه می برم و می گویم: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ» گفت:

علم کز تو، تو را نه بستاند جهل بسیار به بود ز آن علم

به لطف تو؛ من علمی بیاموزم که راه آزاد شدن از خود و متصل شدن به تو را به من نشان دهد، وگرنه اگر آن علم ذوق آزادی از خود را در من پدید نیاورد، هزاران هزارش

هیچ است، هیچ. پناه می‌برم به تو از نزدیک شدن به سرنوشت انسانی که گرفتار علم لاینفع شده.

ذوق آزادی ندارد جان او هست صندوق صور میدان او

گر ز صندوقی به صندوقی رود او سمائی نیست، صندوقی بود

گر هزارانند، یک تن بیش نیست جز خیالات عدداندیش نیست

علمی که انسان را به کار آید، معرفت النفس و معرفت الرب خواهد بود و هر علمی باید به چنین معرفتی ختم شود، تازه معرفت النفس وقتی ارزش دارد که به معرفت الرب بینجامد و اساساً چنین علمی است که زمینه تفکر خواهد شد و برکات مخصوص تفکر را به همراه دارد. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «فَكُرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةٍ سَنَةٍ، وَ لَا يَنَالُ مَنَزِلَةَ التَّفَكُّرِ إِلَّا مَنْ خَصَّهُ اللَّهُ بِنُورِ الْمَعْرِفَةِ وَ التَّوْحِيدِ!» یک ساعت تفکر از یک سال عبادت برتر است؛ و به منزلت تفکر دست نمی‌یابد مگر آن کسی که خداوند مخصوصش کند به نور معرفت و نور توحید.

این همه، علم بنای آخور است که عماد بودِ گاو و اشتر است

علم آن باشد که جان زنده کند مرد را باقی و پاینده کند

یک وقت معلوم مورد نظر، ارزش آن را ندارد که مورد علم قرار گیرد و نباید انسان سراسر عمرش را صرف آن کند، یک وقت معلوم مورد نظر، معلوم قابل ارزش است، ولی انگیزه عالم در آگاهی به آن، فاسد است و در این صورت هم آن علم به کار نمی‌آید، بلکه می‌خواهد از طریق آن علم به نفس آماره و به نیازهای دنیای خود جواب دهد و این نیز

وسیلۀ هلاکت صاحبش خواهد بود که فرمودند: «العلماء رجُلان، رجُلٌ عالمٌ آخِذٌ بعلمه فهذا ناجٍ و عالمٌ تاركٌ لعلمه فَهَذَا هَالِكٌ»! علماء دو دسته‌اند: دسته‌ی اول عالمی که به علمش عمل می‌کند که او نجات می‌یابد و دسته‌ی دوم عالمی است که به علم خود عمل نمی‌کند تا هلاک می‌شود.

چون پی دانه، نه بهر روشنی است همچو طالب علم دنیای دنی است
طالب علم است بهر عام و خاص نی که تا باید از این عالم خلاص
در این حالت است که عالم از علم خود استفاده نمی‌کند، بلکه فقط وسیله‌ای است جهت انتقال علم به دیگران، مثل جوی آب که آب را به سوی بقیه می‌فرستد و خودش استفاده نمی‌برد.

همچو جوی است او، نه او آبی خورد آب از او بر آب‌خواران بگذرد
آب در جو زان نمی‌گیرد قرار ز آن که آن جو نیست تشنه و آب‌خوار
و در آن فراز که عرضه داشت: «وَعِلْمًا فِي اسْتِعْمَالٍ»؛ هیچ کدام از این نوع علم را نمی‌خواهد، بلکه علمی را تقاضا می‌کند که جمال محبوب را بنمایاند و با نشان دادن نقص ما و کمال او، ما را راهنمایی کند که چگونه به سوی او سیر کنیم، و گرنه علمی است که: «لَا يَضُرُّ مَنْ جَهَلَهُ وَلَا يَنْفَعُ مَنْ عَمِلَهُ»! نه آن کس که آن را ندارد ضرر کرده است و نه آن کس که آن را دارا است نفع برده است. چنین علمی ما را به چه کار آید؟

و در آخرین فراز از این بخش عرضه می‌داری: «وَرَعَا فِي إِجْمَالٍ»؛ یعنی ورع و پرهیزگاری متعادل را نصیب من گردان، تا با دقت در امر شناخت محرمات و شبهات و با فاصله گرفتن از آن‌ها خود را در تعادل روحی قرار دهم و در نهایت با کنترل میل‌های سرکش، به یگانگی شخصیت دست یابم و در یک کلمه با توحید شخصیت - از طریق کنترل نفس و ایجاد ورع - شایسته‌ی قرب با یگانه‌ی مطلق بگردم. و در این راه نه جانب افراط را بگیرم و بدون دلیل بر خود سخت‌گیری کنم و نه جانب تفریط را بگیرم و از کنترل لازمه غافل گردم، که در هر حال از تعادل مطلوب محروم شده‌ام.

انتهای پاک

«اللَّهُمَّ اخْتِمْ بِعَفْوِكَ أَجَلِي، وَ حَقِّقْ فِي رَجَائِ رَحْمَتِكَ أَمَلِي، وَ سَهِّلْ إِلَيَّ بُلُوغَ رِضَاكَ سُبُلِي، وَ حَسِّنْ فِي جَمِيعِ أَحْوَالِي عَمَلِي».

خدایا! انتهای عمرم را با عفو خود همراه گردان، و آرزویم را در امیدواری به رحمت، برآورده ساز، و راه‌های رسیدن به رضایت خودت را برایم آسان گردان، و در همه احوال عملم را نیکو گردان.

آنچه برای انسان بصیر مهم است و در سیر و سلوک آن را همواره مدنظر دارد، انتهای زندگی دنیایی اوست، تا این که بر آیند سال‌های عمر او در قیامت، یک زندگی ابدی قابل پذیرش باشد و لذا در تمام حرکات و سکناتش چنین هدفی را دائماً مدنظر دارد و بقیه ابعاد زندگی را در راستای تحقق چنین هدفی تعریف می‌کند و ارزش‌گذاری می‌نماید.

گر ببینی میل خود سوی سماء پرّ دولت بر گشا همچون هُما

وَر ببینی میل خود سوی زمین نوحه می‌کن هیچ منشین از حنین

عاقلان خود نوحه‌ها پیشین کنند جاهلان آخر به سر بر می‌زنند

ز ابتدای کار، آخر را ببین تا نباشی تو پشیمان یوم دین

حضرت علیه السلام در راستای چنین هوشیاری، عرضه می‌دارند: «اللَّهُمَّ اخْتِمْ بِعَفْوِكَ

أَجَلِي»؛ خدایا! عمرم طوری به انتها برسد که با عفو تو همراه باشد، و در انتهای کار با نور

عفو تو برخورد کنم، چون اگر لطف تو نباشد، مثل بسیاری از انسان‌ها که دست به دامان

عفو تو نزدند، گرفتار سوء عاقبت می‌شوم و از تو تقاضامندانه می‌خواهم در پایان زندگی

با کرم و عفو خود با من برخورد کنی تا به ورطه‌ی سوء عاقبت فرو نیفتیم.

منگر اندر ما، مکن بر ما نظر اندر اکرام و صفای خود نگر

پیامبر خدا صلوات الله علیه و آله می‌فرمایند: «لَا يَزَالُ الْمُؤْمِنُ خَائِفًا مِنْ سُوءِ الْعَاقِبَةِ، لَا يَتَقَيَّنُ

الْوُصُولَ إِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ حَتَّى يَكُونَ وَقْتُ نَزْعِ رُوحِهِ وَ ظُهُورِ مَلَكِ الْمَوْتِ لَهُ»؛ مؤمن در

طول زندگی‌اش نسبت به سوء عاقبت خود نگران است. در رسیدن به رضوان الهی، تا هنگام

قبض روحش و ظهور ملک‌الموت، هیچ اطمینانی ندارد که نکند کارش با سلامت به انتها

نرسد، چون می‌داند:

بی‌عنایات حق و الطاف حق گر ملک باشد سیه باشد ورق

این جاست که دائماً دست به دامان پروردگار خود می‌زند تا مبدا لطف خود را از او

بازگیرد و او را به خود واگذارد و در نتیجه گرفتار سوء عاقبت شود.

در انتهای خطبه شعبانیه که رسول خدا صلوات الله علیه و آله در آخر ماه شعبان در رابطه با ماه

رمضان ایراد فرمودند، حضرت علی علیه السلام از آن حضرت سؤال کردند: «مَا أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ

فِي هَذَا الشَّهْرِ؟! چه اعمالی در این ماه از همه اعمال برتر است؟ پیامبر خدا صلوات الله علیه و آله فرمودند: «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ فِي هَذَا الشَّهْرِ الْوَرَعُ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ»؛ بهترین اعمال در این ماه، دوری از محرّمات و مشتهات است، سپس رسول خدا صلوات الله علیه و آله شروع به گریه کردند، حضرت علی علیه السلام علّت آن را پرسیدند، و رسول خدا صلوات الله علیه و آله فرمودند: گریه‌ام برای ضربه‌ای است که در این ماه شقی‌ترین مردم به تو می‌زند که ریش تو را به خون سرت رنگین می‌کند. علی علیه السلام سریعاً پرسیدند: «يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَ ذَلِكَ فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِي؟»؛ ای رسول خدا! در این حال دین من سالم است؟ رسول خدا صلوات الله علیه و آله فرمودند: آری.

شما عنایت بفرمایید که حضرت علی علیه السلام اصلاً نگران کشته شدنشان نیستند، بلکه سریعاً از عاقبت خود سؤال می‌کنند، معلوم است که یک چیز همه ذهن حضرت را متوجّه خود کرده و آن عبارت بوده از حسن عاقبت و دوری از سوء عاقبت، و توجّه به همین مسئله بود که علی علیه السلام، علی شد، و غفلت از همین مسئله بزرگ بود که معاویه، معاویه شد. پس جا دارد که مؤمن بصیر اساسی‌ترین تقاضایش از خدا همین نکته باشد که: «اللَّهُمَّ اخْتِمْ بِعَفْوِكَ أَجَلِي»؛ خدایا! انتهای زندگیم را با عفو خودت به پایان برسان.

در فراز بعدی از این بخش عرضه می‌داری: «وَحَقَّقْ فِي رَجَاءِ رَحْمَتِكَ أَمَلِي»؛ خدایا! من چیزی از جانب خود ندارم ولی به رحمت تو امیدوارم، پس این آرزوی مرا برآورده ساز و بدان که هرگز از رحمت تو چشم برنمی‌دارم، زیرا خودت فرمودی: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ

الْغُفُورُ الرَّحِيمُ» الی پیامبر! به بنده‌هایی که در مورد خود زیاده‌روی کردند بگو از رحمت خدا ناامید نشوند، چون خداوند همه گناهان را می‌بخشد و نیز فرمودی: «وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ»! چه کسی از رحمت خدا مأیوس می‌شود، جز گمراهان. حضرت سجّاد علیه السلام در دعای شریف ابوحزمه عرضه می‌دارند: «إِلَهِي لَوْ قَرَنْتَنِي بِالْأَصْفَادِ وَمَنْعَتَنِي سَيِّبِكَ مِنْ بَيْنِ الْأَشْهَادِ وَدَلَلْتَ عَلَيَّ فَضَائِحِي عُيُونِ الْعِبَادِ وَأَمَرْتَ بِي إِلَى النَّارِ وَحُلْتَ بَيْنِي وَبَيْنَ الْأَبْرَارِ مَا قَطَعْتُ رَجَائِي مِنْكَ وَمَا صَرَفْتُ تَأْمِيلِي لِلْعَفْوِ عَنْكَ وَلَا خَرَجَ حُبِّكَ مِنْ قَلْبِي» خدایا! اگر بر زنجیرها ببندی‌ام، و عطایت را در بین خلق از من منع کنی، و رسوایی‌ام را در بین مردم آشکار سازی، و فرمان دهی مرا به سوی آتش دوزخ بکشند، و میان من و نیکان جدایی افکنی، باز هرگز رشته امیدم از تو قطع نخواهد شد و با امیدی که به عفو تو دارم از تو منصرف نمی‌شوم و محبت تو از دلم بیرون نمی‌رود.

این جاست که می‌بینید حضرت سجّاد علیه السلام در این فراز از دعا عرضه می‌دارند: «وَحَقَّقْ فِي رَجَاءِ رَحْمَتِكَ أَمَلِي»؛ این امیدواری به رحمت خودت یعنی ختم عاقبت به عفو را که آرزوی من است بر آورده ساز، تا همیشه به این رحمت تو امیدوار باشم. سپس می‌گویی: «وَسَهِّلْ إِلَيَّ بُلُوغَ رِضَاكَ سُبُلِي»؛ خدایا! مهم‌ترین مطلوب من کسب رضایت تو است و چنین مطلبی به خودی خود کار مشکلی است مگر این که تو لطف کنی، پس خودت راه مرا در رسیدن به رضایت خودت آسان بگردان.

خداوند در قرآن می‌فرماید: رستگاری عظیم نه بهشت است و نه مساکن طیبه آن، بلکه رستگاری عظیم، رضایت الهی است. می‌فرماید: «وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»^۳ خداوند به مردان و زنان مؤمن بهشتی را وعده داده که در زیر آن نهرها جاری است و در آن جاودانه خواهند بود و مسکن‌های پاک و بدون عیب در بهشت قابل ماندن برای آنهاست، و رضایت خداوند از همه‌ی این‌ها بهتر است و رستگاری عظیم همین رضایت خداوند است. و حال در این فراز از خداوند آسان کردن راه رسیدن به رضایت او را تقاضا می‌کنی، چون ممکن است انسان‌ها کارهایی انجام دهند که راه رسیدن به رضایت خدا برایشان مشکل گردد و در نتیجه از دست‌یابی بدان محروم شوند. کافی است خداوند حبّ دنیا را از دل ما بیرون کند و در عین معرفت توحیدی، شیرینی مناجات با خودش را در قلب ما بیندازد، در آن حال به سرعت راه رسیدن به رضایت او را طی خواهیم کرد، چون در آن حال ما به آنچه او به ما داده است، راضی خواهیم شد و در نتیجه او از ما راضی خواهد بود.

خاکِ درت بهشت من، مهر رخت سرشت من عشق تو سرنوشت من، راحت من، رضای تو
در انتهای این بخش تقاضا می‌کنی: «وَحَسَنٌ فِي جَمِيعِ أحوَالِ عَمَلِي»؛ خدایا! در تمام احوال و حالاتم عملم را نیکو بگردان تا هر چه از من سر می‌زند خوبی و نیکویی باشد، چون وقتی قلب بیدار شد و مؤدب به دستورات الهی گشت، اعضاء و جوارح - اعم از دست و پا و زبان و چشم - همه تحت تأثیر آن قرار می‌گیرد و در نتیجه آن اعضاء، مظهر اعمال

الهی می شوند و چنین عملی، عمل خالصانه خواهد بود و موجب تقویت خلوص می گردد. چنانچه می فرماید: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»^۴ «غلیظه پاک به سوی خدا صعود می کند و عمل صالح آن را بالا می برد، و لذا اعمال نیکو موجب تثبیت عقاید پاک گشته و ظاهر و باطن انسان را توحیدی می کند، و از خدا می خواهیم که یاریمان کند تا به چنین توفیقی نائل شویم، چراکه:

جهان آفرین گر نه یاری کند کجا بنده پرهیزگاری کند

تقاضای محبت یا نهایت قرب

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَنَبِّهْنِي لِذِكْرِكَ فِي أَوْقَاتِ الْغَفْلَةِ، وَاسْتَعْمِلْنِي بِطَاعَتِكَ فِي أَيَّامِ الْمُهَلَّةِ، وَانْهَجْ لِي إِلَى مَحَبَّتِكَ سَبِيلًا سَهْلَةً، أَكْمِلْ لِي بِهَا خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ».

ای خدا! بر محمد و آل او صلوات خودت را ارزانی دار، صلواتی که من نیز در آن شریک باشم و در زمره کسانی قرار گیرم که از زیبایی های وجود آن ذوات مقدس غفلت نکرده اند، و نیز نظاره گر آن ها باشم، به طوری که یک لحظه از آنان چشم برندارم. و پس از صلوات بر محمد و آلش، خدایا مرا نسبت به حضور و یاد خودت در هنگامه های غفلت، هوشیاری ده، و در این فرصت محدود زندگی، مرا به اطاعت خودت بکشان، و برای نیل به محبتات راه آسانی را به رویم بگشا، و از این طریق خیر دنیا و آخرت را برایم به نهایت برسان.

وقتی انسان به این درجه از بصیرت رسید که همه کاره‌ی عالم و آدم خدا است و سراسر عالم در قبضهٔ تدبیر اوست، یاد خدا در قلب او تجلی می‌کند و همواره در هر صحنه‌ای نحوه‌ای از حضور حق را مشاهده می‌کند، گاهی او به اسم رزاق جلوه‌گر است، گاهی به جلوه اسم علیم در صحنه است و گاهی ربوبیت خود را می‌نمایاند و قس علی هذا! حال در یاد و ذکر خدا بودن به این معنی است که حادثه‌ها نه تنها حجاب حضور حق نمی‌شوند، بلکه متذکر حضور حق‌اند و برعکس، اگر حادثه‌ها حجاب حق شدند، غفلت شروع می‌شود، در این حالت رزق را می‌بینی ولی رزاق را نمی‌بینی، در حالی که در حالت یاد خدا، یا رزق را به رزاق می‌بینی و یا حتی رزق را نمی‌بینی و رزاق را می‌بینی.

در فراز اول این بخش، از خدا تقاضا می‌کنی: «وَنَبِّهْنِي لِذِكْرِكَ فِي أَوْقَاتِ الْغَفْلَةِ»؛ خدایا! هوشیارم کن تا در اوقات غفلت - که پدیده‌ها حجاب توجه به حضور تو می‌شوند - من متوجه حضور تو باشم و تو در منظر و خاطر من باشی، نه خودم حجاب توجه به تو شوم و نه سایر پدیده‌ها؛ بلکه آنچنان از ماوراء این حجاب‌ها خود را به من بنمایان که همه حجاب‌ها بسوزد و هیچ شود و همه‌چیز نمایش حضور تو گردد، در آن حالت دیگر رزق، حجاب توجه رزاق نیست، بلکه ظهور رزاق است، یعنی حجاب روی او هم، روی او خواهد شد و سالک نداسر می‌دهد:

حجاب روی تو هم روی تو است در همه حال نهان ز چشم جهانی زبس که پیدایی
در این حال در عینی که مخفی است، ظاهر است و درواقع ظهور خود مخفی است،
مثل خورشید که در نور خورشید مخفی است و لذا همواره سالک در یاد خدا است و اظهار می‌دارد:

ای تو مخفی در ظهور خویشتن وی رُخت پنهان به نور خویشتن
 وقتی خداوند لطف فرمود و ما را نسبت به حضور خود آگاه و هوشیار کرد، دیگر نمی
 گردیم تا خدا را پیدا کنیم، بلکه متوجّه حضور همه‌جانبه او می‌شویم.
 گفتم به کام وصلت خواهم رسید روزی؟ گفتا که نیک بنگر شاید رسیده باشی
 در این حالت است که یاد خدا محقّق شده و در واقع ذاکر با ذکر خود به تماشای
 جلوات حق می‌پردازد، اگر اظهار می‌دارد: «یا حیّ یا قیّوم» در واقع دارد حیّ و قیّوم بودن
 او را که از سراسر عالم ظاهر است به قلب خود متذکر می‌شود که ای قلب! ببین و بگو: «یا
 حیّ یا قیّوم»؛ ای قلب‌ها!

یک چشم‌زدن غافل از آن یار نباشید شاید که نگاهی کند، آگاه نباشید
 در این فراز از خدا می‌خواهیم خودت مرا متوجّه خودت کن و تنها در این حالت من
 مفتخر به یاد تو می‌شوم و از ظلمت غفلت از تو نجات یابم و در این صورت که رُخ زیبای
 تو بر قلب من جلوه می‌کند، هر چیز دیگری بخواهد خود را به رُخ من بکشد، هیچ می‌شود،
 هیچ. در این حالت سالک متذکر به یاد خدا، احوالات خود را چنین می‌سراید:

مهر خوبان دل و دین از همه بی‌پروا برد رُخ شطرنج نبرد آنچه رُخ زیبا برد
 تو مپندار که مجنون سر خود مجنون گشت از سَمک تا به سُهایش کشش لیلی برد
 این همان چیزی است که در این فراز از خدا می‌خواهی، یعنی خدایا! تو باید لطف کنی
 و جذبه به سوی خودت را شروع کنی، لذا در ادامه چنین خواهی گفت:

من به سرچشمه خورشید نه خود بردم راه ذره‌ای بودم و مهر تو مرا بالا برد
 من خَس بی‌سر و پایم که به سیل افتادم او که می‌رفت مرا هم به دل دریا برد
 جام صها ز کجا بود، مگر دست که بود که در این بزم بگردید و دل شیدا برد

یعنی جام صهبای حضرت رب ابتدا شروع کننده بود و مرا متوجه شراب جمال خود کرد.

خم ابروی تو بود و کف مینوی تو بود که به یک جلوه زمن نام و نشان یک جا برد خود را نمایاندی و همه چیز در مقابلم سوخت، به طوری که از خودم نام و نشانی برایم نماند.

خودت آموختی ام مهر و خودت سوختیم با برافروخته رویی که قرار از ما برد تو خودت مهر خودت را در قلب من انداختی تا با رفع حجاب، همه عالم را جلوه زیبای تو بینم و حجاب خودی خودم را هم با آن مهری که خودت در من ایجاد کردی، سوزاندی، به طوری که جز تو هیچ چیزی برای من نمانده.

آری از خدا در این فراز می خواهی: «وَنَبِّهْنِي لِذِكْرِكَ فِي أَوْقَاتِ الْعَقْلَةِ»؛ مرا نسبت به خودت هوشیار گردان تا در اوقات غفلت در پشت حجاب ها هم تو را بینم و هرگز در خاطرم جز تو نماند.

نامدگان و رفتگان از دو کرانه ی زمان سوی تو می دوند هان، ای تو همیشه در میان «وَأَسْتَعْمِلْنِي بِطَاعَتِكَ فِي أَيَّامِ الْمُهِلَّةِ»؛ و در این مدتِ عمر و ایام مهلت، مرا به طاعت خودت بکشان و نسیم الهامات معنوی خود را بر قلب من بوزان و قلبم را متذکر فرما، که ای انسان! در این فرصت دنیا یک چیز است که سرمایه ی حقیقی ابدیت تو خواهد شد و آن اطاعت از خدا و تابعیت از اوست، اگر خواستی با یگانه، یگانه شوی، باید در اطاعت از او یگانه شوی و هرگز دستور نفس اماره به میدان نباشد، به خودت بگو:

گرت هوا است که معشوق نگسلد پیوند نگاه دار سر رشته تا نگه دارد
و از خدا بخواه مرا در نگاه داشتن سر رشته پیوند - که همان اطاعت از تو است - موفق
بگردان. به خودت بگو:

مرا تا جان بود در تن، بکوشم مگر از جام او یک جرعه نوشم
و این صرفاً با تبعیت از حکم حضرت احد ممکن است، هر چه بیشتر حکم احدی بر
زندگی ما حاکم شود، بیشتر از کثرات فاصله می گیریم و با یگانگی روح به سوی یگانه‌ی
مطلق بهتر سیر می کنیم و لذا وقتی یگانگی بر قلب ما حاکم شد و یک دله شدیم، هم سنخ
أحد خواهیم شد و می توانیم از جام وجود یگانه او جرعه‌ای بنوشیم، که گفت:
ای یک دله صد دله، دل یک دله کن صراف وجود باش و خود را یله کن
یک روز به اخلاص بیا بر در ما گر کام تو بر نیامد، آنگه گله کن
و با اطاعت از خداوند همه‌ی یگانگی‌ها با حضرت احد عملی می شود.

در فراز بعدی تقاضا می کنی: «وَأَنْهَجْ لِي إِلَيَّ مَحَبَّتَكَ سَبِيلاً سَهْلَةً»؛ حال که نسبت به
یاد خودت هوشیارم کردی و مرا به طاعت خود مفتخر گرداندی، هنوز یک قدم مهم دیگر
مانده است و آن راه رسیدن به محبت خودت می باشد، پس در مقابل راه‌های بسیار سخت،
راهی را برای رسیدن به این محبت بر من بنمایان که آن سختی‌ها را نداشته باشد، آری؛
چون موضوع بسیار بسیار بزرگ است، طبیعی است که برای رسیدن به آن باید گردنه‌های
بسیار بلندی از ریاضت‌های عمیق و دقیقی را طی کرد، ولی به خدا بگو:

آب دریا، جمله در فرمان توست آب و آتش، ای خداوند! آن توست
گر تو خواهی، آتش آب خوش شود ورنخواهی، آب هم آتش شود

حال که چنین است، خدایا! محبت خودت - این بزرگ‌ترین هدیه‌ات به بندگان را - از راهی آسان نصیب گردان تا من هم مثل اولیاءالله محبوب حقیقی خود را پیدا کرده باشم و از سرگردانی درآیم. به ما گفته‌اند:

اگر که یار نداری چرا طلب نکنی اگر به یار رسیدی چرا طرب نکنی
به خیرگی بنشینی که این عجب کاری است عجب تویی که هوای چنین عجب نکنی
آری؛ عجیب است که انسان در این دنیا با همه چیز به سر ببرد و با محبوب حقیقی جان و قلبش به سر نبرد. و باز به ما گفته‌اند:

گر چه وصالش نه به کوشش دهند آن قدر ای دل که توانی بکوش
و ما هم تقاضای خود را آورده‌ایم که خدایا! حال که تو باید راه وصال خود را به ما بنمایانی، راهی آسان بر ما بگشای، تا قصه‌ی ما هم، قصه‌ی آن‌هایی شود که گفتند:

تنگ چشمان نظر به میوه کنند ما تماشاکنان بستانیم
هر چه گفتیم جز حکایت دوست در همه عمر از آن پشیمانیم
ترک جان عزیز بتوان گفت ترک یار عزیز نتوانیم

در این حالت ای خدا! تو جانان آنان شده‌ای، در همه‌ی حالات با یاد تو دل خوش‌اند و تو تنها دل‌خوشی واقعی آن‌ها هستی. چون می‌دانم تو باید ما را به محبت خود راهنمایی کنی، عرضه می‌دارم: «وَ اَنْهَجْ لِي اِلٰى مَحَبَّتِكَ سَبِيْلًا سَهْلَةً»؛ تازه در آن صورت است که می‌فهمیم چه لطف بزرگی به ما کرده‌ای. چرا که:

کس دل به اختیار به مهرت نمی‌نهد دامی نهاده‌ای و گرفتار می‌کنی

ما طالب همان دام هستیم، ولی دامی آسان که سختی آن ما را مأیوس از وصال نکند. به ما گفته‌اند اگر می‌خواهی به محبت حق زنده باشی:

در تمام کارها چندین مکوش	جز به کاری که بود در دین مکوش
عاقبت تو رفت خواهی ناتمام	کارهایت ابتر و نانِ تو خام
بلکه خود را در صفا گوری کنی	در مَنّی او کنی دفن منی
خاک او گردی و مدفون غمش	تا دمت یابد مددها از دمش

پس ای خدا! این که باید خود را در خودی تو نیست کنیم را برای ما آسان بگردان، چون ما نمی توانیم از یافتن محبت تو دست برداریم.

«أَكْمِلْ لِي بِهَا خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»؛ حال که مرا مفتخر به محبت خودت نمودی، آن محبت را آنچنان جهت بده که خیر دنیا و آخرتم را از طریق همان محبت به تنهایی خود برسانی. نمی خواهم امورات دنیایی و آخرتی ام را با یک حالت انجام دهم، و محبت به تو را در یک حالت دیگر؛ تقاضا مندم سراسر کارهایم با سوز محبت تو همراه باشد، عباداتم سراسر در شور و سوز محبت به تو غرق باشد و نه تنها عباداتم، کارهای مربوط به زندگانی ام نیز در دل این محبت انجام گیرد، در یک کلمه، دین و دنیایم، دین و دنیای محبت باشد و از طریق محبت، دین و دنیایم را کامل بگردان. به گفته حضرت روح الله خمینی سلام الله علیه:

دوستان می زده و مست و زهوش افتاده بی نصیب آن که در این جمع چو من عاقل بود
عاشق از شوق به دریای فنا غوطه ور است بی خبر آن که به ظلمتکده ساحل بود
لذا است که در این فراز اخیر که به یک معنی آخرین قسمت این دعاست، از خدا می

خواهی دنیا و آخرت غرق محبت به او باشد و اظهار می داری:

همه عمر برندارم سر از این خمار مستی که هنوز من نبودم که تو در دلم نشستی
و لذا هرچه بیشتر در وادی محبت تو وارد شوم بیشتر بر عهد اولیهی خود پایدار مانده
ام و لذا خیر دنیا و آخرتم را در دوری از اغیار، برای روی کردن به یار قرار ده تا معنی

زندگی در شور طاعت از تو شکل گیرد. از همه چیز می توان سخن گفت مگر از محبت و عشق، آن که چنین تقاضایی را از خدا کرده و گفته است: «وَأَنْهَجْ لِي إِلَىٰ مَحَبَّتِكَ سَبِيلًا سَهْلَةً»؛ می داند چه آرزوی بلندی را از خدا خواسته. گفت:

بی جان کردم گر تو ز من برگردی ای جان جهان، تو کفر و ایمان منی

آری! در این فراز نهایت قرب را طلب می کنی؛ «صاحب دل بداند وان چه حال است»،
از ما بیش از طلب آن محبت کاری بر نمی آید، او باید آن را دریغ نفرماید.

جایگاه صلوات در سلوک الی الله

«اللَّهُمَّ وَصَلْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ قَبْلَهُ، وَأَنْتَ مُصَلٍّ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَهُ، وَآتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً، وَقِنِي بِرَحْمَتِكَ عَذَابَ النَّارِ».

ای خدا! سلام و صلوات خود را بر محمد و آل او بفرست، آن هم بهترین نوع از سلام و صلواتی که تا حال بر خلقت فرستاده ای و بعد از آن نیز خواهی فرستاد - چون بهترین صلوات مخصوص بهترین مخلوقات است و بهترین مخلوقات محمد و آل او هستند - و ما را نیز در دنیا و آخرت حسنه عطا بفرما و به رحمت خودت از عذاب آتش باز دار.

حضرت علیه السلام دعا را با صلوات تمام نمودند، آن هم صلواتی تمام و کامل - کامل ترین صلواتی که خداوند از ابتدای خلقت تا انتهای آن بر برگزیده ترین مخلوقات خواهد فرستاد - چون وقتی دعایی با صلوات شروع شود و با صلوات هم به انتها برسد، خداوند آن دعا را

مستجاب می کند و کرم او آنچنان است که وقتی ابتدا و انتهای دعا مستجاب است، بین آن ها را از استجابت خارج نمی نماید.^{۱۲۵}

از ابتدای دعا در هر بخش که با صلوات شروع می شد، سعی شد اشاره ای به فلسفه و جایگاه صلوات در اصلاح نفس انسان بشود و در آخر به عنوان جمع بندی در مورد صلوات نکاتی را عرض می کنیم؛

ابن اثیر در معنی صلوات بر پیامبر خدا صلوات الله علیه و آله می گوید: «عَظَمَهُ فِي الدُّنْيَا بِأَعْلَاءِ ذِكْرِهِ، وَ أَظْهَرَ دَعْوَتِهِ، وَ أَبْقَا شَرِيعَتِهِ، وَ فِي الْآخِرَةِ بِشَفِيعِهِ فِي أُمَّتِهِ، وَ تَضْعِيفِ أَجْرِهِ وَ مَثُوبَتِهِ»^{۱۲۶} با صلوات بر پیامبر خدا صلوات الله علیه و آله، از خدا تقاضا می کنیم او را در دنیا عظیم بدار، با بزرگی نامش و نشر دعوت و پایداری شریعتش، و در آخرت به شفاعت کردن امتش و مضاعف کردن اجر و ثوابش.

بنا به فرمایش علامه طباطبایی رحمه الله علیه صلواتی که ما می فرستیم، از خودمان چیزی اهداء نمی کنیم، بلکه به خداوند عرض می داریم و از او می خواهیم که بر پیامبر و خاندانش رحمت ویژه خود را بفرستد و اگر چه این خاندان به ما محتاج نیستند، ولی به ذات اقدس خداوند نیازمندند و باید فیض الهی دائم بر آن ها نازل شود. از طرف دیگر ما از طریق این

۱۲۵ - امام صادق علیه السلام می فرماید: «مَنْ كَانَتْ لَهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَاجَةٌ فَلْيَبْدَأْ بِالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ ثُمَّ يَسْأَلْ حَاجَتَهُ ثُمَّ يَخْتِمُ بِالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَكْرَمُ مَنْ أَنْ يَقْبَلَ الطَّرْفَيْنِ وَ يَدَعَ الْوَسْطَ إِذَا كَانَتِ الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ لَا تُحْجَبُ عَنْهُ». (الكافي، ج ۲، ص ۴۹۴)

هر کس به درگاه خدای عز و جل حاجتی دارد باید به صلوات بر محمد و آتش شروع کند، و سپس حاجت خود را بخواهد، و در آخر هم به صلوات بر محمد و آل محمد پایان دهد، زیرا که خدای عز و جل کریم تر از آن است که دو طرف دعا را بپذیرد، و وسط دعا را واگذارد، زیرا صلوات بر محمد و آل محمد محبوب نیست.

صلوات‌ها در واقع خود را به این خاندان نزدیک می‌کنیم، مثل این که باغبانی از گل‌های صاحب باغ یک دسته گل به صاحب باغ هدیه کند، درست است همه گل‌ها از صاحب باغ است، ولی همین عملِ باغبان موجب قرب او به صاحب باغ می‌شود، چون این کار یک نوع ادب است. صلوات ما، ادب ما را ثابت می‌کند، وگرنه ما که از خود چیزی نداریم، بلکه از ذات اقدس الله مسئلت می‌کنیم که بر مراتب و درجات این بزرگواران بیفزاید و همین عرض ادب موجب تقرب ما است.^{۱۲۷}

معنی صلوات این است که خدایا! رحمت را بر پیامبر و آل او نازل فرما، وقتی رحمت خداوند بر آن‌ها نازل شد، چون آن ذوات مقدسه مجاری فیض‌اند، آن رحمت به دیگران هم می‌رسد و اساساً اگر خداوند بخواهد خیری به بقیه برسد باید به عنوان رحمت خاصه، نخست بر آن‌ها نازل نماید تا سپس به دیگران برسد و بر همین اساس شما در جای‌جای این دعا صلوات بر محمد و آل او را از خداوند تقاضا می‌کردید، چون در واقع با این کار قلب خودت آماده می‌شود تا بتواند معارف الهی را دریافت کند.

در روایت داریم: «لَا يَزَالُ الدُّعَاءُ مَحْجُوباً حَتَّى يُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ!» پیوسته

دعا محجوب است تا بر محمد و آلش صلوات فرستاده شود.

و نیز از حضرت رضا علیه السلام داریم؛ «أَنْقُلُ مَا يُوَضَّعُ فِي الْمِيزَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ»؛^{۱۲۸} سنگین‌ترین چیزی که در میزان عمل نهاده می‌شود، صلوات بر

۱۲۷ - آیت‌الله جوادی حفظه‌الله تعالی از قول علامه طباطبایی رحمه‌الله علیه، کتاب پرسش‌ها و پاسخ‌ها، ج ۱، ص ۷۸.

۱۲۸ - «الکافی»، ج ۲، ص ۴۹۱.

۱۲۹ - وسائل‌الشیعه، ج ۷، ص ۱۹۷.

محمد و اهل اوست. چون با صلوات زندگی انسان جهت خود را می‌یابد و انسان می‌فهمد به چه کسانی نظر کند و راه را چگونه طی نماید.

و در این بخش از دعا هم پس از این که به کامل‌ترین نحو تقاضای صلوات بر محمد و آلش نمودی، به کامل‌ترین نحو تقاضایت را مطرح می‌کنی و می‌گویی:

«وَاتَنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً، وَقِنِي بِرَحْمَتِكَ عَذَابَ النَّارِ» خدایا! در دنیا و آخرت حسنه به من عطا کن و با رحمت خودت از عذاب آخرت بازدار. این دعای خیر به یک اعتبار کامل‌ترین تقاضا است و همه آنچه از ابتدای دعا تا انتها به طور تفصیل بیان کردی، در این جمله به نحو اجمال نهفته است.

آری؛ حسنه در دنیا یعنی اخلاق نیک و برخورد سالم و آزادی از نفس اماره و محبت به خدا، و حسنه در آخرت یعنی روبه‌رو شدن با اسم رحمت حضرت ربّ العالمین و همواره در آن عالم بقاء و کمال، تحت سایه‌ی رحمت حضرت حق به‌سربردن و از آتش جهنم که همان دوری از حق است با همه لوازم و صُورِی که به همراه دارد، آزاد بودن. زیرا نظر به قیامت، به معنی نظر کردن به کامل‌ترین وجه زندگی است.

آن جهان و راهش از پیدای بدی کم کسی یک لحظه در این جا بُدی

چون ما این جایی نیستیم، می‌خواهیم در محلّ اصلی خود به دور از جهنم و حجاب‌های بین ما و خدا، با خدای خود به سر بریم و از خدا چنین حسنه‌ای را تقاضا می‌کنیم.

من از برای مصلحت در حبس دنیا مانده‌ام من از کجا، حبس از کجا، مال که را دزدیده‌ام؟

پس اصل و جایگاه ما این دنیایی نیست، گوهر ما آن دنیایی است.

عالم خاک از کجا، گوهر پاک از کجا از چه فرود آمدیم، باز کنید این چه جاست؟

از خدا هم همین را می‌خواهیم که ما را به رحمت خودش از عذاب جهنم که همان آلودگی‌های این دنیا است پاک نگهدارد تا در محلّ اصلی خود چیزی از این دنیا که از سنخ ما نیست آن‌جا مانع ما نباشد. به ما توصیه کرده‌اند حالا که در این دنیا هستی و سنت «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ»^{۱۳۰} بَرّ تو جاری شده:

با سلیمان خو کن ای خفّاش رَدُّ تا که در ظلمت نمایی تا ابد

حسنة دنیا یعنی همراهی با سلیمان و یک لحظه هم چشم از پیامبر خدا صلوات الله علیه و آله به چیز دیگر نینداختن و عقل را هم غرق او کردن که:

مصطفی اندر جهان، آنگه کسی گوید که عقل؟ آفتاب اندر سما، آنگه کسی گوید سُهّا؟^{۱۳۱} و داشتن چنین حسنة‌ای، یعنی شریعت محمدی صلوات الله علیه و آله موجب برخورداری از همه کمالات مورد نیاز بشر - اعم از نیازهای دنیایی و آخرتی - خواهد بود، پس خدایا! محبت پیامبر و آلش را به ما مرحمت کن تا حسنة دنیا و آخرت را به ما مرحمت کرده باشی و به نور ذوات مقدسه‌ی ائمه‌ی معصومین علیهم السلام از عذاب آتش رهایمان نمایی، آمین یا رب العالمین.

الهی! حال که به ما لطف کردی و ما را با دعای گرانقدر مکارم الأخلاق آشنا نمودی، توفیق ممارست با آن را نیز به ما عطا کن و در استجاب آن بر ما مَنّت بگذار یا ارحم الراحمین.

«والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته»

۱۳۰ - سوره تین، آیه ۵.

۱۳۱ - سُهّا؛ یعنی ستاره کوچک.